احمدی‌نژاد متقدم

روایتی از تولد تا رسیدن به کرسی شهرداری تهران



پرونده

احمدی نـ

روایتی از تولد تا رسیدن به کرسی شهرداری تهران



دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۲، وقتی اعلام شد که گروهی ناشناس موسوم به «رایحه خوش خدمت» دومین انتخابات شورای شهر تهران را برده است، هنوز خیلی ها نمی دانستند که دقیقا چه اتفاقی در سپهر سیاسی کشور افتاده. امکانی برای جست‌وجوی سابقه اسامی افرادی که از لیست رایحه به شورا راه پیدا کرده بودند وجود نداشت. این زمانی است که ستاره بخت محمود احمدی نژاد در حال بلند شدن بود.

حتی تا سال ۸۴، و انتخابات ریاست جمهوری که احمدی نژاد در آن کاندیدا شده بود، هنوز خیلی ها او را نمی شناختند، در سال ۸۸، بسیاری از نه هایی



+ پرونده
+ محمود احمدی نژاد

ژاد متقدم



۳

کتاب روزآروز
شمارهٔ دو ● خرداد ۱۴۰۲

که به احمدی‌نژاد گفته شد، حاصل عملکرد او در چهار سال اول ریاست جمهوری‌اش بود، نه فراگیر شدن شناختی که معدودی چهره‌های سیاسی از او داشتند. همین حالا هم اوضاع چندان فرقی نکرده است، ده سال بعد از افول ستاره اقبال احمدی‌نژاد هنوز خیلی‌ها نمی‌دانند که او واقعا چه مسیری را در سیاست ایران طی کرده تا یک روز در میدان ولی‌عصر تهران، مردم را خس و خاشاک خطاب کند. اواسط سال ۹۷ که تازه از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده بودم پژوهشی در مورد برآمدن ستاره اقبال احمدی‌نژاد آغاز کردم. هدف نوشتن کتابی در مورد طی طریق سیاسی در ایران بود، و انگیزه‌ای هم برای مصاحبه با خود احمدی‌نژاد در این مسیر وجود نداشت. با این وجود اصرار برخی از اعضای وقت دفتر آقای احمدی‌نژاد به انجام مصاحبه و پیش بردن پژوهش بر مبنای خاطرات شخصی احمدی‌نژاد، به ۴۸ ساعت مصاحبه رودررو با او ختم که تا اواخر بهار سال ۹۸ ادامه داشت. این مصاحبه‌ها، بیش از آن که توضیحی در مورد زمانه احمدی‌نژاد باشند، تصویر جرح و اصلاح شده شخصی او، از مسیری است که در فضای سیاسی ایران پیموده و به شهرداری تهران ختم شده است. متن مصاحبه‌ها، چنان که تصویر متاخر از احمدی‌نژاد هم نشان می‌دهد، آلوده به اغراق‌هایی از جنس بزرگنمایی‌هایی است

فاطمه کریم‌خان

روزنامه‌نگار

این که آدم‌ها در معرفی خود و خانواده شان به چه چیزی اشاره می‌کنند، تا حدود زیادی وابسته به تصویری است که از خود و خانواده و سرگذشت شان دارند. محمود احمدی‌نژاد معرفی خودش را از معرفی ارادان گرمسار به عنوان بخشی از ری قدیم آغاز می‌کند و می‌گوید «قله‌های سرزمین گرمسار، خان‌های نوعاً خوبی داشتند. سرزمین گرمسار مردمی آگاه و با دانش سیاسی بالا و رونق اقتصادی خوب داشت» پدربزرگ او، بنا به توصیف خودش در یکی از این قلعه‌ها زمین‌هایی داشت و ناچار به کار کردن برای زمین‌داران بزرگ نبود؛ با این حال پدر احمدی‌نژاد که در یازده سالگی یتیم شده از ارثیه پدری سهمی نگرفت تا «روی پای خودش بایستد». او همین طور اشاره

که همه‌ی ما در مورد سابقه و انگاره‌های شخصی‌مان از خودمان داریم. بسیاری از کسانی که در مواجهه با اظهارات احمدی‌نژاد در مورد سابقه سیاسی‌اش قرار گرفته‌اند، از اظهارنظر در مورد این گفته‌ها خودداری کرده‌اند تا از جان دادن به یک تصویر فراموش شده در سپهر سیاسی ایران خودداری کنند.

کتابی که قرار بود در مورد برآمدن یک سوژه انقلابی نوشته شود، با فهم نزدیک‌تری از روزگار و مسیری که احمدی‌نژاد طی کرده است، اولویت خود را از دست داد، چرا که به مرور روشن شد عنوان «سوژه انقلابی» را که برای پاک‌بازانی مانند مصطفی شعاعیان، یا نوابغ نیمه مجنونی مانند باکونین به کار رفته است، نمی‌توان به شخصیتی مانند احمدی‌نژاد نسبت داد. از مجموع حدود یک سال کار تحقیقاتی، مصاحبه‌ای بیش و کم ۲۰ هزار کلمه‌ای باقی ماند که احمدی‌نژاد شدن احمدی‌نژاد، از منظر احمدی‌نژاد ۶۳ ساله را با آرزوها و رویااندیشی‌های پیش از تحولات سال‌های ۹۸ به بعد، نمایان می‌کند. رویایی که رد پای آن در تصویرسازی‌های احمدی‌نژاد از خودش در این مصاحبه دیده می‌شود، حتی در همان زمان انجام مصاحبه هم به نظر جنون‌آمیز و آلوده به وهم بود؛ تکلیف امروز که اظهار من الشمس است.

می‌کند که پدرش در هنگام حمله متفقین به ایران سرباز بوده است اما وقتی سربازها به خانه برگردانده شدند در یک داستان عاشقانه بسیار پرحرارت با خواهر دوستش و همسایه‌شان که «هفت نسل قبل از خودش سید» بوده ازدواج می‌کند.

آن‌طور که احمدی‌نژاد روایت می‌کند، پدر او، مردی آگاه و اهل مطالعه بوده است، که هم «تحصیلات» خوبی داشت و هم مذهبی و مقید بود. البته در توصیف پدرش به این موضوع که او با چه توصیف یا رتبه و درجه‌ای «تحصیل کرده» محسوب شده است، یا در جایی که اهل مطالعه توصیف می‌شود به چه کتاب‌ها یا مجلاتی دسترسی داشته است اشاره نمی‌کند. با این حال در همین عبارت‌های کوتاه تاکید بسیار واضح بر نسب، زمین‌داری، و آگاهی سیاسی روشن است، موضوعی که به نظر می‌رسد واکنشی است به شایعات در مورد وابستگی وی به طایفه فیوج که اصالتی از شمال هند و منطقه بلوچستان دارند.

در مـورد تولد خودش می‌گویـد فرزند پنجم خانواده بوده اسـت و پیـش از او دو برادر و دو خواهر به دنیا آمدند که یکی از خواهرها در دو سـالگی درگذشته و در نتیجه او تبدیل به فرزند چهارم شـده و بعد از او هم سـه دختر دیگر به خانواده اضافه شـده‌اند کـه باعث می‌شـود احمدی نـژاد خانـه‌اش را یـک «اجتماع» بنامـد که به آمـوزش مهارت‌های زندگـی بچه‌ها کمک کرده اسـت.

تصمیـم مهاجرت خانواده بـه تهران پیش از بـه دنیا آمدن محمود گرفته شـده، و پـدر اندکی بعد از تولد آخرین پسـر به همراه بـرادر مادر به تهران رفته اسـت تا مقدمـات مهاجرت را آمـاده کند. در مورد علـت این مهاجـرت می‌گوید که پدر بعدها به فرزندان گفته اسـت فضای ارادان برای رشـد بچه‌ها مناسـب نیسـت و بخشـی از علـت مهاجـرت خانـواده هم ناشـی از این بوده اسـت کـه پدر به کتاب و مجله و روزنامه‌هایی که می‌خواسـته، در ارادان دسترسی نداشته است.

احمدی‌نـژاد مثل بسـیاری دیگـر از هم نسـلان خـودش و همین طـور فرزندان بچه‌های نسـل خودش تصویـر «آموختن خواندن پیـش از مدرسـه» را در مورد خودش تکرار می‌کنـد و می‌گوید خواندن را از خواهر بزرگترش یاد گرفته اسـت و پیش از مدرسـه شروع به خواندن کرده اسـت. در دو موقعیت متفاوت، می‌گوید در این مقطع زمانی، یعنی دوران کودکـی ابتدایی‌اش در خانه کتاب‌خانه‌ای با بین هزار تـا دو هزار جلد کتاب وجود داشـته است که بچه‌هـا از این کتاب‌ها تغذیـه می‌کردنـد. از جملـه کتاب‌هایـی کـه احمدی‌نژاد بـه عنـوان خوراک ذهنـی ایـن دوره از آن‌هـا یـاد می‌کنـد، پیامبـران و کتاب‌های صمـد بهرنگی اسـت. صمد بهرنگی متولد ۱۳۱۸ است، در سـالی که احمدی‌نژاد متولد ۱۳۳۵ هفت ساله بوده، بهرنگی تازه ۲۳ ساله بوده اسـت و داستان‌های عادت ۱۳۳۹، تلخون ۱۳۴۰ و بی‌نام ۱۳۴۲ از او منتشـر شـده بود. ماهی سـیاه کوچولـو و الدوز و کلاغ‌های او هر دو در سـال ۴۷ منتشـر شـده‌اند، بنابراین در زمان مورد اشـاره ی احمدی‌نژاد در دسـترس او نبودنـد. او در مورد مواجهه‌اش بـا صمد بهرنگی می‌گویـد مـا آن وقـت از زندگی او خبـر نداشـتیم، می‌دانسـتیم کـه آدم مبارز و خوبی بوده اسـت و در ارس غرق شـده اسـت، صمد بهرنگی در ۱۳۴۷ در ارس غرق شـد، بنابراین مواجهـه احمدی‌نـژاد با نوشـته‌های صمد احتمـالا مربوط بـه دوران نوجوانی اوسـت نـه آنچنـان که خـودش می‌گویـد، مربوط بـه اوایل کودکی‌اش. علاوه بر این، احمدی‌نژاد اشـاره می‌کند که در سـال سـوم ابتدایی یـک کتاب خلاصـه شـاهنامه هدیه گرفته اسـت کـه از میان داسـتان‌های آن به داسـتان آرش کمانگیر علاقه بیشـتری داشـته است؛ موضوع این اسـت که داسـتان آرش کمانگیر در شـاهنامه نیامده است.

احمدی‌نـژاد علاوه بـر کتاب‌های صمـد بهرنگی و داسـتان‌های شـاهنامه، به

احمدی‌نژاد می‌گوید از سه چهار سالگی به همراه پدرش در مراسم مذهبی مسجد نارمک حاضر بوده است. این مسجد که توسط مرحوم مهندس بازرگان پایه‌گذاری شده بود، محلی برای سخنرانی‌های سیاسی بود که احمدی‌نژاد در دوران نوجوانی شنونده آنها بود.



دیـوان پروین اعتصامی، حافظ و سـعدی و علاقه به حفظ کردن شـعر و مشـاعره هم اشـاره می‌کنـد، و همین طور به کتاب‌های پلیسـی سـیاهی اشـاره می‌کند که اسـامی آن را بـه خاطر ندارد بـا این حـال می‌گوید که به نظر شـخصی‌اش، آن زمـان، یعنی دهه ۴۰ شمسـی، «کتاب‌هـای ادبیات غنی‌تر از امـروز بود»!

احمدی‌نـژاد عـلاوه بـر ایـن از کتاب‌هـای موسسـه «در راه حـق» نـام می‌بـرد کـه در کودکـی و نوجوانی در دسترسـش قرار داشتند. موسسـه در راه حق که در سـال ۴۳ در قم تاسیس شده اسـت، هدف خود را «مبارزه با افکار کسـانی که مذهـب را علیه مذهـب به‌کار گرفتـه و تا مرتبـه حیوانی نفس تنـزل داده بودنـد، مبارزه با مسـیحیت و تبلیغات مسـیحیان» توصیـف کرده بـود. عمده کار مؤسسـه، توزیع جـزوات به زبان سـاده بود. انتخاب ایـن قالب بدین منظور صورت گرفت که نسـل جـوان بتواند به راحتـی آنها را مطالعه کـرده و مجبور به مطالعه گسـترده نباشـد. از بنیان‌گذاران و فعـالان تهیه مطالب جزوات این موسسـه می‌تـوان به محمد تقی مصباح یزدی، حسین نوری همدانی، سـید هادی خسروشاهی و ابراهیم امینی اشـاره کرد. بنابر اسناد داخلی موسسـه در راه حق، روال کار مؤسسـه در شناسـایی مخاطبین اینگونه بود کـه کارت‌هایی تهیه شـده بود و از راه‌های خـاص میان برخـی معلمان مدارس یـا هیئت‌های مذهبی کشـور توزیع می‌شـد تا بین جوانـان توزیع کنند و هر کس که دوسـت داشـت نامش را می‌نوشـت و ارسـال کرده و مشـترک می‌شد.

احتمـالا این جزوات از طریق مسـجد نارمک به دسـت خانه احمدی‌نژادها می‌رسـیده اسـت. احمدی‌نژاد می‌گوید از سـه چهار سالگی به همراه پدرش در مراسم مذهبی مسـجد نارمک حاضر بوده است و این مسجد در ادامه هم تاثیر جدی در شـکل‌گیری احمدی‌نژاد بر جا گذاشـته اسـت. احمدی‌نـژاد در مورد حضور خود در مسجد نارمک می‌گوید برای شـرکت در کلاس‌های مقدماتی روخوانی قران به مسـجد رفته است که در دو سـطح ابتدایی و پیشـرفته برگزار می‌شده اسـت. او بعد از دو جلسـه به‌این نتیجه می‌رسـد که قرائت حروف را می‌داند و به کلاس پیشـرفته که آقای مشـکینی در آن درس روخوانی و تلفظ می‌داد، مـی‌رود: «هنوز آن قدر بچه بـودم که نمی دانسـتم بـرای شـرکت در کلاس باید ثبت نـام کنم! معلم کلاس پیشـرفته آقای مشـکینی بود، همین کـه من را دید گفت تـو که هنوز کوچکـی باید بروی کلاس مقدماتی. من برگشـتم بـه کلاس قبلی، ده پانزده دقیقه گذشـت دوباره از پنجره برگشـتم رفتم همان کلاس پیشـرفته، باز به من نگاه کرد گفت:« مگه نگفتـم باید بروی بـه آن کلاس دیگـر»، فکر می‌کـرد من متوجه موضوع نشـدم و بـاز من را برگردانـد به کلاس مقدماتی، من دوباره برگشـتم به کلاس پیشـرفته، گفتم آقـا من آن درس‌ها را بلدم، گفت بسـیار خـوب، من را بـرد پیش آقای زرنـدی گفت آقـا از این امتحان بگیـر، آقای زرنـدی چند سـوال از من کرد، و دیـد که بلدم، دسـتم را گرفت برد پیش آقای مشـکینی، بعد اجازه دادند که من در کلاس پیشرفته بنشینم. در آن کلاس جزو کوچک‌ترین بچه‌ها بودم. درس خیلی جدی و آقای مشـکینی خیلی سـخت‌گیر بود شـاید دو سه بار در این مقطع قرآن را با ایشـان دوره کردیم. وقتی کلاس سـوم یا چهارم بودم همین آقای مشـکینی کتاب‌های مدارس ابتدایی عراق را آورد و شـروع کرد به عربی درس دادن از پایه، منتها سـاواکی‌ها آمدنـد و کل فعالیت‌های آنجا را تعطیـل کردند. ایشـان هم به نظرم یا دسـتگیر شـد یا فرار کرد، و این سـال‌های ۴۵-۴۶ بود. شـاید ۱۰ سـاله بـودم که کامل یـاد گرفته بودم که قـرآن بخوانم و می‌توانسـتم به دیگران هـم یاد بدهم.»

«خودم یاد گرفتـم»، «بلد بـودم» و «یاد می‌دادم» بارهـا در خاطرات سـال‌های ابتدایی زندگـی احمدی‌نژاد تکرار می‌شـود، برای مثال او در مورد شـروع درس خواندن در دبیرسـتان دانشـمند تهران می‌گوید در سال اول

دبیرستان دولتی که در رشته ریاضی درس می‌خواند مدرسه معلم ریاضی نداشت، سال دوم که به مدرسه دانشمند رفت، همه ریاضی را بیشتر از او بلد بودند، و وقتی معلم هندسه تصمیم گرفت امتحان هندسه برگزار کند او که چیزی از هندسه نمی دانست به کتاب‌خانه مسجد نارمک رفت و هرچه کتاب هندسه وجود داشت را قرض گرفت و در یک شب تا صبح آن‌ها را خواند و روز بعد در امتحان بهترین نمره کلاس را گرفت، یا در مورد تجربهٔ دیگری از سال‌های مدرسه می‌گوید همان خواهری که قبل از مدرسه به او خواندن یاد داده بود با دوستانش در خانه درس می‌خواند و با وجود این که او و دوستانش چند سال بزرگتر از کوچکترین پسر خانواده بودند، از او می‌خواستند که مسائل را برایشان حل کند و به سوال‌هایشان جواب بدهد. احمدی‌نژاد همین طور می‌گوید که در کودکی و نوجوانی بین بچه‌ها محبوب بوده است. وقتی قرار به یارکشی بود او وسط می‌افتاد و تیم انتخاب می‌کرد. در فوتبال دستی قوی داشت و مدام در حال بازی در کوچه بود اما این طور نبود که با کسی درگیر شود، و چه در مدرسه چه در کوچه و چه بین بچه‌های خانواده، همیشه به همه دوست بود و با همه رابطه داشت.

الگوی فرزندپروری که در خانه اقلابه شهادت اظهارات احمدی‌نژاد وجود داشته است را امروز «الگوی فرزندپروری دموکرات» می‌گویند که در خاطرات احمدی‌نژاد بارها به نمونه‌های آن اشاره می‌شود، برای مثال احمدی‌نژاد می‌گوید «یک بار در نوجوانی وقتی کسی در خانه نبود، با همراه خواهرهای کوچک‌تر تمام چادرهایی که در خانه بود را سوراخ و به هم وصل کردیم و در خانه تکیه زدیم.» در مورد واکنش مادر به این ماجرا می‌گوید هر چند به ما تشر زد، اما تنبیهی در کار نبود. در جای دیگری می‌گوید در تابستان‌ها تفریحش این بود که وسایل برقی را باز کند، از پنکه و اتو گرفته تا وسایل دیگر، و ساعت‌ها با بستن دوباره این وسایل سرگرم بود و در نهایت نمی‌توانست آن‌ها را به حالت اول در بیاورد اما پدر برای این کار او را تنبیه نمی‌کرد. در خاطره‌ی دیگری می‌گوید وقتی در بازی شیشه‌ی پنجره را شکست یکی از اقوام که در خانه بود او را دعوا کرد اما وقتی پدر به خانه برگشت به میهمان اعتراض کرد که حق نداشته محمود را عتاب کند و از پسرش که شیشه را شکسته بود دفاع کرد.

علاوه بر این محمود احمدی‌نژاد در میان بچه‌های خانه از نظر برخورداری از امکانات یک استثنا بوده است، او که دبیرستان را در مدرسه ی نمونه خوانده است می‌گوید چون شاگرد خوبی بودم از مدرسه برای شهریه تخفیف می‌گرفتم، همین طور می‌گوید که به همراه یکی از دایی‌هایش به کلاس زبان

در ۱۴ بهمن ۵۷ به همراه جامعه اسلامی معلمان برای اولین بار در یکی از سخنرانی‌های آیت‌الله خمینی حاضر می‌شود.





می‌رفته است و آنجا هم چون شاگرد خوبی بوده است تخفیف می‌گرفته است و نمونه‌هایی از این دست، با این حال وقتی این سوال مطرح می‌شود که آیا امکاناتی مثل کلاس زبان و مدرسه نمونه برای بچه‌های دیگر خانه هم وجود داشته است یا نه می‌گوید «بچه‌های دیگر این چیزها را نمی‌خواستند». احمدی‌نژاد علاوه بر این در مورد خودش می‌گوید که در میان همه جمع‌ها و بچه‌ها به سرعت شاخص می‌شد و به چشم می‌آمد. سال‌ها نقل محافل بودن به دلیل انتخاب خاص در لباس پوشیدن باعث شده است احمدی‌نژاد احساس لزوم کند که به شوخی‌ها در این مورد با رویکردی جبرانی پاسخ دهد، او در یکی از خاطراتش می‌گوید: «در دبیرستان خیلی ساده بودم، ولی همیشه تمیز و مرتب بودم، کاپشن و شلوارم با هم هماهنگ بود، چون ورزشکار بودم و اینها را هم با هم هماهنگ می‌کردم به من می‌گفتند سوسول، مثلا من یک کاپشن داشتم که این را ۴۵ تومان پدرم خریده بود، بعد یکی از بچه‌ها آمد گفت که بیا کاپشنت را با من عوض کن، حالا مثلا کاپشن او قیمتش ۵ هزار تومان بود، بیش از ۱۰۰ برابر قیمت کاپشن من، من گفتم نه، هی اصرار کرد تا این‌ها را با هم عوض کردیم منتها من آن کاپشن را نپوشیدم و گفتم تو برو این را چند روز بپوش ببین خوشت می‌آید یا نه، بعد بهش گفتم آن کاپشن را ۴۵ تومان خریدم، مثلا فکر می‌کرد من اینها را خیلی گران خریده‌ام. ما از مادرمان یاد گرفته بودیم که همیشه لباس مرتب بپوشیم»



▲
دبیرستان دانشمند تهران
واقع در نارمک، محمود احمدی‌نژاد در رشته ریاضی در این دبیرستان تحصیل می‌کرد.

ورود اولیه به عرصه سیاست

درگیری احمدی‌نژاد با سیاست هم ظاهرا از همین سال‌های دبیرستان شروع شده است، هر چند می‌گوید در خانه بحث سیاسی همواره وجود داشته اما همزمان تصریح می‌کند که این رفت‌وآمد به مسجد نارمک بود که باعث شد او مانند خیلی‌های دیگر در جریان مسئله سیاسی ایران قرار بگیرد. مسجد نارمک، یکی از مهم ترین پایگاه‌های نیروهای معترض سیاسی در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی ایران بود. این مسجد که توسط مرحوم مهندس بازرگان پایه‌گذاری شده بود، محلی برای سخنرانی‌های سیاسی بود که احمدی‌نژاد در دوران نوجوانی شنونده آنها بود. با این حال او از اشاره به این که بیشتر تحت تاثیر کدام یک از سخنران‌های این مسجد بوده است خودداری می‌کند و صرفاً به فعالیت‌های فرهنگی نوجوانان در این مسجد اشاره می‌کند. برای مثال می‌گوید در دوران نوجوانی بدون این که پیشینه صمد بهرنگی را بداند بر اساس داستان ماهی سیاه کوچولو با بچه‌ها نمایش اجرا می‌کردند و قرائت بسیار تند و انقلابی هم از آن داشتند تا این که به گفته خودش «وقتی کانون

پرورش فکـری آمد، یک رقیب برای ما درسـت شـد.»

ماجـرا البته به بـازی کـردن نمایش ماهی سـیاه کوچولو ختم نشـد، در همین سـال‌های دبیرسـتان، مسـجد نارمـک عـلاوه بر ایـن کـه محلـی بـرای سـخنرانی‌های مذهبی سیاسـی بـود، محل رفـت و آمـد بچه‌های دانشـجوی دانشـگاه‌های تهـران و امیـر کبیر هم بـود. گعده‌هـای دانشـجوی که عمومـا بـرای عضوگیری از جوان‌ترهـا تشـکیل می‌شـد، مسیر ورود احمدی‌نژاد بـه بحث‌های سیاسـی بـود. کوه‌نوردی‌های سـبک، سـنت دانشـجویان چپ بسـیاری از دانشـگاه‌ها برای فراهم کـردن فرصت گفـت و گـو دور از نگرانی‌های رایج در تهران بود و احمدی‌نـژاد به گفته خودش در برخـی از این راه‌پیمایی‌ها که همراه بحث‌های سیاسـی بود شـرکت می‌کرد. با این حـال، به گفته خـودش، در پانزده سـالگی، یعنـی در ۱۳۵۰ و در جریان یک بحث سیاسـی وقتـی از «چاپیدن» کشـور گلایه کرده بـود، و همراهش بـه او گفته بود که سـاواک همه جا هسـت و نبایـد این حرف‌هـا را زد. برای اولین بار احسـاس کرده بود که سیاسـی شـده اسـت، می‌گویـد: «متوجه ترس نبودیـم، کار خودمـان را می‌کردیم.»

ایـن دوره، دوران بحـث شـدید ضدآمریکایی در سـر تا سـر جهـان و از آن جملـه در ایران اسـت. تظاهرات ضدآمریکایی از سه چهار سـال پیش آغاز شـده، جنبش می ۶۸ به تازگی آرام گرفته است و رسوب اعتراضات آن به فضـای کشـورهای جهان سـومی از جملـه ایران هم رسـیده اسـت. حـالا در ۱۳۵۱، مصادف بـا ۱۹۷۳ امریـکا اعلام کرده اسـت کـه نیروهای خـود را از ویتنـام بیرون می‌کشـد و بحث بر سـر آن در دبیرسـتان‌های تهران جریـان دارد.

علاوه بر این، دوره، دورهٔ مبارزه ضدامپریالیسـتی اسـت. محمدعلی کلی، قلب‌های هزاران نوجوان را تسـخیر کرده اسـت، برد و باخت او مسـئله هزاران هزاران نوجوان تازه بالغ اسـت، از آن جمله احمدی‌نژاد که می‌گوید آن وقت‌ها گـزارش بازی‌های کلی در سـاعت‌های اولیـه صبح از رادیو پخش می‌شـد و وابسـتگی او به کلی بـه حدی زیاد بـود که وقتـی او در یکـی از بازی‌هایش مقابـل حریف باخت، شـنونده در صبح سـرد تهران، تمام راه را تا مدرسـه گریه کنـد. البته احمدی‌نژاد می‌گوید موضوع اصلی که باعث سیاسـی شـدن او شـد، نه سـرریز این احساسـات به فضای نوجوانان تهران، بلکه «چیزهایی دیگـری بود... آن موقع اخبـار این بود که این قدر نفت می‌فروشـند و ریخت‌وپـاش دارند این طـور هزینه می‌کنند ایـن طور می‌خورند و می‌دوشـند، از آن طرف اخبار فقر و اینها بود، می‌شـنیدیم و می‌دیدیـم که مردم در چه وضعی زندگـی می‌کنند، اصل موضوع مـا نابرابری و وابسـتگی‌ها بـود، این که دولـت در فضای سیاسـی آمریکا در منطقـه عمل می‌کند، اسـرائیل را به رسـمیت شـناخته و رابطه‌اش با مرتجعین مثل کشـورهای عربی و پاکستان خوب اسـت. آن موقع دو قطب وجود داشـت، یک تعـداد از فعـالان سیاسـی گرایش بـه قطـب مارکسیسـتی داشـتند و برخی نـه به‌عنوان طرفـداری از امریکا بلکه به عنوان مقابله با شـوروی به سـمت آمریـکا چرخیده بودند یا طرفـدار حفظ وضع موجـود بودند، یک عده زیادی از فعالیت سیاسـی هم که به طور طبیعی به سـمت شـوروی بودند. یک عده از فعالان مثل مـا، یعنی عموماً مذهبی‌هـا، طرفدار هیچ کدام نبودیـم بحث ما این بود که اصلاً چرا کسـی باید به جهان حاکم باشـد؟ من شـاید ۱۲-۱۳ سـاله بودم که پیکان آمد، در ۱۵ سـالگی ما می‌دانستیم که این یک شـرکت ورشکسـته بوده که خریده‌اند، احسـاس تحقیر می‌کردیـم و برایمان سـوال بود که چرا ایـن کار انجام

شـده و چرا چیز بهتری تهیه نشـده بود. کشورهایی مثل عربسـتان و پاکستان که در محور مقابله با شـوروی بودند، ما فکرمی کردیم بخش عمـده‌ای از اتفاقاتی که در کشـور می‌افتاد در جهت تامین خواسـت و منافع آمریکا در منطقه اسـت که حالا یک گوشـه آن هم به مردم می‌رسـد. پیمان سـنتو توسـعه تـوان نظامی و دفاعـی در جهت اهـداف دفاعی خودمان نیسـت بلکـه در چهارچوب تامین منافع امریکا در برابر شـوروی اسـت. فهم ما آن زمان این بود و ایـن هم بر مبنای اطلاعاتی بـود که به ما می‌رسـید.»

احمدی نـژاد در مـرور خاطرات این دوره به شـدت مایل اسـت بیـن خودش و جریان‌های چپ مسـلط بر فضای سیاسـی ایران در سـال‌های اوایل و اواسـط دهـه ۵۰ فاصله‌گذاری کنـد. می‌گوید کتاب‌هـای فکـری جریان‌های مختلف را می‌خوانـده، امـا همزمان تاکیـد می‌کند که اسـامی ایـن کتاب‌هـا را به خاطر ندارد، بـا این حـال می‌گویـد آنها بـا مرتضی مطهـری، فعـال مذهبـی و منتقد اسـلام‌گرای مارکسیسم خیلی مسـئله داشـتند «و ما هم با آنها مسـئله داشتیم. ما آنها را قبول نداشـتیم و وقت بحث می‌شـد هـم می‌گفتیم به جای حمله پاسـخ بدهید»، اما روشـن نمی کند که در این مقطع دقیقاً چه سـوالاتی نسبت به تفکر و جریان‌های چپ موجود در فضای سیاسی کشـور داشته و انتظار داشته است که دقیقا به چه سـوالاتی پاسـخ داده شود.

او می‌گوید در این سـال‌ها، یعنـی بین ۵۱ تا ۵۴ در سـال‌های پایانی دبیرسـتان، خـودش و دو همکلاسـی دیگـر، با هم بحـث و حرف سیاسـی داشـتند و فکر می‌کردنـد کـه می‌فهمنـد وضـع مملکـت خـوب نیسـت و از ایـن نظـر بـرای خودشـان پرسـتیژی قائل بودند، با این حال رد نمی‌کند که در دوران دبیرسـتان بـا بچه‌هایی که عضـو مجاهدین بوده‌انـد با گـروه کوچکی به کـوه می‌رفتند و حتـی گاهی بچه‌هایـی را که در حـال فرار بودند بـا حمایت خانـواده در خانه پنـاه می‌دادند، یا در خانه جلسـه برگزار می‌کردند و کتـاب می‌خواندند و نتایج انقلابـی می‌گرفتند. همـه چیز امـا متوقف به بحـث و حرف سیاسـی نبود.

احمدی نـژاد می‌گویـد کـه در نوجوانـی به همـراه دایـی‌اش ورزش‌هـای رزمی تمریـن می‌کـرده و بـه کلاس زبـان می‌رفتـه، فوتبـال هـم جـزو جـدا نشـدنی روزهایش بـوده. وضعیت تا نوروز سـال کنکور یعنی ۱۳۵۴ به همیـن منوال ادامه پیـدا می‌کند و ختم به سـه مـاه درس خواندن برای شـرکت در امتحـان ورودی دانشـگاه می‌شـود. قبل از محمود، کسـی در خانوادهٔ او به دانشـگاه نرفته بود. علـت به گفتهٔ خـودش هزینه‌های دانشـگاه بود. در سـال ۵۴ مصوب می‌ شـود که دانشـجویان در ازای دادن تعهد خدمت به دولـت، بتوانند رایگان تحصیل کننـد. احمدی نـژاد می‌گویـد در آن زمان بـه دلیل «داغی هـای جوانی» بر سـر

احمدی‌نژاد می‌گوید پیش از ورود به دانشگاه، در خانواده او کسی وارد دانشگاه نشده بود بنابراین همه احساس می‌کردند که باید به او رهنمود بدهند و در میان این رهنمودها همه به او می‌گفتند «مواظف باش، آنجا درخت‌ها هم میکروفن دارند»

این که این تعهد خدمت مشروع است یا نه، بحث بود اما «یک توجیه درست کردیم که این پول خود حکومت نیست بلکه پول ملت است و پذیرش آن اشکالی ندارد»، وقتی نتایج امتحان اعلام می‌شود، درخواست ثبت‌نام را برای دانشگاه‌های شیراز، پلی تکنیک، تهران، شریف، علم و صنعت، تبریز و مشهد می‌فرستد. در آن زمان نتایج دانشگاه تهران زودتر از همه اعلام می‌شد، «و دیدم که اسمم نیست! خیلی بهم برخورد، و علاوه بر این فکر می‌کردم یک ماجرایی هست، این قبول نشدن را مربوط می‌دانستم به این که ما فعالیت داشتیم و فکر می‌کردم حتما به خاطر آن فعالیت‌ها بوده است که من را قبول نکردند! در پلی‌تکنیک ذخیره شدم، اما در علم و صنعت قبول شدم. آن روزی که دانشگاه تهران اعلام کرد که قبول نشدم، بسیار ناراحت بودم، تا صبح نخوابیدم، مادرم هی می‌آمد توی اتاق می‌گفت محمود جان مهم نیست جای دیگری قبول می‌شوی. یا نهایتًا سال آینده شرکت می‌کنی، در صورتی که من فکر می‌کردم اگر به سربازی بروم دیگر زندگی برایم باقی نمی‌ماند و اصلاً همه چیز تمام می‌شود! تمام آرزوهایم به باد می‌رود! مادرم هی دلداری می‌داد و وقتی پدرم آمد مادر به پدر گفته بود که محمود خیلی ناراحت است. پدر هم آمد دلداری دادن، که حالا هنوز مانده و همه نتایج اعلام نشده و نگران نباش. در همین وضعیت نتایج علم و صنعت اعلام شد و من بالافاصله رفتم ثبت‌نام کردم چون در ذهنم این بود که مبادا ساواکی‌ها بفهمند و این جا هم جلوی ثبت‌نام من را بگیرند. بعدًا که نتایج ذخیره‌ها اعلام شد هم همان علم و صنعت ماندم چون هم به خانه نزدیک‌تر بود و هم فضای دانشگاه هم اساتید و هم وضع کلی دانشگاه خیلی به من کمک کرد، و فضای من را بسیار عوض کرد»، این روایت در حالی که مطرح می‌شود که تا این مقطع احمدی‌نژاد فعالیت سیاسی‌ای که منجر به تعقیب شود انجام نداده بود، و در واقع ساواک دلیلی برای تعقیب یا ممانعت از ورود او به دانشگاه نداشت. با این حال همین توهم بود که با تشویق وی به ثبت‌نام فوری در علم و صنعت چنان که خودش هم تایید می‌کند تا حدود زیادی مسیر آیندهٔ او را تعیین کرد.

ورود به دانشگاه

احمدی‌نژاد می‌گوید پیش از ورود به دانشگاه، در خانواده او کسی وارد دانشگاه نشده بود بنابراین همه احساس می‌کردند که باید به او رهنمود بدهند و در میان این رهنمودها همه به او می‌گفتند «مواظف باش، آنجا درخت‌ها هم میکروفن دارند»، اما به گفته خودش این موضوع باعث نشد که دست از فعالیت‌های فوق برنامه بردارد. او که تا پیش از این در فضای دبیرستانِ سخت‌گیرِ دانشمند درس خوانده بود حالا از دیدن فضای آزاد دانشگاه که در آن اجباری برای حضور در کلاس‌ها و تکلیفی برای انجام دادن وجود نداشت به وجد آمده بود، همان هفتهٔ اول با تعدادی از دانشجویان راهی کوه می‌شود، و بعد از چند هفته در همان گروه کوه‌نوردی مسوولیتی هم به عهده می‌گیرد. بعد از آن هم وارد مسجد دانشگاه می‌شود و شروع به ارتباط گرفتن با بچه مسجدی‌های دانشگاه می‌کند.
اما اولین اعتراض دانشجویی که احمدی‌نژاد به گفته خودش در آن شرکت داشته و قلباً با آن همراه بوده، اعتراض به اعمال اضافه ظرفیت برای افزایش تعداد دانشجویان دختر در ورودی سال ۵۵ دانشگاه‌ها بود. در این جریان قرار بود بیست درصد ورودی‌ها جنسیتی تعیین شود و به گفته احمدی‌نژاد اعتراض او به این بود که پسرها با معدل ۱۸ و رتبه‌های دو رقمی باید در کنار دخترانی می‌نشستند که نمراتشان ۱۰ و رتبه‌شان

سه رقمی بود. علاوه بر این، تئوری توطئه‌ای هم در کار بود: احمدی‌نژاد می‌گوید «خیلی‌ها می‌گفتند دخترانی که به دانشگاه آمده‌اند برای این به دانشگاه آورده شدند که جو علم و صنعت را خراب کنند، چون این دانشگاه از باقی دانشگاه‌ها مذهبی‌تر بود، دخترانی را آورده بودند که صبح تا شب بچرخند و قهقه بزنند و و فضا را منحرف کنند.» طبیعتاً طرح این مسئله که وقتی دختران به نسبت پسران از امکانات آموزشی کمتری برخوردار هستند عملاً نمره ۱۰ آنها به نسبت نمرات بالای پسران کار شاقی به حساب می‌آید موضوعیت نداشت. دانشجویان می‌خواستند اعتراض کنند و بهانه به دست آنها داده شده بود. در واکنش به این اعتراضات دانشجویان، که چپ‌ها با آن همراه نبودند، دکتر خاکسار رئیس وقت دانشگاه علم و صنعت بین متحصن‌ها حاضر می‌شود و به آنها قول پیگیری موضوع را می‌دهد. مذاکراتی با وزیر علوم انجام می‌شود و در نهایت دانشگاه در اطلاعیه‌ای اعلام می‌کند که از اعمال سهمیه و پذیرش دختران خودداری خواهد کرد. این برای مذهبی‌های دانشگاه علم و صنعت یک پیروزی به حساب می‌آمد و آن‌طور که احمدی‌نژاد می‌گوید باعث می‌شود آنها به نسبت چپ‌ها و نهضت ملی‌هایی که در دانشگاه علم و صنعت بودند دست بالا را داشته باشند.

در این اعتصاب دو هفته‌ای، دانشجویان دست به تخریب می‌زنند و گارد برای مقابله با آنها به داخل دانشگاه می‌آید. احمدی‌نژاد می‌گوید: «در یکی از این اعتصاب‌ها یادم هست که یک دختر خانمی که خیلی ظریف و لاغر بود، من شاهد این بودم که گاردی‌ها ریختند با باتوم چنان زدند پشت پای این که این با صورت خورد زمین. ما آمدیم درگیر شویم چهار پنج نفر ریختند سر ما» احمدی‌نژاد ادعا می‌کند در این مقطع گارد در دانشگاه اتاق و فرمانده داشت، هر روز صبح جلوی در دانشگاه بود و بچه‌ها را در همان اتاق خودشان در ساختمان دانشگاه با تسمه پروانه می‌زدند و بعد آنها را تحویل ساواک می‌دادند. کسانی که به این طریق بازداشت می‌شدند اقلاً چهل روز در بازداشت می‌ماندند و اما ظاهرا در همه دانشگاه‌ها اوضاع به این شکل نبود و به گفته احمدی‌نژاد «در علم و صنعت چون یک سابقه انقلابی داشت از همه جا سخت‌تر می‌گرفتند و اکثر صبح‌ها می‌آمدند جلوی دانشگاه یک کوچه باز می‌کردند و رئیس گارد در انتهای آن می‌ایستاد از بین بچه‌ها برخی را بیرون می‌کشید سین جیم می‌کرد و یک حرف بالا و پایین می‌زدی کارت می‌افتاد به زیرزمین»

در یک نمونه از این برخوردها احمدی‌نژاد می‌گوید «یک روز در دانشگاه تظاهرات و اعتصاب و این‌ها بود، علم و صنعت دانشجویان شبانه هم داشت

▼

اولین اعتراض دانشجویی که احمدی‌نژاد به گفته خودش در آن شرکت داشته و قلباً با آن همراه بوده، اعتراض به اعمال اضافه ظرفیت برای افزایش تعداد دانشجویان دختر در ورودی سال ۵۵ دانشگاه‌ها بود.


دانشگاه علم و صنعت ایران
(کارت دانشجویی)
شماره دانشجویی ۵۴۱۱۱۴۸۹۸
نام محمود فرزند احمد
فامیل احمدی نژاد شناسنامه ۱۷۸۸
محل صدور گرمسار تاریخ تولد ۳۵
رشته تحصیلی راه و ساختمان تاریخ صدور کارت ۲۱/ ۳/ ۶۳
اعتبار این کارت بمدت یکسال میباشد.
مهر و امضاء رئیس دانشگاه



که پنج تا هفت و هفت تا ۹ کلاس داشتند دم کلاس ساعت پنج بچه‌ها ریختند و کلاس‌ها را تعطیل کردند ما آمدیم در پارکینگ دانشگاه که دور تا دور آن درخت بود. من در رفتم و یک نفر هم دنبال من آمد گاردی‌ها هم دنبال او، من رفتم پشت یک ماشین پنهان شدم آن یکی را گاردی‌ها گرفتند. من پنج شش دقیقه صبر کردم بعد بلند شدم خودم را مرتب کردم که بروم، یک نفر جلوی من سبز شد گفت کجا؟ همین طور دست من را گرفت گفت چی دستت داری؟ گفتم کتاب. کتاب مقاومت مصالح دستم بود این را خواند کتاب مقاومت مسلحانه، گفتم آقا این کتاب است اسم دانشگاه رویش است گفت نه، یک مقداری که داد و بیداد کردیم یک مقام بالاتر از او آمد، گفتم آقا این بابا کیست که گذاشتید اینجا، کتاب معمولی را اشتباه می‌خواند، او هم آدم عاقلی بود گفت ببخشید این اشتباه کرده، به من گفت پسر جان از لای همین درخت‌ها سریع برو بیرون که همه را دارند می‌گیرند. راست هم می‌گفت، من که آمدم بیرون در دانشگاه را بستند یعنی گارد آمده بود که در دانشگاه را ببندد یک چند نفر آنجا بودند همین که من رسیدم و رسیدم بیرون در را بستند دیگر هر که تو بود یا کتک سیر می‌خورد یا دستگیر می‌شد.» (۲)

احمدی‌نژاد می‌گوید سال ۵۴، شاید ۵-۶ درصد از دانشجویان در فعالیت‌های سیاسی دانشگاه مشارکت می‌کردند، اما با باز شدن فضا بعد از سال ۵۴، امکانات فعالیت سیاسی هم بیشتر شده بود. بین مذهبی‌ها و مارکسیست‌ها رقابت جدی برای عضوگیری وجود داشت، و نحوه کار هم همان پوشش همیشگی فعالیت‌های فرهنگی بود. کانون‌های فیلم و تئاتر و گروه کوه‌نوردی زمینه مناسبی برای ایجاد فرصت گفت و گو بود. در علم و صنعت شاید ۲۰۰ دانشجو بودند که به معنی دقیق همان وقت کار سیاسی می‌کردند، اما بسیاری از دانشجویان نظر سیاسی داشتند و نقد و موضع داشتند. سازمان مجاهدین خلق مهم‌ترین تشکل حاضر در دانشگاه علم و صنعت بود. گروه فرقان هم در این مقطع در دانشگاه فعالیت می‌کرد. در میان چپ‌ها، چریک‌های فدایی، پیکار، آرمان مستضعفین هم در دانشگاه نیرو داشتند.

دراین مقطع چپ‌ها در غالب چندین گروه مختلف و اسلام‌گراها عموماً در غالب نیروهای مجاهدین، سازمان پیدا کرده بودند، اما احمدی‌نژاد اصرار دارد که مداوما تاکید کند جنس فعالیت سیاسی او در دانشگاه، جنس فعالیت سازمانی و تشکیلاتی نبود. او در مقاطع مختلفی با تاکید بر این «ما سازمان نداشتیم» می‌گوید گروه آنها در دانشگاه شامل شش، هفت دانشجو از جمله خودش و ثمره هاشمی بود که تلاش می‌کردند با همه، و به خصوص با سمپات‌ها و نیروهای سازمان‌های خارج از دانشگاه بحث کنند. با این حال وقتی زمان کار می‌رسد، همه با هم مشارکت می‌کردند. اعتراض‌های صنفی، اعتراض به تخریب آلونک‌های ساخته شده توسط مهاجران به تهران در زمینی نزدیک دانشگاه علم و صنعت، و برنامه‌هایی مانند این، از جمله کارهایی بود که بین سال‌های ۵۴ تا ۵۶-۷ در دانشگاه پیش رفته بود. در یکی از موارد، دانشجویان موفق شده بودند نظارت بر کار سلف سرویس دانشگاه و همین‌طور مسئولیت تریا را به عهده بگیرند، و گروه‌های سیاسی از این فرصت استفاده می‌کردند تا در تریا و جاهای دیگر سر بزنگاه اعلامیه پخش کنند. احمدی‌نژاد می‌گوید: «من در تریا مسئولیت داشتم، چای را خودمان درست می‌کردیم و به بچه‌ها می‌دادیم این وسط هر وقت که خلوت می‌شد روی میزها اعلامه می‌گذاشتیم، یک بار که گاردی‌ها ریخته بودند در دانشگاه و داشتند همه را می‌زدند، ایستاده بودم در تریا و تماشا می‌کردم. آن وقت یک آقایی در کتابخانه کتاب‌دار بود به اسم آقای مطلب. این که دید اوضاع شلوغ شده آمد در

را باز کرد و با تشر من را صدا کرد که بچه بیا برو سر کارت چرا اینجا ایستادی، و به گاردی ها گفت که این اینجا کار دانشجویی دارد و این طوری من را از مهلکه به در برد.»(۳)

احمدی نژاد در مورد دلیل جذب نشدن خودش به سازمان ها و تشکل های فعال سیاسی در دانشگاه می گوید: «ما با تبعیت مخالف بودیم» و اشاره می کند که باورهای سیاسی اش عموماً نه بر اساس مطالعه بلکه بر اساس ذائقه شکل گرفته اند: «هر کسی با یک نشانه هایی مسیر خودش را انتخاب می کند و بعد در مورد آن می خواند تا در آن عمق پیدا کند، من هم از خانواده ای مذهبی بودم و با مبانی آنها که دزدی یا دروغ و تهمت را توجیه می کردند مسئله داشتم» او همچنین می گوید که چپ ها دزدیدن وسایل اداری و لوازم سلف سرویس را مجاز می دانستند و در خانه و خوابگاه هر کدامشان کلی از وسایل دانشگاه را می شد دید.

کـژدار و مریز زیر عنوان فعالیت های صنفی و اعلامیه و شب نامه پخش کردن بیرون و داخل دانشگاه ادامه داشت، این اعلامیه هم نه بیانیه های انقلابی رهبران یا تبیین های مهم نیروهای سیاسی شناخته شده بلکه آن طور که خود احمدی نژاد می گوید عموما تحلیل های خود دانشجویان بود که دستی، یا توسط دستگاه های پلی کپی و دستگاه های تکثیر دستی در چندین نسخه آماده می شد و در ساعت های خالی در کلاس ها، صبح های زود در خیابان ها و در تریا و کتابخانهٔ دانشگاه پخش می شد. در یکی از این موارد، احمدی نژاد می گوید: «یک بار در خیابان بودم و اعلامیه دست نویسی در جیبم بود که آمدند سراغم و شروع کردند به گشتن من، ماموری که داشت من را می گشت دست در جیبم کرد و گفت اعلامیه در جیبت داری، من شروع کردم به داد و بیداد که چرا جیب مردم را می زنی. یک باره شلوغ شد و مردم در دفاع من وارد شدند در آن شلوغی من اعلامیه را جیب کسی گذاشتم و آنها هم بعد هر چه من را گشتند اعلامیه را پیدا نکردند و بعد از یک ساعتی از ماجرا تمام شد.» (۴)

احمدی نژاد که از همان سال ۵۵ با مستاجر شدن «عبدالحمید نقره کار» در منزل پدری اش آشنایی بیشتری با فضای انقلابیون مسلمان پیدا می کند. در ماه رمضان سال های ۵۵ و ۵۶ در جلسات تفسیر قرآن مجتبی تهرانی حاضر می شود و از این جلسات به عنوان یکی از مکان هایی که معترضان در آن یک دیگر را پیدا می کردند یاد می کند. منتها تاکید می کند که این جلسات سیاسی نبود اما روحیه ستیز را بین حاضران بیدار می کرد.

او در مورد حاشیه هایی که پیرامون «حلقه علم و صنعت» و تاثیرپذیریش از

در اسفند ۵۶ و فروردین ۵۷، احمدی نژاد به همراه ۲۹ دانشجوی دیگر با هزینه ای که از دانشگاه گرفته اند، به سفر زمینی مکه می روند که ۱۸ روز طول می کشد، در این سفر او با تعدادی از اعضای مجاهدین، از جمله مریم رجوی و زهرا اشراقی همسفر است



حسـن آیت و ابراهیم اسـرافیلیان وجود دارد می‌گوید حتی شاگرد اسـرافیلیان هم نبوده اسـت هر چند در این دوره اسرافیلیان در دانشگاه جزو اسـاتید مبرزی بود که توانایی قابل ملاحظه‌ای در هدایت افکار دانشجویان داشـت اما به گفته احمدی نـژاد نه او نـه هیچ کدام دیگـر از اسـاتید علم و صنعت کـه در میان آنهـا غلبه با گرایش اسـلام گرایی بود در عمل نقشـی در هدایت افکار دانشـجویان نداشـتند. علاوه بر ایـن در مورد نفوذ انجمن حجتیه در مسـجد نارمک و بعدها در مسـجد رسـالت می‌گوید هر چند سـخنران‌های «کرواتی» این گروه توانسـته بودنـد در مجلس و بیـن جوانان محبوبیتی به دسـت بیاورند امـا خودش تنها یکی دو جلسـه در سـخنرانی‌های آنها حاضر شـده اسـت و خودش را تحت تاثیر آنها نمی‌دانـد. او همچنیـن در جای دیگری در مورد رابطه‌اش با حسـن آیـت یک بار دیگر تاکیـد می‌کند کـه او را از نزدیک نمی‌شـناخته و ارتباطی با او نداشـته، و تازه زمانی که [بعد از انقلاب] حزب جمهوری حسـن آیت را معرفی کرد او را شـناخته اسـت، و در این زمـان هم با روحیـه و خلقیات او آشـنا نبوده و بعدهـا از روی مواضعی کـه آیت در مجلـس اتخاذ می‌کرد او را با خلقیات او آشـنا شده.

احمدی نـژاد می‌گوید پیش از انقلاب در سـال ۵۶ سـاواک یک بار قصد بازداشـت او را داشـته اسـت: «در خانه دو تا دسـتگاه تایپ و مقدار زیادی نوارهای مطهری و کتاب و جزوه داشـتیم. رفته بودند خانه را گشـته بودند و وقتی من رسـیدم پدرم از پشـت پنجره به من علامت داد که "محمود برو" و من وارد خانه نشـدم و چند روزی بر نگشـتم تا ماجرا خوابید». با افزایش فشـار به مسـجد نارمک، پایـگاه نیروهایی مثـل احمدی نژاد از مسـجد نارمک به مسـجد حضرت رسـول رسـالت تغییر کرد. او در پاسـخ به این سـوال که چه وقـت برایش مسـلم شـد که انقلاب در حال وقوع اسـت، می‌گوید برای ما از همان اول روشـن بود که حتما پیروز هستیم، او بدون اشـاره به این که «ازهمان اول» یعنی چـه زمانی، می‌گوید خانـواده‌اش که از ابتدا آگاه و سیاسـی بودند در چلهٔ شـهدای تبریز که در فرودین سـال ۵۷ در قم برگزار شد شرکت داشـتند، و برای خودش از رمضان سال ۵۷ و تند شـدن و فراگیر شـدن سـخنرانی‌های مذهبی روشن شـده بود که انقلاب در راه اسـت، و در حوادث شـهریور ۵۷ کار را تمام شده می‌پنداشت.

در اسـفند ۵۶ و فرودین ۵۷، احمدی نژاد به همراه ۲۹ دانشـجوی دیگر با هزینه‌ای که از دانشگاه گرفته‌اند، به سـفر زمینی مکه می‌روند که ۱۸ روز طول می‌کشـد، در این سـفر او با تعدادی از اعضـای مجاهدین، از جمله مریم رجوی و زهرا اشـراقی همسـفر اسـت و می‌گوید در این سفر بیشـتر با منش مجاهدین خلق آشـنا شده و از آن‌ها فاصله بیشـتری گرفته اسـت و همچنین می‌گوید این که دانشـجویان انقلابی با هزینه دانشـگاه به سـفر رفته‌اند باعث نشـد در مشـی انقلابی آنها خللی وارد شـود، در بازگشـت از این سـفر، در همان فرودین سـال ۵۷، مراسـم چهلم شـهدای تبریز علاوه بر قم در دانشـگاه‌ها و از آن جمله در علم و صنعت هم برگزار می‌شود. احمدی نژاد در مورد آن می‌گوید: «قرار بود در مسـجد مراسـم بگیریم، یک نفر از حراسـت آمد ایستاد جلوی در مسـجد و کارت بچه‌هایی که وارد مسـجد می‌شـد را می‌گرفت، ما رفتم زدیم و کارت هـا را گرفتیم و بچه‌ها را از مسـجد خارج کردیم، حراسـت دانشـگاه هم آمد و در مسجد را بسـت، ۱۵۰، ۲۰۰ دانشـجو در فضای سبز دانشـگاه به پیش نمازی ثمره نماز خواندیم و برای "شـادی روحشـان" صلوات فرسـتادیم و تا ما مشغول نماز بودیم گارد رسـیده بـود و دانشـجویان را بیرون کرده بـود، مانده بودیم مـا، اینها یک کوچه درسـت کردند که بچه‌ها رد شـوند، پسـرها زودتر رفتند و ۱۰، ۱۵ تا دختـر خانم‌ها تا جمـع و جور کنند کمی طول کشـید، بعضی



عضویت در تیم فوتبال دانشگاه/ سال ۱۳۵۷

از این خانم‌ها هم خیلی ظریف و جمع و جور و کوچیک بودند، من و دو نفر دیگر ایستادیم آخر برویم که اینها یک وقت به خانم‌ها حمله نکنند، همین که خانم‌ها وارد کوچه شدند، رئیس گارد باتومش را بلند کرد که حمله کنید، اینها ریختند و چند تا دختر و چند تا پسر کتک خوردند، یکی که مانده بود یک خانم ظریف و کوچکی بود که باتوم خورد و خورد زمین، ما رفتیم مثلا درگیر شویم، چهار تا باتوم هم آمد روی کلهٔ ما که مجبور شدیم فرار کنیم».

در ۱۷ شهریور ۵۷ احمدی‌نژاد می‌گوید که چند باری از شلیک گلوله جان به در برده، ماشین پدرش را به خیابان آورده تا با آن زخمی‌ها را جا به جا کنند و برآورد می‌کند که در تظاهرات روز ۱۷ شهریور بین ۴ تا ۵ هزار نفر کشته شدند. آمار رسمی کشته شدگان در راه پیمایی روز ۱۷ شهریور ۷۸ است. بعد از انقلاب پژوهش‌های مستقل این آمار را ۸۸ نفر اعلام کردند که ۶۴ نفر آنها در میدان ژاله کشته شدند. این در حالی است که در خاطرات احمدی‌نژاد از ۱۷ شهریور او حتی نتوانسته است نزدیک میدان ژاله هم بشود. به دلیل اعلام قبلی مبنی بر حکومت نظامی، تمام مسیرها به سمت این میدان از پیش بسته شده بود، و احمدی‌نژاد و عده‌ای دیگر که تلاش می‌کردند از سمت شرق یعنی از مسیر فرح‌آباد به میدان ژاله و محل تظاهرات برسند، با وجود دور زدن در چندین خیابان، در نهایت نتوانستند به جمعیت بپیوندند. گروه آنها



و دیگران در نتیجه حملات نظامیان مرتبا پراکنده می‌شدند، در برگشت هر جا که ممکن بود، دسته‌ای ۱۰-۱۵ نفری در کوچه‌های فرعی شکل می‌گرفت و شعارهایی سر داده می‌شد که با سر رسیدن ماموران به سرعت دوباره پراکنده می‌شد.
تا آخر سال ۵۷، احمدی‌نژاد که پنج ترم از تحصیلاتش در دانشگاه را پشت سرگذاشته بود، تنها توانسته بود ۶۸ واحد درسی را پاس کند. از این پنج ترم، دو ترم آخر را هم با حذف دروس پشت سر می‌گذارد. این روند تا سال ۶۲ و بازگشت او به دانشگاه ادامه پیدا می‌کند.

بعد از انقلاب

بعد از ۱۷ شهریور دانشگاه دو هفته تعطیل می‌شود. بعد از آن هم عملاً سامان دانشگاهی وجود نداشت و این وضعیت کلاس‌های معلق و درگیری‌های داخل دانشگاه تا بهمن ماه ادامه پیدا می‌کند و در نهایت از ابتدای بهمن دانشگاه دوباره تعطیل می‌شود، و این مصادف است با تشکیل دولت موقت، آغاز سقوط شاه. احمدی‌نژاد در مورد شرایط بر سر کار آمدن دولت موقت می‌گوید در این مقطع گروه‌هایی مثل مجاهدین تماماً از امام پیروی و دولت را تایید می‌کردند، یک عده هم تماماً مخالف بودند اما گروه‌های زیادی در میان این دو سر قرار داشتند. برخی می‌گفتند به هر حال بازرگان هم انقلابی است و برخی دیگر می‌گفتند انتخاب او به عنوان دولت موقت برای این است که اجازه ندهند آمریکایی‌ها انقلاب را از بین ببرند و آن را یک ضرورت انقلابی می‌دانستند به هر حال موضوع به طریقی توجیه می‌شد.
سال ۵۷ احمدی‌نژاد علاوه بر دانشجویی، در دبیرستان جهان‌آرا هم به دعوت دانش آشتیانی تعلیمات دینی و ورزش درس می‌دهد. در هنگام ورود آیت‌الله خمینی به کشور او هم مثل خیلی دیگر از جوانان، جزو کمیته استقبال از امام است، و در ۱۴ بهمن ۵۷ به همراه جامعه اسلامی معلمان برای اولین بار در یکی از سخنرانی‌های آیت‌الله حاضر می‌شود.
درباره‌این حضور در سخنرانی امام می‌گوید «انجمن اسلامی معلمان یک ملاقات با امام داشت که من را هم «دعوت» کرده بودند، آنجا که رفتیم همه کفش هایشان را درآوردند رفتن تو. من یک لحظه به خودم گفتم چقدر این کفش‌ها بی نظم است. من نشستم به مرتب کردن کفش‌ها که یک نفر آمد رد شد، نگاه کردم دیدم امام است. رفتم تو نشستم همان جلوی درشاید یک متر فاصله داشتم با او.» تصویری که احمدی‌نژاد در این جا ارائه می‌دهد، اقلاً در یک فیلم **زیر نور ماه** عیناً تداعی شده است.
بعد از خروج شاه، بازگشت آیت‌الله خمینی، و تشکیل دولت موقت، به ویژه دانشجویان آمده بودند که بروند کشور را «بسازند»، اما پیش از آن هر گروهی باید برای این که امکان اظهارنظر پیدا کند زیر عنوان و پرچمی قرار می‌گرفت، همین فضا باعث شکل‌گیری بحث در مورد تشکیل «انجمن اسلامی دانشجویان» و بعد از آن دفتر تحکیم وحدت می‌شود.
انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها، پیش از سال ۵۴ تقریباً به طور کامل برچیده شده بودند و جای خود را به سازمان مجاهدین خلق داده بودند، اما بعد از انقلاب دانشجویان ضرورت بازگشت به آن را احساس می‌کردند. در اسفند ۵۷ اکثر دانشگاه‌ها شروع به بازسازی انجمن‌های اسلامی کردند، از آن جمله دانشگاه علم و صنعت با برگزاری یک جلسه عمومی عده‌ای را برای نوشتن اساس‌نامه انجمن اسلامی این دانشگاه

انتخـاب کـرد. مشـکل این بـود کـه اعضـای انتخاب شـده نـه تنهـا درکی از چگونگی نوشـتن اسـاس‌نامه نداشـتند بلکـه در میان خودشـان هـم تفاهمی نداشـتند. در نتیجه جلسـه به سـرعت به هم می‌خورد؛ چون گروهـی می‌گویند «مبـارزه بـا ارتجاع» بایـد در اسـاس‌نامه انجمـن ذکر شـود و گروه دیگـر با این مسئله مخالف هستند. دو دستگی باعث می‌شود دانشجویان موافق گنجاندن عبارت «مبـارزه با ارتجاع» که بـه گفته احمدی‌نژاد به سـازمان مجاهدین خلق وابسـته بودند «انجمن دانشـجویان مسـلمان» را ایجـاد کننـد. در مقابل، گروه باقی‌مانـده کـه از جمله آنها ثمـره هاشـمی، وزیـری و برقعی بودنـد انتخابات دیگری برگزار کردند تا اساس‌نامه انجمن اسـلامی را بنویسند. در این انتخاباتِ دوم محمود هم سـرانجام رای می‌آورد و وارد هیات موسـس می‌شـود. اما آن طور که خـودش می‌گوید چون هیچ یـک از اعضای این گروه تجربه کار تشـکیلاتی نداشـتند هیـچ فهمی از این که اسـاس‌نامه باید چگونه نوشـته شـود نداشـتند تا ایـن که چند تن از دانشـجویان عضـو انجمن اسـلامی دانشـجویان کانادا و آمریکا کـه به دلیل شـرایط انقلابی به کشـور برگشـته بودند به آنهـا می‌پیوندند و بـا راهنمایی درمـورد این که اسـاس‌نامه شـامل چند بنـد و ماده و... اسـت، کمک می‌کنند تا بالاخره در سـال ۵۹ اسـاس‌نامه انجمن اسـلامی دانشـجویان دانشـگاه علم و صنعت نوشـته شود.

نشریه جیغ وداد

بعـد از انقـلاب، فضـای دانشـگاه فضـای سـخنرانی‌های مکـرر، برنامه‌های فرهنگـی، صف‌آرایـی گروه‌هـای سیاسـی در برابـر یـک دیگـر و جـدال و درگیری‌های مشـابه اسـت. در دانشـگاه علم و صنعت نشـریه‌ای بـه نام «جیغ و داد» منتشـر می‌شـود که در فضـای سـال ۵۸ روی دکه‌ها هم فروخته می‌شـود و بسـیاری از فعالان دانشـجویی آن دوران، از جمله عباس عبـدی تاکید دارند که این نشـریه توسـط همین تیم که احمدی‌نـژاد آنها را مسـتقلین علم و صنعت می‌نامنـد و خـود نیز یکی از آنهاسـت منتشـر می‌شـده. احمدی‌نـژاد می‌گوید نقشی در انتشـار این نشریه نداشـته اسـت. نشـریه و مواضع آن را که «فوکاهی» و گاهی «توهین‌آمیز» بوده اسـت، قبول نداشـته و از اسـاس گرداننـدگان آن را تا اواخر کار این نشـریه نمی‌شـناخته اسـت. این در حالی اسـت که امیر محبیان (که بعدا در انتشـار هفته‌نامه جامعه اسـلامی مهندسـین با احمدی‌نـژاد هم‌راه بوده اسـت) می‌گویـد از خود احمدی‌نژاد شـنیده کـه او گرداننده اصلـی، یا از گردانندگان اصلی نشـریه بوده اسـت.

گروه باقی‌مانده که از جمله آنها ثمره هاشمی، وزیری و برقعی بودند انتخابات دیگری برگزار کردند تا اساس‌نامه انجمن اسلامی را بنویسند



جیغ و داد، مواضع بسیار تندی علیه جریان‌های چپ دانشجویی و غیردانشجویی داشت. آنچه احمدی‌نژاد در مورد این مقطع منکرش نیست این است که از ابتدای سال ۵۸ تقریبا شبانه‌روزی و به عنوان عضو هیات مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت در دانشگاه حاضر بوده، و با این که همچنان تاکید دارد که هیچ تشکیلات یا سازمانی برای فعالیت دانشجویی در این زمان نداشته از گفتن این که آقای ثمره از طریق ارتباط خانوادگی که با آقای باهنر داشت به شورای انقلاب دسترسی داشت و از این طریق این گروه را تغذیه خبری و اطلاعاتی می‌کرد، خودداری نمی‌کند. در شش ماه اول سال ۵۸، کار این گروه‌های دانشجویی برگزاری سخنرانی و اعلام موضع تقریباً در مورد همه چیز، و برگزاری برنامه‌های کوه‌نوردی با دانش‌آموزان (که مشی گروه‌های چپ و از آن جمله فداییان و چریک‌های اقلیت بود) به صورت مرتب بود. می‌گوید در این کوه‌پیمایی‌ها عموماً به سوالات دانش آموزان و مسائل عقیدتی آنها پاسخ می‌داده است.

بعد از آن که در دوم اردیبهشت ۵۸، به فرمان آیت‌الله خمینی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تشکیل می‌شود، نهاد تازه تاسیس شروع به عضو گیری در میان دانشجویان می‌کند. برای این عضوگیری مصاحبه‌های ورودی هم طراحی می‌کنند که در دانشگاه علم و صنعت، دو تن از اعضای انجمن اسلامی، خانم‌ها اشراقی و خلیلی، مسوول انجام آنها می‌شوند. به روایت احمدی‌نژاد، از او هم دعوت می‌شود تا در این مصاحبه‌ها شرکت کند و به این ترتیب او در انجام مصاحبه با داوطلبان ورود به سپاه، بررسی سابقه آنها در محل زندگی شان، و همین طور اظهارنظر در مورد صلاحیت آنها برای عضویت در سپاه که بعدا به دست «کمیته مرکزی جذب» می‌رسید مشارکت می‌کند، اما خودش می‌گوید همکاری‌اش با سپاه پیش از آغاز جنگ، به همین مختصر محدود بوده است.

در تابستان همین سال به همت یکی از دانشجویان گروه متالوژی دانشگاه که در انجمن اسلامی عضویت دارد، گروهی به نام «گروه روستا» تشکیل می‌شود که هدف آن جذب نیروی دانشجویی برای کمک به کشاورزی در روستاها است. احمدی‌نژاد می‌گوید در یکی دو سفر در برنامه‌های این گروه با آنها همراه بوده است. بعد از این که آیت‌الله خمینی فرمان تشکیل جهاد سازندگی را در ۲۶ خرداد ۵۸ صادر می‌کند، گروه‌های دانشجویی زیر همان پرچم عازم مناطق روستایی می‌شوند. اندکی بعد جمعی از همین دانشجویان برای ملاقات با آیت‌الله به قم می‌روند و علاوه بر ارائه توضیحاتی در مورد تشکیل جهاد سازندگی و وضعیت عمومی دانشگاه‌ها از او می‌خواهند نماینده‌ای برای ارتباط تشکل‌های دانشجویی با ایشان تعیین کند، طبق روایت احمدی‌نژاد در این جا امام به دانشجویان حاضر که عباس عبدی از جمله آنها بود، می‌گوید شما اول بروید خودتان یک تشکیلاتی درست کنید که برای آن تشکیلات نماینده‌ای تعیین شود، و از این جا، کار دانشجویان برای تشکیل «دفتر تحکیم وحدت» آغاز می‌شود.

چند روز بعد از این دیدار تشکل‌های اسلامی دانشجویان در دانشگاه پلی تکنیک جمع می‌شوند تا برای تشکیل یک نهاد بین دانشگاهی که انجمن‌های اسلامی را به یک دیگر متصل کند، مذاکره کنند. این جلسات سه روز طول می‌کشد و اساسنامه دفتر تحکیم وحدت انجمن‌ها و سازمان‌های دانشجویان مسلمان تهیه می‌شود که بعدها به عنوان خلاصه شده «دفتر تحکیم وحدت» خوانده می‌شود. در انتخابات شورای مرکزی این تشکل تازه تاسیس هفت نفر برگزیده می‌شوند که احمدی‌نژاد یکی از آن‌هاست. اعضای شورای

مرکزی دفتر تحکیم وحدت، اساسنامه‌ای تهیه می‌کنند و وقتی از آیت‌الله خمینی می‌گیرند که اساسنامه را عرضه کنند. برای این دیدار چهار نفر از هفت نفر موفق می‌شوند دیدار خصوصی بگیرند که این چهار نفر ابراهیم اصغرزاده، محسن میردامادی، حبیب‌الله بی‌طرف و محمود احمدی‌نژاد هستند و بنا می‌شود که سه نفر دیگر به همراه دیگران در ادامه این دیدار به دیدار عمومی بیایند. این دومین دیدار احمدی‌نژاد با آیت‌الله خمینی و در واقع اولین دیدار غیرعمومی‌اش با او است. آیت‌الله در این دیدار دانشجویان را به آقایان سید علی خامنه‌ای یا اکبر هاشمی رفسنجانی ارجاع می‌دهد و قرار می‌شود دانشجویان کار را با یکی از این دو پیگیری کنند.

احمدی‌نژاد در اینجا دانشجویان دیگر عضو شورای مرکزی را متهم می‌کنند که با دیدار با رفسنجانی مخالف بودند و او را طرفدار سرمایه‌داری می‌دانستند، اما می‌گوید خودش و یک نفر دیگر در نهایت از رفسنجانی وقت گرفته و به دیدار او می‌روند. اما هاشمی هم آن‌ها را به آقای خامنه‌ای ارجاع می‌دهد. در بین هفت نفر دانشجویان، بحث است که از آنجا که امام حکمی به عنوان تعیین نماینده خود در دفتر تحکیم وحدت صادر نکرده، نمایندگی امام در ارتباط با دانشجویان این طیف می‌تواند شورایی باشد؛ شورایی که در گفت‌وگوی دانشجویان بر سر آن توافق می‌شود متشکل از آقایان خامنه‌ای، حسن حبیبی، وزیر علوم دولت موقت، ابوالحسن بنی‌صدر، موسوی خوئینی‌ها و مجتهد شبستری باشد و جلسات با این پنج نفر و آن هفت نفر به صورت هفتگی در دانشگاه پلی تکنیک برگزار می‌شود.

احمدی‌نژاد در این جا خودش را در جایگاه مدعی می‌گذارد و گلایه می‌کند که تکلیف آقایان در شورای انقلاب مشخص نبود. می‌گوید «ما» نسبت به مسئله ولایت فقیه بحث داشتیم اما به جزییات بحث اشاره نمی‌کند. جلسات هفتگی این دو گروه تا اشغال سفارت در آبان ۵۸ ادامه دارد. دراین جا احمدی‌نژاد می‌گوید اعتقاد دارد که اقلاً چهار نفر از اعضای گروه هفت نفره شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، که یکی از آنها عباس عبدی است، بیرون از این جلسات هم با یک دیگر و هم با فرد دیگری رابطه داشته‌اند، گرایش‌های چپ داشته‌اند و ادعا می‌کند که آنها زیر نفوذ سید احمد خمینی بوده‌اند. آقای عبدی در مورد این ادعاها می‌گوید «دانستن این که در حوادث و بحث‌های منجر به اشغال سفارت من جزو حلقه اول تصمیم‌گیران یا حتی حاضران در بحث‌ها نبوده‌ام کفایت است که کذب بودن سایر ادعاها در مورد من، روابط و گرایشاتم را روشن کند.»

در خلال همین تابستان که بحث‌های تشکیل دفتر تحکیم وحدت در

احمدی‌نژاد در جوانی





جریان است، جهاد سازندگی که با همت خود دانشجویان تشکیل شده در حال اعزام دانشجویان به مناطق مختلف است، و گروهی از دانشجویان هم دورهٔ احمدی نژاد او را متهم به عدم همکاری می‌کنند و در نتیجه او برای یک سفر دو سه هفته‌ای به تالش می‌رود تا در طراحی یک پل به دانشجویان کمک کند، و باز به تهران برمی‌گردد تا گروه دیگری که عازم گرمسار بودند از او می خواهند که آنها را همراهی کند، «۱۸ شهریور هنوز دو سه هفته تا آغاز ترم مانده بود که من با بچه‌ها راهی گرمسار شدم. همین که به گرمسار رسیدیم خبر دادند که آیت الله طالقانی فوت کرده، من گفتم نمی توانم، کار من نیست، قسمت من نیست، و همان شب برگشتم تهران.»

این دوره، از ۱۵ بهمن ۵۷ تا ۱۳ آبان ۱۳۵۸ که حمله به سفارت رخ می دهد، دولت موقت بر سر کار است و اعدام‌های انقلابی خلخالی هم ادامه دارد. احمدی نژاد امروز می‌گوید که به آن اعدام‌ها انتقاد داشت و آن‌ها را نمی پسندید، اما سندی در مورد این که در آن دوران از میان صدها صفحه بیانیه‌ای که در نوشتن آن نقش داشته است، اعتراضی هم به اعدام‌های انقلابی یا چگونگی برگزاری دادگاه‌ها و اجرای احکام نوشته باشد وجود ندارد. او همچنین می‌گوید که نگاهش به دولت موقت این بود که دولت در غائله کردستان بد عمل کرده است و منجر به خسارت شده است و همین‌طور این که دولت موقت یک وضعیت ناپایدار است که موج انقلاب از آن عبور خواهد کرد. او همچنین در مورد موضع دولت موقت نسبت به اعدام‌های خلخالی می‌گوید در حالی که آقایان بهشتی و مطهری با آن مخالف بودند، عزت‌الله سحابی مدعی بوده است که اگر این اعدام‌ها توسط خلخالی انجام نشود مردم خودشان در خیابان افرادی که مورد محاکمه انقلابی واقع شده و اعدام می شدند را خواهند کشت، او البته اشاره نمی کند که منبع این نقل قول در کجاست و چه سند یا گفته‌ای به او منتقل شده است که شاهد چنین ادعایی از طرف عزت الله سحابی باشد. آنچه که احمدی نژاد به آن آشاره می‌کند، مذاکرات یکی از جلسات شورای انقلاب، پیش از اسفند ماه سال ۵۷ است که در آن مهندس بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت، و آقایان بهشتی و مطهری هر دو از اعضای شورای انقلاب به شدت با اجرای اعدام‌ها به شیوه خلخالی مخالف هستند و مهندس سحابی معتقد است که چاره‌ای غیر از این اقدامات وجود ندارد. در اسفند سال ۵۷، آقایان بهشتی و مطهری در قم به دیدن امام می‌روند و با کسب نظر امام به حمایت از اعدام‌ها می پردازند. آیت الله مطهری در اردیبهشت ۵۸ ترور می شود اما باقی کسانی که در این زمان با اعدام‌ها همراهی کرده‌اند، از جمله دکتر بهشتی و مهندس سحابی بعدها به منتقدان آن رویه تبدیل می شوند.

اشغال سفارت

احمدی نژاد می‌گوید موضوع اشغال سفارت هم از دل جلسات همان گروه کوچک داخل شورای مرکزی تحکیم وحدت خارج شده است، «برداشت من این بود که تصمیم گرفته شده بود و حالا می خواستند یک شکل دانشجویی به آن بدهند. فهمیدم که با آقای خوئینی‌ها هماهنگ کرده‌اند، و تلقی‌ام هم این بود که آقای خوئینی‌ها با امام ارتباط ندارد.» این در حالی است که چند ماه قبل وقتی فدائیان خلق ایده مشابهی را اجرا کرده و به سفارت حمله کرده بودند، امام فوراً دستور تخلیه سفارت را داده و از این اقدام حمایت نکرده بود اما در سال ۵۸ این حمایت به روشنی ابراز شده و غیرقابل تخطی بود. او همچنین در مورد خود

موسوی خوئینی‌ها می‌گوید «تفاسیر او از قرآن تفسیر التقاطی و پشتیبان نظری التقاطیون بود. در مباحث نظری عمیق نبود، تفسیرش تفسیر قران نبود بلکه یک تفکری داشت و آن را در قالب قرآن ارائه می‌داد.»

احمدی‌نژاد می‌گوید از همان ابتدا با اشغال سفارت مخالف بوده است «من می‌گفتم ما الان در کشور حاکم هستیم و این کار معنی ندارد.» و از طرفی این سوال را مطرح می‌کند که چرا باید سفارت آمریکا را اشغال کرد ولی سفارت شوروی را نه؟ در اینجا یک بار دیگر تاکید می‌کند که دانشجویانی که اقدام به اشغال سفارت کردند، گرایش چپ داشتند، پیش از این خواهان دعوت حبیب‌الله پیمان به عنوان نفر ششم شورا بودند که نتوانستند به هدف خود برسند و وقتی سفارت اشغال شد، از پیمان و نمایندگان سازمان مجاهدین برای سخنرانی دعوت می‌کردند در حالی که پیشنهاد جایگزین احمدی‌نژاد این بوده است که دانشجویان راه پیمایی به قم برگزاری کنند و امام را مطلع کنند که «جریان انقلاب خموده شده و مردم دارند سست می‌شوند، و امام باید کاری انجام دهد.»

احمدی‌نژاد در این جا می‌گوید «امام از اشغال سفارت بهره‌برداری کرد» و از طرف دیگر می‌گوید «در میان مردم این نبود که باید با آمریکا قطع رابطه شود، این طور نبود که بگوییم اکثریت جامعه می‌خواست که با آمریکا وارد جنگ و درگیری شویم، اما امام موج را به دست گرفت ولی تا انتها آن را مدیریت نکرد، امام نمی‌خواست [گروگانگیری] ۴۴۰- ۴۵۰ روز طول بکشد، اما دیگران وارد ماجرا شده بودند» او در این جا علاوه بر طرح این موضوع که امام با اشغال سفارت مخالف بود اشاره می‌کند که آمریکایی‌ها معتقد بودند وقتی می‌خواهیم کشوری را زمین بزنیم خودمان برای این اقدام سازماندهی می‌کنیم تا سفارت ما اشغال شود و از طرف دیگر می‌گوید که بحث‌هایی مطرح بود که «آقای خوئینی‌ها یک دوره‌ای در شوروی بوده» بنابراین به نظر می‌رسد از نظر احمدی‌نژاد اشغال سفارت، هم کار امریکایی‌ها بوده و هم کار شوروی، و امام و احمدی‌نژاد با آن مخالف بوده‌اند. «ما باورمان این بود که نان‌شان را از شوروی می‌خورند و دعایش برای آمریکاست.»

عدم همراهی سه دانشگاه دیگر در اشغال سفارت باعث اعتراض دانشجویان آن سه دانشگاه می‌شود، به خصوص دانشجویان علم و صنعت به گفته احمدی‌نژاد بعد از اعلام حمایت امام از اشغال سفارت، در برابر سفارت آمریکا تجمع کرده بودند و می‌خواستند در ادامه ماجرا حضور داشته باشند.

مسئله دو دستگی داخل شورای مرکزی تحکیم در ادامه در ماجرای ختم به انقلاب فرهنگی هم وجود دارد که به گفته احمدی‌نژاد در آن ماجرا آیت‌الله

احمدی‌نژاد می‌گوید از همان ابتدا با اشغال سفارت مخالف بوده است «من می‌گفتم ما الان در کشور حاکم هستیم و این کار معنی ندارد.» و از طرفی این سوال را مطرح می‌کند که چرا باید سفارت آمریکا را اشغال کرد ولی سفارت شوروی را نه؟



خمینی طرف گروه موافق با انقلاب فرهنگی می ایستد. احمدی نژاد می گوید تلقی ما این بود که حمایت امام از اشغال سفارت مصلحتی است، اما دیگر مخالفت ما با آن معنی نداشت، و همزمان می گوید جایگاه او در شورای مرکزی تحکیم علارغم حمایت امام از طیف هوادار اشغال سفارت، و همین طور نارضایتی دانشجویان علم و صنعت از عدم همراهی با این اقدام، تضعیف نشد و او بعد از این ماجرا هم تحکیم را «اداره» می کرد.
از این جا به بعد تحکیم به آن صورتی که تا پیش از این وجود داشت، تقریبا از موضوعیت خارج می شود. جبهه دانشجویان پیرو خط امام اعلام موجودیت می کند که متشکل از حدود ۴۰۰ نفر از دانشجویانی است که در اشغال سفارت حاضرند. این جبهه بعدها در اسفند و فرودین ۵۸ و ۵۹ نقش مهمی در آماده کردن فضا برای «انقلاب فرهنگی» بازی می کند.
اشغال سفارت باعث استعفای دولت موقت در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ می شود. احمدی نژاد در توصیف دولت موقت می گوید «اصلا دولت نبود، از طیف های مختلف بودند، موقت بودند، نمی توانستند اوضاع را جمع کنند، پیر بودند و ...»، و حالا احمدی نژاد می گوید که بعد از اشغال سفارت حدس این بود که «این طرح فراتر از کار آقای خوئینی ها، طراحی آقای هاشمی برای کنار رفتن دولت موقت بود» تا خودش کار را به دست بگیرد، چرا که از نظر احمدی نژاد آقای خوئینی ها نمی توانست امام را راضی کند، و این کار آقای هاشمی بود که امام را در مورد اشغال سفارت قانع کرد.
در اینجا احمدی نژاد تاکید می کند که در مورد هاشمی موضوعاتی وجود دارد که بعدا روشن می شود، و در ادامه در نقل خاطره‌ای از فضای دانشگاه علم و صنعت در این روزهای پرالتهاب سال ۵۸ می گوید: «جلوی در دانشگاه عده‌ای جمع شده بودند و یک نفر وسط آنها ایستاده بود، بهشتی را متهم به جاسوسی می کرد، هر کس هم سوال می پرسید می گفت صبر کنید بعدا معلوم می شود، من رفتم جلو و گفتم این آقا که اینجا در حال سخنرانی است، از عناصر ساواک است، آن فرد به من معترض شد که این چه حرفی است، من هم گفتم صبر کنید بعدا معلوم می شود، و جمعیت زدند زیر خنده، چون همین طور که نمی شود کسی را متهم کرد و باید سند و مدرکی وجود داشته باشد»

انقلاب فرهنگی

فضای دانشگاه در این دوران، بیش از آنکه در وصف بیاید ملتهب است. گروه های سیاسی به شدت متکثر در دانشگاه مشغول عضو گیری اند. کم تر از پنج درصد دانشجویان به صورت مرتب در کلاس های درس شرکت می کنند و فضا، فضای درگیری و تحصن های پی در پی است. در برخی دانشگاه ها حتی درگیری های فیزیکی بین دانشجویان رخ می دهد و بنا به ادعای احمدی نژاد برخی گروه های چپ داخل دانشگاه مشغول مسلح کردن دانش جویان و سمپات های خودشان هستند. و این وضعیت تا فرودین سال ۵۹ و سخنرانی عید آیت‌الله خمینی که در آن از وضعیت دانشگاه ابراز نارضایتی می شود ادامه دارد.
پیش از این احمدی نژاد می گوید یکی از دغدغه های مهم او «بازنگری در نظام آموزش» بوده است و این که انقلاب فلسفه و تئوری که بتواند به همه سوالات پاسخ دهد ندارد، و همین طور در حوزه آموزش، فلسفه تربیتی جامعی ندارد و یکی از دغدغه های او در جلسات شورای مرکزی تحکیم وحدت هم همین



جوانی احمدی نژاد در خوابگاه دانشگاه.

بحث‌های کلی در مورد «شرایط دانشگاه» است که وقتی در آنها باریک می‌شویم ختم به این نگرانی می‌شود که احزاب و گروه‌ها در دانشگاه مشغول عضوگیری بودند و گروهی از دانشجویان از جمله کسانی مانند احمدی نژاد این رویه را نمی پسندیدند و معتقد بودند که این مسیر با آنچه در رفراندم به رای گذاشته شده است فاصله دارد و باید متوقف شود.

احمدی نژاد دوباره تکرار می‌کند که موسوی خوئینی‌ها با انقلاب فرهنگی مخالف بوده و هوادارانش در شورای مرکزی تحکیم معتقد بودند که اگر دانشگاه‌ها تعطیل شود اشغال سفارت تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. او از یکی از جلسات تحکیم در اواخر فرودین‌ماه سال ۵۸ و پیش از اعلام رسمی انقلاب فرهنگی یاد می‌کند که در آن دو گروه از بچه‌های شورای تحکیم در برابر هم قرار گرفته بودند؛ یک عده مخالف تعطیلی دانشگاه و عده‌ای دیگر موافق تعطیلی دانشگاه بودند و در اینجا از ایده قبلی خودش در مورد «لزوم» تغییرات اساسی در دانشگاه عقب‌نشینی می‌کند و می‌گوید «ما گفتیم بالاخره باید بین این دو [گروه موافق و مخالف تعطیلی دانشگاه] اختلاف سنگین است و ما نتوانستیم بین این دو را به هم جوش بدهیم در نتیجه تصمیم گرفتیم یک گروه سه نفره برویم پیش امام و کسب تکلیف کنیم چون یک عده که بیرون جلسه داشتند مخالف بودند و می‌گفتند این کار باعث می‌شود [تسخیر سفارت] تحت‌الشعاع قرار بگیرد»، گروه سه نفره به دیدار آیت‌الله خمینی -که حالا در ملکی حوالی دربند ساکن شده و تحت نظر پزشک است- می‌روند، اول احمد خمینی، پسر آیت‌الله، مانع دیدار می‌شود و از قول امام به سه دانشجوی از راه رسیده می‌گوید بروید با بنی‌صدر مطرح کنید. دانشجویان که می‌دانند



بنی‌صدر مخالف تعطیلی دانشگاه است اصرار می‌کنند که امام را ببینند و بالاخره هم به ملاقات می‌روند اما نمی‌توانند مسئله را مطرح کنند و دست خالی به ساختمان پشت سفارت که در این مقطع در اختیار دانشجویان تحکیم است برمی‌گردند. احمدی‌نژاد در این جا می‌گوید یک روز بعد دانشگاه از شب‌نامه‌ای پر شده بود که درخواست میتینگ سیاسی می‌کرد و مدعی بود که «متحجران می‌خواهند دانشگاه را تعطیل کنند»، این جا او بار دیگر یک جناح از دانشجویان عضو شورای مرکزی تحکیم را متهم می‌کند که برنامه تعطیلی دانشگاه را به بیرون درز داده بودند.

این در حالی است که شروع اعتراضات دانشجویی برای آغاز پاکسازی در دانشگاه از طرف دانشجوان «خط امام» بود. از اسفند سال ۵۸، با دستور مصطفی میرسلیم، معاون سیاسیِ سرپرست وزارت کشور که در این مقطع، هاشمی رفسنجانی است، مبنی بر توقف گردهم‌آیی‌ها و جلسات سیاسی در دانشگاه‌ها تلاش برای غیرسیاسی کردن دانشگاه آغاز شده بود. در فروردین ماه هاشمی رفسنجانی در جلسه پرسش و پاسخی در دانشگاه تبریز با واکنش جدی از طرف گروه‌هایی از دانشجویان مواجه می‌شود که در نتیجه آن گروهی از دانشجویان پیرو خط امام ساختمان مرکزی دانشگاه تبریز را اشغال کرده و خواهان پاکسازی دانشگاه می‌شوند. همین تجمعات و اشغال ساختمان‌های مرکزی در دانشگاه‌های کوچک دیگری در سرتاسر کشور از جمله در علم و صنعت هم برگزار شد.

احمدی‌نژاد می‌گوید با تعطیلی دانشگاه مخالف بوده است و در شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت هم همه او را به عنوان مخالف تعطیلی دانشگاه می‌شناختند، و در مورد علت این مخالفت هم می‌گوید «دستوری در مورد تعطیلی دانشگاه از طرف امام وجود نداشت»؛ او در مورد تصرف دانشگاه علم و صنعت می‌گوید: «هنوز بحث در مورد تعطیلی دانشگاه در ساختمان پشت سفارت ادامه داشت که من برگشتم دانشگاه علم و صنعت و آنجا هم بحث بود. من، محصولی و ثمره، جواد وزیری و چند نفر دیگر در دفتر انجمن اسلامی دانشگاه بودیم. از آن طرف هم چپ‌ها آمده بودند شب را در دانشگاه مانده بودند، ما هنوز منتظر بودیم که یا بحث در همان ساختمان پشت سفارت به جایی برسد یا از امام دستوری برسد. در همین حال، وقتی صبح شد یک نفر رفت تابلوی بزرگی آماده کرد که دانشگاه تعطیل است و این را زد بالای در ورودی علم و صنعت. از آن طرف هم موافقان تعطیلی دانشگاه ریختند داخل و شروع کردند به تصرف ساختمان ها، دزدیدن اسناد و حتی دستگاه‌های کپی و اموال و...، ما مانده بودیم در دفتر، چند نفر از این‌ها می‌خواستند بیایند دفتر شورای مرکزی انجمن را بگیرند، که خوب یکی دو تا از بچه‌ها که کاراته‌کار بودند ایستادند جلو و گفتند بیایید می‌زنیم. بعد رفتیم جلوی انجمن اسلامی و اینها ترسیدند و عقب‌نشینی کردند، ولی انجمن را محاصره کرده بودند. ما گفتیم بسیار خوب، یک بلندگو پیدا کردیم و با مردم حرف زدیم، بالاخره نزدیک ظهر ده تا بیست هزار نفر از مردم از مسجد و محله جمع شدند آمدند و دانشگاه را از تصرف این‌ها درآوردند. البته ما خودمان قبلش یک سری از ساختمان‌ها را از دست اینها درآورده بودیم. این‌ها همه جمع شدند در ساختمان ۱۵ خرداد (از ساختمان‌های دانشگاه علم و صنعت) و من گفتم که کسی کاری به اینها نداشته باشد. چند روز گذشت اینها آمدند به ما گفتند که ما می‌خواهیم از دانشگاه خارج شویم ولی احساس می‌کنیم که قرار است به ما حمله شود شما به ما تضمین بدهید که ما از دانشگاه بیرون برویم، ما اینجا یک کوچه باز کردیم که این‌ها از دانشگاه خارج شوند.» (۵)

در اینجا مثل ماجرای تحصن در دانشگاه علم و صنعت پیش از انقلاب، احمدی‌نژاد یک بار دیگر تعریف می‌کند که دو دانشجوی دختر را نجات داده است، «یکی جلوی در دانشگاه دوربین به گردنش بود و داشت عکس می‌گرفت که یک گردن‌کلفتی دستش را گرفت و دوربینش را کشید. من رفتم جلو گفتم این چه کاری ست که می‌کنید، ما را که همه می‌شناسند و عکس ما که جایی باشد عیبی ندارد، بعد دانشجویانی که از دانشگاه خارج شده بودند و به خوابگاه رفته بودند مسلح بودند، یک باره دیدیم یکی آمد گفت اینها زن من را در خوابگاه از من جدا کردند و بردند، که من و دو نفر دیگر رفتیم خوابگاه ببینیم چه شده است و دیدیم که رفتند آن خانم را رها کردند که برود.»

حمایت تحکیم از بنی‌صدر

احمدی‌نژاد در توضیح موضع خودش نسبت به انقلاب فرهنگی می‌گوید او اصل این موضوع را که باید تحولی در فرهنگ و علم اتفاق بیافتد، قبول داشت اما نحوی اجرای این تحول، یعنی تعطیلی دانشگاه و تصفیه و اخراج‌ها را قبول نداشت، و آن را تصمیم‌گیری بیرون از دانشگاه می‌دانست و علاوه بر این بار دیگر دانشجویان تحکیم را متهم می‌کند که بین بنی‌صدر و بهشتی، طرفدار بنی‌صدر بودند و علیه بهشتی موضع می‌گرفتند و دنبال این بودند که در مورد او اسنادی از سفارت جمع کنند. این در حالی است که حمایت دانشجویان تحکیم و انجمن‌های اسلامی از بنی‌صدر در پی جلسات پرسش و پاسخ در دانشگاه امیرکبیر بین بنی‌صدر و جلال‌الدین فارسی و بعد از رای‌گیری بین تشکل‌ها در مورد حمایت از کاندیداها، اعلام شده است. احمدی‌نژاد در این جا می‌گوید بعد از این رای‌گیری ما گفتیم این که شما بیایید از یک کاندیدا حمایت کنید کار حزبی است و کار دانشجویی نیست و یک بار دیگر در جایی که فرد مورد نظر گروه او نتوانسته بود نظر اکثریت تحکیم را به دست بیاورد، کل فرایند انتخاب گزینه مورد حمایت تحکیم را زیر سوال می‌برد و می‌گوید این را که تحکیم وارد حمایت از یک کاندیدا در انتخابات ریاست جمهوری شود، قبول نداشته است.

او همچنین می‌گوید هر چند این که امام کاندیداتوری روحانیون را منع کرده بود باعث شده بود سرمایه‌هایی مثل بهشتی از دست بروند اما چون «اوضاع پراکنده بود و عناصر دخیل موازی زیاد بود که جمع کردنش سخت بود و این ذهنیت وجود داشت که آخوندها آمده‌اند همه چیز را بگیرند و موضع منفی

مایل نیست بگوید که در اولین انتخابات ریاست جمهوی به چه کسی رای داده است اما می‌گوید حتی یک ماه پیش از انتخابات هم مشخص بود که بنی‌صدر رئیس جمهور خواهد شد



وجود داشت که به کشور آسیب می‌زد، و افکار عمومی آن را قبول نمی‌کردند، جوسازی علیه او سنگین بود و تلقی این بود که بیاید کاری می‌کنند که رای نیاورد یا خرابش می‌کنند،» تصمیم آیت‌الله خمینی در مورد این که روحانیون وارد انتخابات نشوند را تصمیم درستی می‌داند. در این زمان انجمن‌های اسلامی هر کدام از یکی از کاندیداها حمایت می‌کردند؛ عده‌ای با جلال‌الدین فارسی بودند که در پی طرح شائبه افغانی‌الاصل بودن قبل از انتخابات از دور مسابقات حذف شد. مسعود رجوی به دلیل عدم تصریح بر پذیرش قانون اساسی ناچار به کناره‌گیری شد و عملاً تنها گزینه باقی‌مانده بنی‌صدر بود که به ریاست جمهوری رسید.

احمدی‌نژاد در مورد رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری می‌گوید چون به بین گزینه‌ها به [نتیجه] نرسیده بود عملاً در این انتخابات فعالیت تبلیغی انجام نمی‌دهد. مایل نیست بگوید که در اولین انتخابات ریاست جمهوی به چه کسی رای داده است اما می‌گوید حتی یک ماه پیش از انتخابات هم مشخص بود که بنی‌صدر رئیس جمهور خواهد شد.

پانزدهم بهمن ۱۳۵۸ نتایج انتخابات اعلام شد و همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد بنی‌صدر به ریاست جمهوری می‌رسد. سه گزینه اول او برای نخست‌وزیری موفق به کسب پست نمی‌شوند. بعد از آن مجلس محمدعلی رجایی را به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد می‌دهد که بعد از چندی مقاومت از طرف بنی‌صدر سرانجام پذیرفته می‌شود. دولت در ۲۰ مرداد ۵۹ تشکیل می‌شوند اما درگیری‌های داخلی و همچنین درگیری با نیروهای سیاسی دیگر در نیمه خرداد ۱۳۶۰ کار دولت را به انحلال می‌کشاند.

در اسفند ماه ۱۳۵۸، انتخابات مجلس برگزار می‌شود که بخشی از کار شمارش آرا در آن به عهده انجمن‌های اسلامی و از آن جمله دانشجویانی مانند احمدی‌نژاد است. در مورد شمارش آرا می‌گوید: «گروه‌های مختلف ناظر فرستاده بودند، از جمله یک خانمی که ناظر مجاهدین بود. یک دفعه دیدم خودش نشسته رای می‌خواند، خودش هم علامت می‌زند و رای مسعود شده یک کیلومتر و برای دیگران فقط یکی دو تا رای خوانده. من رفتم اعتراض کردم که شما حق ندارید، بحث بالا گرفت و هوادارن آنها ریختند سر ما، و شروع کردند به سر و صدا کردن، تا ناظر وزارت کشور رسید و حق را به ما داد» (۶)

آغاز زندگی مشترک

به هر حال سال پرالتهاب ۵۸ هم تمام می‌شود. سال ۵۹ برای احمدی‌نژاد آغاز زندگی مشترک او با همسرش است. در مورد آشنایی و ازدواجش می‌گوید: «خانم من متولد ۳۷ است ولی من چون نیمه دوم بودم یک سال دیر مدرسه رفتم و در نتیجه یک سال بالاتر از او که ورودی ۵۵ مکانیک علم و صنعت است بودم. ما اولین بار هم دیگر را در زمستان ۵۸ در یکی از جلسات انجمن اسلامی دیدیم. دو سه نفر از خانم‌های انجمن یک گروه کودک درست کرده بودند و خانم من هم که آن وقت البته هنوز من نمی‌شناختم عضو بود. آمدند یک گزارشی به شورای مرکزی دادند و من دیدم عجب، به یکی از دوستان گفتم که ببین این خانم آمادگی ازدواج دارد یا نه. او هم یک ماهی هی فراموش می‌کرد تا این که بالاخره در اواخر زمستان ما یک قراری در انجمن گذاشتیم و بعد قراری در کتابخانه گذاشتیم و صحبت کردیم و خیلی کلی تفاهم



کردیم کـه همیشـه حـق را بگیریم. ایشـان می‌گفـت مـن می خواهم تقـوا اصل باشـد. من می‌گفتـم حق و حق‌طلبـی اصل باشـد، هر چه حـق بـود را بپذیریم و مقاومـت نکنیم. آن موقـع خانمم در مدرسـه درس می‌داد و مـن در ذهنم این بود کـه او معلمی می‌کنـد و درآمدی کسـب می‌کند و مـن می‌نشـینم در خانه و می‌نویسـم. دوسـت داشـتم که بنویسـم، یعنی بحث‌های فکـری و تجربیات و راه‌کار و اینهـا را بنویسـم» این جـا احمدی‌نژاد تازه ۲۳ سـاله اسـت. او در مورد ایـن که علاقه‌مند بود دربـاره چه چیزی بنویسـد می‌گوید هر چه کـه بود، دنبال غلبه نبود بلکـه دنبال تبیین بود، «ما فکر می‌کردیم امیرالمومنین را دنیا بشناسـد، فرهنگ عدالت را بشناسـد، دیگر مشکلی وجود نخواهد داشت»، به اعتقادش همیـن که دنیا با این موضوعات آشـنا شـوند کافی بـود تا آنهـا را انتخاب کنند. در ایـن زمسـتان احمدی‌نژاد چندیـن بار بـه خواسـتگاری می‌رود تـا بالاخره موافقت خانواده عروس را جلب می‌کند. در فروردین ۵۹ احمدی‌نژاد و نامزدش به همـراه چند نفر دیگر با لنـدرور برادر احمدی‌نژاد برای کمک به سـیل‌زدگان جزیره مینو عازم جنوب می‌شـوند، اما چون کار زیادی از آن‌ها سـاخته نیسـت به زودی بـه تهران بـر می‌گردند. عقـد در ۲۲ خـرداد و عروسـی در ۲۴ خرداد در کتابخانه دانشـگاه علم و صنعت و با حضور اقوام و دانشجویان برگزار می‌شود و



اعظم‌السادات فراحی

همسر محمود احمدی‌نژاد، در سال ۱۳۳۷ در تهران در خانواده‌ای متوسط و با اصلیت مشهدی متولد شد. او فارغ‌التحصیل رشته مهندسی مکانیک از دانشگاه علم و صنعت تهران است. اعظم فراحی و محمود احمدی‌نژاد در دانشگاه با یکدیگر آشنا شدند و در ۲۲ خرداد سال ۱۳۵۹ با یکدیگر ازدواج کردند که حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های مهدی و علیرضا و یک دختر به نام فاطمه است. اعظم فراحی نخستین همسر یک رئیس جمهور در ایران است که نمایندگی رئیس دولت در مرکز امور زنان را بر عهده داشته است.



عروس و داماد به خانه‌ای در شمیران نو می‌روند. در شهریور برای سفر دیگری به آذربایجان غربی می‌روند و در مهر ۵۹ در آذربایجان غربی مستقر می‌شوند.
درگیری بین بنی‌صدر و مجلس و نیروهای دیگر انقلاب در این زمان همچنان ادامه دارد، و احمدی‌نژاد که قبلاً دانشجویان را به دلیل اعلام حمایت از بنی‌صدر در برابر جلال‌الدین فارسی بعد از جلسه سخنرانی در دانشگاه امیرکبیر تخطئه کرده بود می‌گوید «روزنامه‌ها را که می‌خواندم ذهنم نسبت به بنی‌صدر منفی شده بود اما نه منفی مطلق، چون او هم بالاخره رئیس بود و باید اختیاراتی می‌داشت اما همزمان باید آدم‌های قوی به دردبخور روی کار می‌آورد که مردم آن‌ها را بپذیرند. ما از یک طرف می‌گفتیم که بالاخره رئیس جمهور است و باید حقوقی داشته باشد اما این که این حقوق را چطور اعمال کند، در موردش بحث وجود داشت. وقتی آقای رجایی آمد ما خوشحال شدیم چون او را آدمی کاملاً انقلابی می‌دانستیم که عضو هیچ حزبی نبود و می‌دانستیم که می‌خواهد کار کند و کاری به دعواهای جناحی ندارد.» احمدی‌نژاد در حالی می‌گوید رجایی گرایش‌های حزبی نداشت که خودش بارها اشاره می‌کند که رجایی قبل از انقلاب با نهضت آزادی همبستگی داشته است. اما در توصیف خودش می‌گوید بنی‌صدر را آدم جناح قدرت می‌دانست اما «ما همان موقع هم می‌گفتیم بستن دست رئیس جمهور، به هم زدن مراسم رئیس جمهور، توهین به رئیس جمهور بد است» احمدی‌نژاد بعدها در دوران ریاست جمهوری بارها با اعتراض و برخوردهای تند در مراسم سخنرانی‌های خودش روبه‌رو شد، بر سر چینش کابینه با مجلس و نهادهای دیگر قدرت دچار اختلاف شد، و از ناکافی بودن اختیارات ریاست جمهوری گلایه کرد.
نوار موسوم به نوار آیت، در ۲۸ خرداد ۵۹ منتشر می‌شود. حسن آیت دبیر سیاسی حزب جمهوری در این نوار که به دست روزنامه «انقلاب اسلامی»، روزنامه مدافع رئیس جمهور منتشر می‌شود، تهدیدها و اتهام‌هایی را علیه بنی‌صدر مطرح می‌کند که بعدها به «طرح کودتای حزب جمهوری علیه بنی‌صدر» شهرت می‌یابد. احمدی‌نژاد می‌گوید ثبت و انتشار این نوار کار مجاهدین خلق بوده است. یک تیم پیچیده امنیتی که او مدعی است در دولت خاتمی هم همین ادعای کودتا علیه او را مطرح کردند در صورتی که در مورد ماجرای آیت به ادعای احمدی‌نژاد واقعا برنامه‌ای برای کودتا علیه بنی‌صدر وجود نداشته است.[۱]

فرمانداری

حسین طاهری، از اساتید دانشگاه علم و صنعت، ۲۹ تیر سال ۵۹ به عنوان چهارمین استاندار استان آذربایجان غربی بعد از انقلاب از محمدرضا مهدوی کنی، وزیر کشور دولت رجایی، حکم می‌گیرد و وقتی به محل ماموریت خود می‌رود عده‌ای از داشجویان دانشگاه علم و صنعت، از جمله سید مجتبی ثمره هاشمی، صادق محصولی محصولی، سید امیرمنصور برقعی را صدا می‌کند تا با او همکاری کنند. هر کدام از اینها سمت‌های مختلفی در رده فرماندار و معاون استاندار و ... را می‌پذیرند. بعد یکی از همین تیم به احمدی‌نژاد پیغام می‌دهد که به آذربایجان غربی برود. ۳۱ شهریور ۵۹ احمدی‌نژاد تصمیم می‌گیرد که به دوستانش در آذربایجان غربی ملحق شود و اول مهرماه اثاث زندگی را جمع می‌کند و به آذربایجان غربی می‌رود که در آنجا به او پیشنهاد می‌شود، فرمانداری مهاباد یا معاونت فرمانداری ماکو، را بپذیرد.

شهریور ۵۹ احمدی‌نژاد تصمیم می‌گیرد که به دوستانش در آذربایجان غربی ملحق شود که در آنجا به او پیشنهاد می‌شود، فرمانداری مهاباد یا معاونت فرمانداری ماکو، را بپذیرد

اما فرمانداری مهاباد به حمیدرضا جلایی‌پور واگذار می‌شود تا احمدی‌نژاد که به اذعان خودش «کار فرمانداری را بلد نیست» با سه چهار روز آموزش از طرف همان دوستانی که قبل از او به آذربایجان رفته‌اند، پست ماکو را به عهده می‌گیرد، «ذهنیت ما این بود که اولویت حفظ کشور و انقلاب و این حرف‌هاست، در غرب کشور عده‌ای را داشتند تحمیل می‌کردند، و فکر می‌کردیم صحنه خالی شده باید رفت و آن را پر کرد.»

در این مقطع به روایت احمدی‌نژاد در ماکو هم مشابه جاهای دیگر استان آذربایجان غربی درگیری وجود دارد هر چند مرکز این درگیری‌ها در جنوب استان است اما در ماکو هم هر روز تجمع گروه‌های مختلف و درگیری‌های مسلحانه وجود دارد. احمدی‌نژاد می‌گوید در مدت ۱۰ ماه بخشداری و حدود یک سال فرمانداری در ماکو بی‌خبر به تمام ۳۳۰ روستای شهرستان ماکو سر زده است تا رودررو با مردم صحبت کند و مشکلاتی که مردم از آنها شکایت دارند را بررسی و برطرف کند. علاوه بر این در بخشداری و فرمانداری جلسات بحث عقیدتی برگزار می‌کرده تا با جوانان بحث و گفت‌وگو کند، جلسات دعای کمیل و اصول اعتقادی که «یک مقداری هم تحلیل سیاسی قاطی آن بود» توسط خودش برگزار می‌شود، همین‌طور دوره‌های نهج‌البلاغه و هم‌اندیشی و مانند آن در مسجد و خانه و فرمانداری برگزار می‌شود و او علاوه بر این‌ها با حضور در دبیرستان به سوالات نوجوانان هم پاسخ می‌دهد.

یکی از خاطراتی که احمدی‌نژاد از دوران زندگی در ماکو تعریف می‌کند مربوط به سفری با یک شورلت باقی مانده در گمرگ ماکوست که متعلق به سازمان اموال تملیکی است، «در این دوره هر کس به تهران می‌رفت یکی از ماشین‌هایی که در گمرک مانده بود را می‌برد، یک بار من بار ما با یکی از این شورلت‌ها آمدیم، خیلی هم تند می‌آمدیم، خانمم مهدی را باردار بود و ۱۳۰، ۱۴۰ تا سرعت می‌آمدیم که راه ۱۵ ساعته را ۱۰ ساعته برسیم، من چون خودم خیلی مقاوم بودم، صبح تا شب چیزی نمی‌خوردم، برای اولین بار خانمم گفت مثلا یک بیسکوییتی چیزی بخر، من بلد نبودم که چیزی بخرم بیاورم که بخورند، و تازه گفتم چرا نمی‌گویی که من باید چه کار باید بکنم، من خودم حواسم نیست. جوان بودیم و از این اتفاق‌ها می‌افتاد»

بیش از یک سال از شروع جنگ گذشته است که در مهر ماه سال ۶۱ در جریان اجرای عملیات مسلم بن عقیل، احمدی‌نژاد به عنوان فرماندار ماکو برای دو سه روز به خط مقدم در منطقه سومار می‌رود، «حمید باکری را دیدم و از او سراغ مهدی را گرفتم، گفت مهدی شلوغ است، و از من پرسید می‌خواهی کجا بروی، گفتم می‌خواهیم به بچه‌های خط سر بزنیم چاق سلامتی کنیم، یک

تیم گذاشـت که مـن را ببرند و برگرداننـد، و به آنها گفت ایـن را امانت می‌سـپارم ببرید و مواظبش باشـید، آن منطقه تپه ماهور اسـت و مقلا سـنگر ما با سـنگر عراقی‌ها ۱۰۰ متر فاصله داشـت، ما گفتیم ما می خواهیم شب عاشـورا برویم خط، عراقی‌ها هم حسـاس بودند که شـب عاشـورا حتما تکی خواهد بود. یکـی از فرماندهان گردان‌هایـی را کـه در عملیات بود گذاشـته بودند تـا راهنمای ما باشـد، ما با یک لنـدرور به خـط رفتیم، اما فرمانـده گردانی همـراه ما بود، محـور را نمی شـناخت و یک بـاره دیدیم که خمپـاره می‌آیـد روی کله‌مان، و همین طور رفتیم تا رسـیدیم به یک پل، که پشـت آن دو راهی بـود و وانت‌های تجهیزات مشـغول تردد بودند کـه یکی از بچه‌های ما پیاده شـد که بپرسـد خط ما کـدام طرف اسـت، از همه طرف هم فحـش می‌دادند و از زمین و آسـمان آتـش می‌بارید و با گلوله مسـتقمی تانک می‌زدند، ما از ماشـین پیاده شـدیم و در حالی که تیر مسـتقیم می‌زدند سـینه خیز خودمان را به سـنگرهای انفرادی رسـاندیم در حالی که ماشـین همان وسط مانده بـود. کمی که اوضاع آرام شـد گفتیم حالا ماشـین را چـه کار کنیم، که مـن گفتم من می‌روم و ماشـین را می‌آورم و همان طور سـینه‌خیر رفتم دستی ماشـین را خواباندم و ماشین در شـیب عقب عقب آمد تا توانستیم آن را به پشـت خاک‌ریز ببریم»

احمدی‌نـژاد می‌گوید در این سـفر برای رزمنـدگان در خط مقدم با چند جعبه کتابخانه درسـته کرده اسـت و وقتی بـاران تندی شـروع به باریدن کرده به دیگران هشـدار داده اسـت که سـیل خواهد شـد، اما کسـی به هشـدار او توجه نکرده و در نتیجـه مقداری از مهمـات و کتاب‌خانـه و چادرهای رزمندگان به عـلاوه دو تن از آنهـا با سـیل می‌روند.

اعظم فراحی، همسـر احمدی‌نژاد که همـراه او به ماکو رفته اسـت در ایـن مقطع در دبسـتان تدریس می‌کند و علاوه بـر آن در خانه جلسـات اعتقادی برای زنان محـل برگزار می‌کرد، اوایـل خرداد ۶۰ فرزنـد اول و در مهر ۶۱ فرزند دومشـان بـه دنیا می‌آید که باعث می‌شـود در بیشـتر این مدت درگیر بچه‌داری باشـد تـا در نهایت در سـال ۶۲ به دانشـگاه برمی‌گردد که درسـش را تمام کند.

در همین حیـن احمدی‌نـژاد تلاش می‌کنـد زبان ترکـی را بیامـوزد: «وقتـی رفتیم اردبیـل دیگر دکتـری اش را گرفتیـم.» در حالـی کـه در ماکو حتی تلفـن هم وجود نداشـت، و تعداد بسـیار اندکـی از نشـریات به منطقه می‌رسـید، احمدی‌نژاد می‌گوید بر اسـاس سـفرها به اردبیل و همان اندک نشـریاتی که به اسـتان می‌رسید در جریان بحث‌های سیاسـی در تهران بـوده و کم‌کـم در رقابت بین بهشـتی و رجایی از یک سـو و بنی‌صدر از سـوی دیگر، نظر او به سـمت بهشـتی و رجایی می چرخد، و هر چند در این مورد آشـکارا حرفـی نمی‌زند اما در بحث‌های حضوری بـا افراد تاکید می‌کند که به نظرش کفه رجایی و بهشـتی در برابر بنی‌صدر سـنگین‌تر اسـت. بنی‌صـدر و اطرافیان او در ایـن دوره از نظر مخالفانشـان سازشـکار و لیبرال نامیده می‌شـدند و گفته می‌شـد که آنها اصـلاً انقلاب را قبـول ندارند.

احمدی‌نژاد با این که می‌گویـد در درگیری بین بنی‌صدر و رجایی، رجایی را پـاک و انقلابی و بی‌غل‌وغش و بنی‌صدر را بی‌پشـتوانه، تحت نفوذ، و متکی به «جریان فاشیسـتی مجاهدین» می‌دانـد، و همین طور با وجود ایـن که می‌گویـد ایجاد دفاتر همـکاری بـا رئیس جمهور که ابتـکار بنی‌صدر بـرای برگـزاری انتخابات‌های محلی در شـهرهای مختلف و تعیین نمایندگان برای ارتباط با رئیس جمهور بود، تلاشـی برای لشـکر کشـی، غیرضروری و سیاسـی بوده اسـت، باز هم مدعی اسـت که مخالفان بنی‌صدر گروهی بودند که فکر می‌کردند



اگر بنی‌صدر موفق شـود انقلاب و همه چیز از دسـت مـی‌رود، و می‌گوید «برای من روشـن اسـت که این گـروه کـه در جبهـه انقـلاب بودنـد از جایـی تغذیه می‌شـدند و خیلی‌ها را زدند تا قـدرت و ایـران را زیر نام انقـلاب قبضه کنند» و به نظر او، موفق هم شـدند.

احمدی‌نـژاد تـلاش می‌کنـد مـدل سیاسـت‌های دولـت خـودش را در سیاسـت‌های دولت‌هـای اول انقـلاب پیـدا کند. مثـلاً می‌گوید در سیاسـت خارجـی دولت نهـم و دهم همـان رویکـرد تعاملی را داشـت کـه دولت موقت به دنبـال آن بود (امـا نمی‌گوید چطـور در برابـر غائله اشـغال سـفارت بریتانیا در ایـران در زمـان دولت خـودش موضع مشـابه دولـت موقت را نگرفـت). در مـورد دولت بنی‌صـدر هم تـلاش می‌کنـد مشـابهت‌هایی بین دولـت خودش و دولـت اولیـن رئیس‌جمهور بسـازد. می‌گوید کسـانی می‌خواسـتند قـدرت را قبضـه کننـد، می‌خواسـتند بنی‌صـدر را کنار بزننـد و همیـن اتفـاق در دولت نهـم و دهم هم افتـاد و کسـانی مصاحبه کردنـد و گفتند که تـلاش کردیم به هر قیمتی احمدی‌نـژاد را پاییـن بیاندازیم. او با ایـن حال نه اشـاره می‌کند که چه کسـانی می‌خواسـتند و می‌توانسـتند به هر قیمتی او را پایین بیاندازند و نه اشاره می‌کند که اگر دولت او مشـابه دولت بنی‌صدر بوده اسـت چطور این دسـت‌ها نتوانسـته‌اند او را پایین بکشـند.

یازده ماه بعـد از انتصاب طاهری، اصغـر ابراهیمی‌اصل در خرداد ۶۰ اسـتاندار آذربایجان غربی می‌شـود. انتصاب تـازه تیم علم و صنعت را کـه همراه طاهری به این اسـتان رفته اسـت چنـدان خوش نمی‌آید. مسئله این اسـت که ابراهیمی اصل را طرفدار بنی‌صدر می‌داننـد و افرادی مانند محصولـی و ثمره نمی‌توانند

▲
حسین طاهری، از اساتید دانشگاه علم و صنعت، سال ۵۹ به عنوان استاندار استان آذربایجان غربی حکم می‌گیرد و وقتی به محل ماموریت خود می‌رود عده‌ای داشجویان دانشگاه علم و صنعت، از جمله سید مجتبی ثمره هاشمی، صادق محصولی محصولی، سید امیرمنصور برقعی را صدا می‌کند تا با او همکاری کنند.



بـا او کار کننـد. دعوایی کـه به وجـود می‌آید بـه وزارت کشـور سـرایت می‌کند و پـس از نزدیک چهـار ماه، ابراهیمی اصـل برکنار می‌شـود و جای خـود را به علی‌رضا شـیخ عطـار می‌دهد، مـردی که بعدهـا در دوران شـهرداری احمدی‌نژاد به مدیرعاملی روزنامه همشهری می‌رسـد. میان محصولی که عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اسـت و شـیخ عطار که سـابقه و نزدیکی با انجمن حجتیه دارد، اختلافی پیش می‌آید که در نتیجه آن محصولی به سـپاه و ثمره به کردسـتان می‌رود و شـیخ عطار با پیش‌زمینه ذهنی از تیم علم و صنعت که موجـب جابه‌جایـی اسـتاندار قبلی شـده‌اند و همچنیـن با این فـرض کـه احمدی‌نژاد هم عضـو جبهه مجاهدین اسـت به منطقه مـی‌رود، اما به گفتـه احمدی‌نژاد وقتـی برای سرکشـی به ماکو می‌آیـد تحت‌تاثیر نظم کارهـا قرار می‌گیـرد و عـلاوه بر این متوجه می‌شـود کـه او عضـو مجاهدین نیسـت و احمدی‌نـژاد را به دلیل عملکرد مثبتش به خوی می‌فرسـتد؛ احمدی‌نژاد یک سـال و هشـت مـاه در خویی فرمانـدار می‌ماند.
وقتی احمدی‌نـژاد به خوی مـی‌رود، ناطق نوری وزیر کشـور اسـت، و احمدی‌نـژاد می‌گویـد «۸، ۹ ماه طول کشـید تا حکم ما را بزننـد، و در این مـدت ما که درآمدی نداشـتیم هی مسـاعده می‌گرفتیـم، گزینش وزارت کشـور [حکم] را نگه داشـته بود، و می‌گفتند این [یعنی احمدی‌نژاد] توده‌ای اسـت. معاون سیاسی وزیر کشور رفتـه بود به آقـای ناطق گفته بـود، و او هـم گفته بود کـه احمدی‌نژاد سـوپر حزب‌اللهـی فرمانداران اسـت و دسـتور داده بود که آن حقوق هفت، هشـت ماه را یـک جا پرداخت کردنـد.» (۷) در ایـن دوران ناطق یک بار هـم برای بازدید بـه خوی مـی‌رود، و اولین باری سـت که احمدی‌نـژاد ناطـق را از نزدیـک می‌بیند، و در این جا ناطـق عملکرد او را در خـوی تایید می‌کنـد و به او می‌گویـد که مسـیرش را ادامه دهد.
در خوی احمدی‌نژاد دو فرزند و یک ماشـین پیکان دارد. در یکی از سـفرها به تهران، با همین ماشـین پیکان دچار حادثه می‌شـود، «مـا از خویی می‌آمدیـم که نزدیک زنجان برف سـنگین شـد. از عوارضـی قزوین که عبور کردیم، من دیدم یک ماشـینی ایسـتاد که ما رد شـویم، و پشـت سـر مـا از عوارضی حرکت کـرد. ما یک محافظ مسـلح هم داشـتیم که این کنار من نشسـته بود و من به این ماشین مشکوک شـدم، من خودم رانندگی می‌کردم. نزدیـک یک پل هوایی رسـیدیم که من چراغ‌ها را خاموش کردم و پشـت این پل ایسـتادم، ماشـین رد شـد و ۱۵۰ متر جلوتر ایسـتاد که دور بزند و برگـردد و همزمان دیدم که یک ماشـین هم خـلاف جهت به ما نزدیک می‌شـود که وقتی رسـید متوجه شـدم یک بنـز ۱۹۰ بود و آمـد کنار ما توقـف کرد. من دوبـاره حرکت کـردم در حالی که فضای آن سـال ها، فضـای ترور بود و ما هم آماده شـدیم بـرای درگیری، ناگهان دو سه نفر مسـلح اطراف ماشـین را احاطـه کردند و یکـی گفت کارت شناسـایی. ما کمـی خیال‌مان راحت شـد، این محافظ ما هم اسـلحه‌اش را درآورد و گفت این کارت شناسـایی من اسـت. آنها گلنگدن کشیدند، من گفتم عصبانی نشـوید بابا، شـما به ما بگوییـد کی هسـتید، گفتند مـا از کمیته کرج هسـتیم، این هـم برگه‌هایش را درآورد کـه من فرماندار هسـتم و این هم محافظ من اسـت، و گفتیم یک ماشـین جلوتر از ما بـود، گفتند او را دستگیر کردیم، مسـلح بودند.» (۸)
ایـن دوران همزمان اسـت با فعالیـت حمیدرضا جلایی‌پـور در کردسـتان. در حالی که جلایی‌پور از طرف گروه‌های کرد و بخشـی از اپوزیسـیون خارجی متهم اسـت که در پاکسـازی‌های مهاباد دسـت داشته است، احمدی‌نژاد می‌گوید مسـئولیت اتفاقاتی در مهاباد افتاده اسـت با سپاه اسـت و نه با جلایی‌پور. او در این جا در پاسـخ به اتهاماتی که در مورد برخورد با بازداشـتی‌ها در دوران اعتراضات انتخابت ۸۸ به او وارد است هم

همین ادعا را تکرار می‌کند که چنین مسائلی [مانند برخورد با مردم] به او ربطی نداشته و دیگران در آن مسئول بوده‌اند، همان‌طور که در دوران فرمانداری جلایی‌پور هم برخوردهای نظامی با مردم به جلایی‌پور ارتباط نداشته است. «بچه‌های سپاه به ما، تیم استانداری، من و جلایی‌پور می‌گفتند شما سازشکارید. من می‌گفتم آقا ما با مردم هستیم دیگر، البته نمی‌خواهم بگویم که بچه‌های سپاه ضد مردم بودند اما یک وقت هست که در عملیات تصمیم می‌گیرید صد درصد مردم را [از معارضان] جدا کنید و یا تفکیک نکنید، و دو نوع تصمیم مختلف می‌شود. آقای جلایی‌پور جدی بود که باید کلا مردم را [از معارضان] جدا بدانیم، اما به ما می‌گفتند شما سازشکارید.»

موقعیت سیاسی شهر خوی که احمدی‌نژاد برای فرمانداری به آنجا فرستاده می‌شود، موقعیتی ویژه است. طرفداران آیت‌الله خویی در این شهر در اکثریت هستند، و در حالی که نوانقلابیان در برابر آنها قرار گرفته‌اند، شهر صحنه تظاهرات دو گروه علیه یک دیگر است. احمدی‌نژاد هم آن‌طور که خودش می‌گوید چنان که در ماکو با فضای باز روبه‌رو شده بود، در خوی با چنین فضایی روبه‌رو نشده است. می‌گوید مهم‌ترین کاری که در خوی انجام داده است این بوده که درخواست کند امام جمعه‌ای به شهر بیاید که بتواند بین دو گروه طرفداران و معارضان آیت‌الله خویی قرار بگیرد. آیت‌الله نجمی به خوی می‌رود و علاوه بر این فرمانداری با اختصاص زمین به ساخت محوطه‌ای برای برگزاری نماز جمعه فضا را در دست می‌گیرد.

بعد از انتصاب آیت‌الله نجمی به امام جماعتی شهر خوی، فرماندار برای همراهی او به خوی، به قم می‌رود، و همراه وی به تبریز می‌رود که طاهری در آن جا استاندار است. در اینجا حاکم شرع به آقای طاهری گلایه می‌کند که احمدی‌نژاد در دعوای میان طرفداران آیت‌الله خویی و نوانقلابیان، طرف درست را نگرفته است. احمدی‌نژاد که قبلاً سابقه درگیری لفظی با آیت‌الله موسوی تبریزی، دادستان کل کشور را که در خوی میهمان حاکم شرع این شهر بود است دارد، می‌گوید وقتی حاکم شرع خوی گلایه او را به استاندار تبریز آقای طاهری کرد، احمدی‌نژاد سکوت می‌کند اما آقای طاهری در حمایت از او از حاکم شرع می‌خواهد که کاری به کار فرمانداری نداشته باشد و اجازه دهد هر کسی کار خودش را انجام دهد. (۹)

زمستان ۶۲ احمدی‌نژاد که در خوی مستقر است و قصد دارد برای سفری به مریوان برود، او و فرماندار مرند به همراه دو تن از کارکنان فرمانداری با یک پیکان به جاده می‌روند در حالی که نمی‌دانند کدام جاده‌ها باز است و از کدام جاده‌ها نمی‌توان تردد کرد، در این زمان بخشی از منطقه در تصرف

آقای جلایی‌پور جدی بود که باید کلا مردم را از معارضان جدا بدانیم، اما به ما می‌گفتند شما سازشکارید



نیروهای کموله است و احمدی نژاد می‌گوید «نیروهای امنیتی ما هنوز نیامده بودند امنیت را بر قرار کنند و آن جا جولانگاه ضد انقلاب بود»، پیچیدن در یک جاده اشتباه باعث می‌شود این چهار نفر در جاده‌ای بیافتند که کمی بعد روشن می‌شود در اختیار نیروهای کموله است، «جاده خاکی را با سنگ بسته بودند، از ماشین پیاده شدیم و روی زمین برف نشسته بود، و آدم‌های مسلح داشتند برای خودشان زندگی می‌کردند، ما هم لباس کردی نداشتیم و غریبه هم بودیم، دیگر من هر چه دعا بلد بودم خواندم، **وجعلنا من بین ایدیهم** سدا، اما اینها حتی نپرسیدند شما کی هستید، {آمدند به کمک ما} ماشین را هل دادیم و رفتیم رسیدیم به مریوان»

مهم‌ترین اتفاق دوران فرمانداری در خوی، انتخابات مجلس دوم است که در ۲۶ و ۲۷ فرودین سال ۶۳ برگزار می‌شود. جبهه سنتی و قدرتمند هوادار آیت‌الله خویی یک کاندیدا و جبهه مقابل کاندیدای دیگری معرفی می‌کند. کاندیدای جریان حامی آقای خویی، هاشم حجازی‌فر است که بعد از برگزاری انتخابات به تقلب اعتراض می‌کند و نامه‌ای به وزارت کشور می‌نویسد که رونوشت آن به فرمانداری می‌رود. در پاسخ به این نامه احمدی‌نژاد شمارش آرا را متوقف می‌کند و ادعای دخالت در انتخابات توسط آقای حجازی‌فر را مطرح می‌کند اما به روایت احمدی‌نژاد وقتی توسط نامه‌ای که خود احمدی‌نژاد نوشته مطلع می‌شود که رای بالا را در اختیار دارد، عده‌ای را واسطه می‌کند که جریان شمارش آرا دوباره به گردش بیافتد. همزمان کاندیدای سوم شهر خوی علیه تقلب در انتخابات شکایت می‌کند. به گفته احمدی‌نژاد علت شکایت دوم توسط کاندیدای سوم که «حدود ۶ هزار رای داشت در حالی که نفر اول شهر ۶۲ هزار و نفر دوم شهر [که کاندیدای نو انقلابیان بود] ۲۸ هزار رای آورده بود» این بود که چون ثروتمند بود و تمام شهر را از پوسترهای رنگی پر کرده بود، می‌گفت من هر کجا رفتم پوسترهای من بوده و باید رای می‌آوردم و در جواب شنیده است که «خودت پول دادی عکس زدند، مردم نزدند که» این اعتراض هم در نهایت به هیئت اجرایی انتخابات می‌رود و از طرف این هیات مورد قبول قرار نمی‌گیرد.

۲۷ آذر ۶۱، دانشگاه‌ها بعد از ۳۰ ماه تعطیلی دوباره باز می‌شوند. از سال ۶۲ به بعد احمدی نژاد تلاش می‌کند که به دانشگاه برگردد اما همزمان فرمانداری خوی را هم در اختیار دارد. در اردیبهشت سال ۶۳ به‌طور کامل به دانشگاه برمی‌گردد و دوره لیسانس را در بهمن ۶۴ به پایان می‌رساند.

در این مقطع هیات‌های گزینش که حاصل انقلاب فرهنگی بودند با دستور آیت‌الله خمینی منحل، و هیات تجدیدنظری ایجاد شده بود که به اعتراض‌ها نسبت به رد شدن پرونده‌ها در ارگان‌های مختلف از جمله وزارت آموزش و پرورش رسیدگی می‌کند. مسئول هیات رسیدگی در وزارت آموزش و پرورش مهندس عبدالحمید نقره کار باجناق میرحسین موسوی و از اساتید دانشگاه علم و صنعت، و مدتی مستاجر منزل پدری احمدی نژاد و جزو هیات مدیره یک شرکت مهندسی ساخت و ساز بود که احمدی نژاد برای یک تابستان در سال ۵۵ آنجا کار می‌کرد. احمدی‌نژاد از اردیبهشت ۶۳ تا وقتی که دوباره به کردستان برمی‌گردد، در یکی از هسته‌های این هیات مشغول بررسی پرونده‌های مورد اعتراض است. می‌گوید «در آن سه، چهار ماه حدود ۱۵۰، ۲۰۰، ۳۰۰ تا پرونده خواندم، خیلی عجیب و غریب بود و یک دلیل آن این بود که کسی می‌خواهد قضاوت کند باید انسانی متعالی باشد، این که یک آدم در پیتی[۲] را می‌گذارید که قضاوت کند اصلاً معنی ندارد.»

جنگ و دانشگاه

روزی که احمدی نژاد عـازم آذربایجان شـد، روز اول جنگ ایـران و عراق بود. خـودش در این مـورد می‌گوید: «گـرد و خـاک مهرآباد بلند شـده بود کـه ما در اتوبوس نشسـتیم و به سـمت آذربایجان حرکت کردیم»، از این زمان تا آخر سال ۶۴ احمدی نژاد مشـاور علی رضا تابش، اسـتاندار کردسـتان، اسـت و مسوول پشـتیبانی جنگ اسـتانداری می‌شـود. در ایـن دوران عملاً ارتباط مسـتقیمی با جنـگ ندارد.

سـال ۶۴، و حضـور احمدی نـژاد در اسـتانداری کردسـتان آغاز آشـنایی او با اسفندیار رحیم مشـایی هم هسـت. احمدی نژاد می‌گوید: «ما در اتاق پذیرایی خانـه‌ای متعلق به اسـتانداری نشسـته بودیم روی پتـو که گفتند دو تـا جوان از قرارگاه حمزه آمده‌اند شـما را ببیننـد و بچه‌های اطلاعات هسـتند. گفتند یکی شـان آقا مرتضی اسـت، و دیگری علـی رضا. علی رضـا، علیرضا رشـیدیان بود که بعدها اسـتاندار خراسـان شـد و بعدتر هم معـاون وزیر اطلاعات شـد، و آن دیگری مشـایی بـود، که ما ماچ و بوسـه کردیـم و دیدیم عجب چهـره معنوی و باصفایی است. نشـریاتی درسـت کرده بودند برای انسـجام فرهنگ کردی با فرهنـگ ایرانـی کار می‌کردنـد، و تلاش می‌کردند که فضایی که دشـمن سـعی می‌کرد ایجاد کنـد را تلطیف کننـد. ملاقات‌های مـا ادامه پیدا کـرد تا [هر دو] به تهران آمدیـم و او به وزارت کشـور رفت.»

اولیـن نشـانه‌های علاقه بـه توزیـع نان بیـن مردم هـم همین جـا در کردسـتان اسـت کـه در خاطـرات او ظهور می‌کنـد. می‌گویـد با آقـای ثمره با یـک وانت کـه مقداری مـواد غذایی و لبـاس در آن بود به روسـتاهای دور افتـاده می‌رفتیم و ریش سـپید روسـتا را صدا می‌کردیم می‌پرسـیدیم چه کسـی نیازمند اسـت و اینها را بیـن آنها توزیـع می‌کردیم و همزمـان بحث‌های اعتقادی هـم می‌کردیم. بـه اعتقـاد او، محرومیت در اسـتان‌های مـرزی از جملـه در کردسـتان حاصل سیاسـتی بود که قبل از انقلاب شـروع شـده بود و بعد از انقلاب هـم آن را ادامه دادند.

احمدی نژاد که هنوز مشمول سـربازی بود و به جبهه اعزام نشـده بود برای چند ماه این مسـوولیت را پذیرفت تا در سـال ۶۵ برای سـربازی اعزام شـود. در سال ۶۶ که برای ادامه تحصیل در دوره کارشناسـی ارشـد بالاخره بـه همراه خانواده به تهـران برمی‌گـردد و یـک بار دیگـر عضـو انجمن اسـلامی دانشـگاه علم و صنعت می‌شـود و در تهران هسـت تا شـبی صادق محصولی به دیدن او می‌رود و خبر می‌دهد که یک لشـکر جدید در حال تاسـیس اسـت و به او نیاز دارند.



▲

احمدی نژاد در کردستان

احمدی نـژاد می‌گوید: «محصولی گفت ما یک لشـکر جدید تشـکیل دادیـم، امام هم گفتن اگـر فرماندهان نظامی به کسـی احتیاج داشته باشـند، باید بروند، من به تو می‌گویم می‌خواهیم لشـکر مهندسی راه بیاندازیم و بـه تو نیـاز داریم، می‌آیی یـا نمی‌آیی؟ و مـن گفتم می‌آیـم. گفت خـوب الان برویم یا صبـح؟ گفتم صبح. صبح بعد از نماز آمد رفتیم کرمانشـاه. حکم زد به عنوان مسـوول مهندسـی لشـکر شـش ویژه پاسـداران، و ما رفتیم تازه واحد مهندسـی رزمـی راه انداختیم.»

در همیـن سـال ۶۶ و زمانی کـه احمدی نـژاد در مهندسـی لشـکر۶ کار می‌کنـد، گـروه دیگری در دانشـگاه انتخابات برگزار می‌کنند و برای حضور در هیات مرکزی انجمن اسـلامی دانشـگاه رای می‌آورند. احمدی‌نژاد در مورد آنها می‌گویـد: «ما که به جبهه رفتیم عضو انجمن اسـلامی هـم بودیم، می‌آمدیـم، مرخصی می‌رفتیم، دانشـگاه جلسـاتی برگزار می‌کردیم و برمی‌گشـتیم. یک شـب ما در جبهه بودیم که به ما پیغام دادند آن گروه مختلف انجمن اسـلامی با کمک رئیس دانشـگاه و حراسـت دانشـگاه شـبانه ریختند و انجمـن را تصرف کردنـد. اینها بچه‌های وابسـته بـه تحکیم بودند کـه به آن‌هـا ارتباط داشـتند و در انتخابات حتـی یک رای نیاورده بودند، و شـب ریختند با کمک حراسـت و رئیس دانشـگاه انجمن اسـلامی را تصرف کردند. خوب ما آمدیم تهران و زنگ زدیم به رئیس دانشـگاه که ماجرا چیسـت، و یک مقـداری در مورد خط امام صحبت کردیم که او هـم خیلی بهش برخورد و تلفـن را قطع کرد. آنها [طیـف نزدیک به دفتر تحکیـم وحدت که قبلا به دلیل عدم مشـارکت در اشـغال سـفارت از نقش احمدی‌نژاد به عنوان نماینده دانشـگاه در شورای مرکزی تحکیم شـکایت داشـتند] انجمن را تصرف کرده بودند، طیف ابراهیم اصغرزاده [گروه دانشـجویان موسـوم بـه خط امام] هم از سـفارت بیرون آمده بودنـد و جایی را نداشـتند. در نتیجه تحکیم را تصـرف کردند چون نگاه‌شـان به تحکیم یک پایگاه حزبـی بود که با آن موضع سیاسـی بگیرنـد در صورتی که موضـع ما این بود که جریان دانشـجویی نباید حزبی باشـد و باید دانشـجویی بماند.»

در واکنـش به این اتفاق، طیف محصولی که احمدی‌نژاد و ثمره هم جزو آنها هسـتند با شـورای مرکزی انجمن اسـلامی درگیر می‌شـوند. این درگیری در یکی از جلسـاتی که انجمن در مـاه رمضان برگزار می‌کنـد، بروز پیدا می‌کنـد. احمدی‌نژاد که قبـلا «هادی غفـاری» را متهم کرده اسـت کـه در یکـی از راهپیمایی‌هـای پیش از انقلاب از مشـی مسـلحانه مجاهدین خلق دفاع کرده و مسـعود رجوی برای او پیام تشـکر صادر کرده است، در اینجا می‌گویـد هادی غفاری که به عنوان سـخنران به مسـجد دانشـگاه علم و صنعت آمده بـود از طرف ثمره هاشـمی مورد عتاب قـرار می‌گیرد که به جای تفسـیر مشـغول توهین و تکفیـر و تهمت به این و آن اسـت و اضافـه می‌کند کـه «در آن زمان چپ‌هـا [دفتر تحکیـم و مانند آن] به شـدت آقای خامنـه‌ای را [که در این زمان رئیس جمهور بوده اسـت] می‌کوبیدند و می‌گفتند که او طرفدار سـرمایه‌داری و سـازش‌کار است.» هادی غفـاری به برخورد ثمره واکنشـی نشـان نمی‌دهـد، از او می‌خواهد که بنشـیند و سـخنرانی را ادامـه می‌دهد. در ایـن جا احمدی‌نـژاد به غفـاری اعتراض می‌کنـد و می‌گویـد «چرا می‌گوییـد حـرف نزن؟ این جا مسـجد دانشـگاه اسـت و یک نفر سـوال دارد، بگذارید سـوال کند»، غفاری که به ادعای احمدی‌نژاد وی را از قبل از انقلاب می‌شناسـد به او رو می‌کند و می‌گوید شـما مثل رجوی با من حرف می‌زنیـد. احمدی‌نژاد در واکش به ادعای قبلی در مورد پیام تشـکر رجوی از غفـاری در یکی از راهپیمایی‌های پیش ازانقلاب اشـاره می‌کند و می‌گوید «رجوی که با شـما مشـکلی نـدارد» و ادامه می‌دهـد «چرا نمـی‌گذارید صحبت کند؟ می‌ترسـید

مسئله کارخانه جوراب استارلایت و کارخانه چوب و مانند آن مطرح شود؟». احمدی‌نژاد ادعا می‌کند هادی غفاری کسانی را با خودش آورده بود تا پای سخنرانی او بنشینند و در واکنش به این اتهامات که علیه غفاری مطرح می‌کند این افراد بلند می‌شوند تا با او برخورد کنند و در نتیجه سخنرانی که طیف جدید انجمن اسلامی ترتیب داده‌اند، با حضور اعضای سابق شورای مرکزی به هم می‌ریزد. در نهایت احمدی‌نژاد و کسانی که او را همراهی می‌کنند جلسه را ترک می‌کنند. [۳]

در واکنش به مستقر شدن شورای مرکزی جدید در انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت، وقتی اظهارات تند احمدی‌نژاد در مکالمه تلفنی با رئیس دانشگاه به نتیجه مطلوب تیم قبلی نمی‌رسد، احمدی‌نژاد به همراه یک گروه از نزدیکانش به دفتر وزیر علوم می‌روند و به او اعتراض می‌کنند که انتخابات شورای مرکزی غیرقانونی بوده و دفتر شورای مرکزی انجمن اسلامی «تصرف و اشغال» شده است. وزیر علوم دعوی آنها را نمی‌پذیرد در نتیجه او و چند دانشجوی دیگر به دفتر نخست‌وزیری می‌روند و خواهان اجرای «عدالت پدری نسبت به دانشجویان» می‌شوند، اما می‌بینند که او هم «عدالت پدری» ندارد، و «تصور دیگر این بود که از آن حالت آرمانی و حرکت رو به جلو [فاصله گرفته] و به سمتی می‌رود که دیگر معلوم نیست سر از کجا در بیاورد.» احمدی‌نژاد در این جا «کسانی از داخل و بیرون [هیات حاکمه]» را متهم می‌کند که به دنبال «درگیری‌های درونی بودند و عمدتًا [دانشجویان را] به این سمت هدایت می‌کردند که انرژی آزاد شده در نتیجه انقلاب در این درگیری‌ها مستهلک شود.»

دعوای انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت اولین دعوایی است که احمدی‌نژاد در آن بدون امداد بیرونی بازنده می‌شود. انجمن جدید جایگزین می‌شود، و احمدی‌نژاد به جبهه برمی‌گردد تا در همان واحد مهندسی لشکر۶ با گروه دیگری از مهندسان و دانشجویان مهندسی به ساخت راه و پل و سنگر در خط مقدم و همین طور پشت جبهه کمک کند.

ادامه جنگ بعد از آزادسازی خرمشهر در خرداد ۶۱، یکی از بحث‌هایی است که به خصوص در دهه هفتاد رونق بسیار زیادی داشت. احمدی‌نژاد در این مورد می‌گوید ما فکر می‌کردیم بعد از آزادسازی خرمشهر با یکی دو عملیات جنگ تمام می‌شود، اما این طور نشد. می‌گوید در آینده روشن می‌شود که کسانی که «تداوم جنگ را تقویت می‌کردند» و ردپای کسانی که «ملی نبودند» را در ادامه جنگ می‌بیند اما از انتقاد صریح خودداری می‌کند و می‌گوید از سال ۶۴ متوجه شده است که کار جنگ «به گِل خورده است»

دعوای انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت اولین دعوایی است که احمدی‌نژاد در آن بدون امداد بیرونی بازنده می‌شود



و از سال ۶۶ «که خودم مستقیم رفتم مسئول مهندسی لشکر شدم کاملاً برایم روشن بود جنگ استهلاکی شده، و از اواخر ۶۶ برایم روشن بود که دست‌هایی در کار است که جنگ پیروز نداشته باشد.» علاوه بر این می‌گوید از سال ۶۴ اوج ورود سپاه به «سیاسی کاری» بود: «سپاه قرار بود یک نیروی فرهنگی باشد، در ذهن ما این بود که سپاهی یعنی انسان آرمانی، اعتقادی، خدوم و فداکار، این تلقی سال‌های اول بود، البته عده‌ای در آن بالاها دنبال کار سیاسی بودند که در انتخابات سال ۶۴ اوج این‌ها بود. فرماندهان سپاه [به دعواهای انتخاباتی] وارد شدند، و بعد از آن دعواهای سیاسی دو جناح به جبهه‌ها کشیده شد. فرماندهانی مانند همت، باکری و بروجردی، با همه این [فرماندهان سپاه] اختلافات سنگین داشتند.»
احمدی‌نژاد به عنوان نیروی تحت امر محصولی بعد از توضیح تعدادی از عملیات شکست خورده و تلاش‌هایی میدانی که در آنها حضور داشته، از جمله تعدادی از عملیات‌ها با پیشوند فتح که توسط قرارگاه رمضان انجام شده است، بیت‌المقدس ۳، والفجر۱۰ می‌گوید از اوایل سال ۶۷ بحث قطعنامه ۵۹۸ بسیار جدی بود: «من خودم یک بار رفتم در قرارگاه امام رضا با برخی بچه‌ها در مورد ۵۹۸ صحبت کردم و دیگر مطمئن شدم که این‌ها می‌خواهند ۵۹۸ را بپذیرند، چون من دیدم که از اوایل ۶۷ آرایش نیروهای ما آرایش عقب‌نشینی است؛ من فهمیدم که این‌ها دارند مقدمات را برای پذیرش قطعنامه آماده می‌کنند، طوری آرایش می‌دادند که عراقی‌ها حمله کنند و ما شکست بخوریم، که یعنی راهی غیر از عقب‌نشینی وجود ندارد.» این در حالی است که احمدی‌نژاد در جای دیگری می‌گوید از سال ۶۵ حس می‌کرده است که «جنگ فرسایشی شده» و «دوست داشتیم که جنگ تمام شود»، او در مورد این که فکر می‌کند جنگ چطور باید تمام می‌شد، هم می‌گوید: «ما فکر می‌کردیم که اگر خوب مدیریت شود می‌توانیم کار را تمام کنیم، یعنی فاو را [که] گرفته‌ایم، برویم خسارت‌های جنگ را هم بگیریم، و دست برتر را داشته باشیم. اما اعتقادمان این بود که خوب مدیریت نمی‌شود. آن موقع آقای هاشمی مسئول جنگ بود، و می‌دیدیم که عملیات طراحی می‌شود پخته نیست. رضایی بود، رحیم صفوی بود، فرماندهان ستادی با فرماندهان عملیاتی اختلاف نظر داشتند، اما می‌گفتند دستور است و باید اجرا کنیم.»
انتقاد احمدی‌نژاد به ۵۹۸ این است که «سازمان ملل دست آمریکایی‌هاست و هر جایی که وارد شده چیزی گیر کسی نیامده. می‌دانستیم که در ۵۹۸ هم چیزی گیر ما نمی‌آید، [می‌خواستیم] از این طرف یک عملیاتی انجام شود. فاو، بصره یا سلیمانیه گرفته شود، و آنها مجبور شوند حرفهای ما را قبول کنند. اگر سلیمانیه گرفته می‌شد راهبردی بود، [بعد می‌رفتیم] اربیل و کرکوک آنجا منطقه نفت‌خیز و قلب کردستان بود، یعنی اقلیم [کردستان] اصلی، یک سوم عراق، منتها این که [هر چه گرفته بودیم را] تخلیه کنیم و یک قراردادی ببندیم که هیچ تضمینی پشتش نیست [خوب نبود]، تازه خیلی از بچه‌ها مذاکره کنندگان را هم قبول نداشتند. جواد لاریجانی و ظریف اصلاً اهل جنگ و ایستادگی نبودند، این‌ها هدف‌شان تنها پایان جنگ بود، نه احقاق حق. می‌دانید! حق با کسانی بود که می‌گفتند این قدر به من خسارت زدید این را بدهید، یا از زمین بیرون بروید، ما می‌خواستیم یک چیزی بگیریم و جنگ را تمام کنیم، باید می‌ایستادیم و تنبیه می‌کردیم، در آن فضا که امام یک فرمان می‌داد، یک میلیون می‌ریختند در جبهه، ۵۹۸ [خوب نبود].»
احمدی‌نژاد می‌گوید حتی بعد از پایان جنگ و پذیرش قطعنامه هم هنوز امیدوار بوده که بتواند به طریقی تصمیم‌گیران را قانع کند از توافق منصرف شوند و به همین دلیل به همراه جمعی دیگر به دیدار ناطق نوری

رفتـه و بـه او می‌گویند که «کسـانی بودند که می‌توانسـتند بهتـر مدیریت کنند، مدیریت جنگ اشـکال دارد وگرنه می‌توان با هزینه کمتر و نیروی کمتر سـرزمین را آزاد کینـم.» این حرف در حالی مطرح می‌شـود که بازگشـت به قـرارداد ۵۹۸ بازگشـت به مرزهـای توافـق الجزایر اسـت و در این زمـان زمینی تحت اشـغال نیروی خارجی نیسـت، ناطق در پاسـخ به میهمانان می‌گوید جنگ تمام شـده و امام توافـق را قبول کردند.

کردستان و دانشگاه

جنگ تمام می‌شـود و احمدی‌نژاد که هنوز دانشـجوی کارشناسی ارشد است به دانشـگاه برمی‌گردد. اما تابش که هنوز اسـتاندار کردستان اسـت با او تماس می‌گیـرد و از او می‌خواهد به کردسـتان برگـردد. هفته اول مهـر ۶۸، احمدی‌نژاد این بار بـا همسـر و فرزندان راهی کردسـتان می‌شـود، و این در حالی اسـت که می‌گویـد اول سـال ۶۸ در آزمـون دکتری و اعـزام به خارج قبول شـده اسـت. با همکاری رئیس دانشـگاه که در دانشـگاه گراتس اتریش تحصیل کرده پذیرش دانشـگاهی می‌گیـرد اما همزمـان دکتری رشـته راه و ترابـری در دانشـگاه علم و صنعت پایه‌گـذاری می‌شـود، و وزارت علوم هـم آیین‌نامـه‌ای دارد که هر کس در آزمون اعزام به خارج قبول شـده باشـد و بخواهد آن را تغییر دهد، می‌تواند در یکی از دانشـگاه‌های داخل ایران درس بخواند. با این وجود دانشـگاه تصمیم می‌گیـرد که از متقاضیـان ورود به دوره دکتـری امتحان بگیـرد. احمدی‌نژاد قهر می‌کنـد و در ایـن امتحـان شـرکت نمی‌کند تا ایـن که چند نفـر از دانشـگاه به خانـه او می‌روند و از او می‌خواهنـد که حتماً بیاید و در امتحان شـرکت کند. در حالـی که نیمـی از امتحان صبح برگـزار شـده احمدی‌نژاد در نیمـه باقی‌مانده شـرکت می‌کند و «با همان نصفه نفر، دوم، سـوم» می‌شـود. اما به دلیل غیبت در نیمه اول امتحان دانشـگاه از او می‌خواهد که در امتحان شـفاهی شـرکت کند. احمدی‌نـژاد می‌گوید: «ما را جـزو قبولی‌ها قبول نکردند و ما هم وقت گذاشـتیم برای رفتـن». اما چند روز مانده به پرواز به دانشـگاه برمی‌گردد و معاون آموزشـی و رئیس دانشـگاه را می‌بیند و در مورد عدم قبولی‌اش در دانشگاه گلایه می‌کند، و به آنها می‌گوید اگر مشـکلی در کشـور خارجی برای بچه‌هـای من پیش بیاید من یقه شـما را می‌گیـرم، «این باعث شـد که منقلب شـوند و رفتنـد تلفن کردند به دانشـکده و دیدند که مشـکلی ندارم، و چهار نفر می‌خواسـتند من نفر سوم بودم، بعد دیگر دانشـگاه برای مـا پیغام داد که شـما می‌توانـی بیایی ثبت‌نام کنی و مـا چمدان‌ها را بـاز کردیم.»

فروردیـن سـال ۶۸، چند ماهی بعـد از پایان جنـگ آیت‌الله خمینـی، آیت‌الله



▲ احمدی‌نژاد در کردستان

منتظـری را از قائم‌مقامـی رهبـری خلـع می‌کند. احمدی‌نـژاد که قبـلاً در خاطـرات مربوط به سـال ۶۴ گفته بود برقراری دفتر نمایندگی آقای منتظری در دانشـگاه‌ها را قبول نداشـته اسـت، در مورد برکنـاری او می‌گوید: «کنار گذاشـتن منتظری برای ما سـنگین بود، من فکـر می‌کردم باید [همه چیز] آزاد باشـد و همـه نظر بدهند، منتهـا منتظری طـوری موضع گرفته بـود [انـگار] از مجاهدیـن خلـق و منافقین دفـاع کرده بود. یک سـری دلخوری‌های در فضای کشـور در مورد ایشـان بود، و بالاخره حـق را به امام دادیم. اما اولش برای من سـخت بـود، می‌گفتم یعنـی چی کـه قائم‌مقام امـام نمی‌توانـد حرف بزنـد؛ اما فکـر می‌کردیـم اینها هـم نمی‌توانند کشـور را اداره کنند.»

بازگشـت احمدی‌نژاد از کردسـتان در خرداد ۶۸ همزمان با درگذشت آیت‌الله خمینی اسـت. او در مورد تغییر فضا بعد از درگذشـت بنیانگـذار انقلاب می‌گویـد از آنجا کـه در دوران امام چپ‌ها [دانشـجویان پیرو خط امام، مهندس موسـوی، و دیگران] همه جـا را گرفته بودند، بعـد از رحلت امام برای عـده‌ای زیادی این تلقی پیش آمـد که حالا یک عـده دیگری وارد سیسـتم می‌شـوند، و «ما فکر می‌کردیـم که هرچند جایـگاه منتقل شـده، شـخصیت فردی منتقل نشـده، و یک مجموعه‌ای شـامل حـاج احمد آقـا، آقای هاشـمی و دیگران باید پای کار باشـند.»

احمدی‌نـژاد کـه در جای دیگـری علیه سیاسـت‌های اقتصـادی دولـت موسـوی در کنترل بـازار صحبت کرده اسـت، در اینجـا می‌گوید جناح چـپ که امام بیشـتر به آنها میـدان مـی‌داد، هر چند در حوزه سیاسـی دیکتاتـوری می‌کرد، امـا در مـورد [موضوعات مربوط] مـردم و مسـتضعفان واقعاً پیشـگام بود.

در آتی‌ساز

در تهران، احمدی‌نژاد رئیس دفتر رئیس جدید دانشـگاه علم و صنعت می‌شـود. تابش اسـتاندار کردسـتان که به تهران برگشـته است ریاست شـرکت آتی‌سـاز را –که بعد از مصاره جزو اموال بنیاد مسـتضعفان شده– به عهـده می‌گیرد، و ثمره هاشـمی را بـه مدیرعاملی این شـرکت منصوب می‌کنـد. احمدی‌نژاد هـم عضو هیات مدیره می‌شـود و بعد از جابه‌جایی‌های دیگر، به ریاسـت هیات مدیره می‌رسـد. در این دوره آتی‌ساز مشغول پروژه‌هایی اسـت که برای بنیاد مسـتضعفان سـودآوری قابل ملاحظـه‌ای دارد. احمدی‌نژاد علاوه بر سـمت در آتی‌سـاز، در دانشـگاه ریاسـت دفتر رئیس دانشـگاه را به عهده دارد و همزمان با پذیرش دکتری، تدریس هم می‌کنـد، و می‌گوید دسـتاوردش از این دوره آشـنایی با نظـام پیمان‌کاری و ساخت‌وسـاز بوده اسـت که بعداً در دوره شـهرداری به او در پیشـبرد پروژه‌های عمرانی کمک کرده اسـت.

در همیـن مقطع زمانی اسـت که مشـایی هـم از وزارت اطلاعـات بیـرون می‌آید و به وزارت کشـور مـی‌رود تا سـمت مدیرکل امـور اجتماعی ایـن وزارت خانـه را به عهـده بگیرد، حمیـد بقایی معـاون و قائم‌مقـام او در وزارت کشـور می‌شـود.

جامعه اسلامی مهندسین

احمدی‌نـژاد که تا پیـش از این بارها در مذمت حزب و کار حزبی و تشـکیل و تشـکلات سیاسـی حرف زده اسـت، در مورد ورود خودش به جامعه اسلامی مهندیسین که در سـال ۶۷ و به همت افرادی مانند محمدرضا

با هنر و علی‌رضا شیخ عطار و ثمره هاشمی پایه‌گذاری شده است می‌گوید هر چند او بنا نداشته است که وارد این تشکیلات شود و هرگز برای عضویت در آن فرم پر نکرده است، اما در سال ۶۹، ۷۰ توسط غفوری فرد از اعضای این جامعه، برای عضویت در شورای مرکزی به عنوان کاندیدا معرفی می‌شود و رای می‌آورد.

دور اول دولت هاشمی دوره سیاست‌زدایی از دانشگاه است و فعالان سیاسی قدیمی‌تر دانشگاه هر کدام وارد دستگاه و نهادی شده و مشغول فعالیت‌هایی غیر از کار سیاسی دانشجویی هستند. او در مورد ورودش به جامعه مهندسین می‌گوید هر چند خود را محدود به این جامعه نمی‌دانست اما تلقی‌اش در آغاز این بود که اعضای جامعه از متدینین هستند و برای انگیزه‌های شخصی کار نمی‌کنند، و قدرت‌طلبی آنها کمتر از جناح مقابل است اما «بعد از مدتی فهمیدیم که اشتباه می‌کردیم.»

احمدی‌نژاد می‌گوید در زمان ورود به جامعه اسلامی مهندسین، اساس‌نامه و حلقه‌های تشکیلاتی آن هنوز کامل نشده بود، و فضای حاکم به سیاست‌گذاری اقتصادی دولت هاشمی، در تضاد کامل با فضا و اندیشه حاکم به سیاست اقتصادی دولت مهندس موسوی بود که به گفته احمدی‌نژاد «همه‌شان در آن شریک بودند، یعنی خود آقای هاشمی آن را [اقتصاد دولت موسوی را] اداره می‌کرد و بعد شروع کرد علیه موسوی [کار کردن]» و اضافه می‌کند که به نظرش جامعه اسلامی مهندسین باید متفاوت از سایر نهادها می‌بود و کاری غیر از حرف زدن در مورد انتخابات انجام می‌داد چرا که اعضای آن «بالاخره مهندس بودند» و باید برنامه‌های اجرایی می‌نوشتند و شرکت‌های عمرانی به راه می‌انداختند و این طریق جوانان را جذب و فعالیت خود را توسعه می‌دادند، این ایده‌ها البته مورد توجه اعضای تعیین کننده جامعه اسلامی مهندسین نبود، در نتیجه عمده کار به انتشار یک هفته‌نامه محدود شد.

احمدی‌نژاد در دولت دوم هاشمی به جای خانیکی مشاور فرهنگی وزیر علوم جدید می‌شود، در حالی که خودش انتظار داشته است که از ریاست دفتر رئیس دانشگاه علم و صنعت به یکی از پست‌های معاونت در وزارت علوم برود

سیاست‌های هاشمی

احمدی‌نژاد در مورد سیاست‌های دولت هاشمی می‌گوید برنامه توسعه زیرساخت‌های او یک برنامه واقعی نبود، ساختاری برای اجرای آن نبود، و برنامه‌ای وجود نداشت و هر کس سعی می‌کرد کار را به تشخیص خودش پیش ببرد که این وضعیت به ایجاد بلبشو ختم شده بود. از طرف دیگر در تخطئه هاشمی می‌گوید او کلاً به رهبری چسبیده و در فضای عمومی به ضد میراث امام تبدیل شده بود. او همچنین هاشمی را دلیل حذف سید احمد



خمینی معرفی می‌کند و می‌گوید هاشمی بانی حذف چپ‌ها و جریان پیرو خط امام در انتخابات مجلس چهارم و تمرکز قدرت در دست جریان راست بوده است.

احمدی‌نژاد معتقد است که خودش را در جامعه اسلامی مهندسین «هزینه» کرده است. می‌گوید فقط تعداد محدودی از اعضای این جامعه نان‌شان را از مهندسی در می‌آورند. غفوری‌فرد هم که «گرایش‌های تخصصی داشت» توسط «رده‌های بعدی» مثل باهنر و نبوی کنار زده شد، و کسانی که مانده بودند از جایی حمایت می‌شدند تا فعالیت سیاسی انجام دهند، و می‌گوید همیشه در جلسات جامعه شرکت می‌کرده و همیشه هم منتقد آن بوده است.

در اردیبهشت ۷۲، احمدی‌نژاد بار دیگر و این بار با مساعدت سازمان حج و زیارت و از طریق سهمیه هیات مدیره آتی‌ساز به همراه همسرش به حج تمتع می‌رود. در بازگشت از این سفر، دولت دوم هاشمی آغاز شده است.

در دور اول ریاست جمهوری هاشمی، جامعه اسلامی دانشجویان در تقابل با انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت، رو به رشد است و احمدی‌نژاد می‌گوید خانیکی به عنوان مشاور وزیر علوم از همان وزارت‌خانه همه فعالیت‌های دانشجویی را مدیریت می‌کرد، به جریان راست بها نمی‌داد در حالی که چپ‌های تندرو به دفتر او رفت و آمد داشتند. بعد از انتخابات دور دوم ریاست جمهوری هاشمی، محمدی گلپایگانی به جای معین به وزارت علوم می‌رسد و احمدی‌نژاد به جای خانیکی مشاور فرهنگی وزیر علوم جدید می‌شود، در حالی که خودش انتظار داشته است که از ریاست دفتر رئیس دانشگاه علم و صنعت به یکی از پست‌های معاونت در وزارت علوم برود. از پست مشاوره ناراحت بوده و می‌خواسته در نامه‌ای علنی اعلام کند که پست مشاوره را نمی‌پذیرد اما به توصیه نماینده رهبری در دانشگاه علم و صنعت در این مقطع از نپذیرفتن پست مشاوره خودداری می‌کند و از اوایل شهریور ۷۲ برای حدود سه ماه در پست مشاور فرهنگی وزیر علوم می‌ماند.

احمدی‌نژاد با وجود تمام آنچه که تا اینجا در مورد هاشمی رفسنجانی، نقش او در یک‌دستی قدرت، تلاشش برای قدرت‌طلبی و حذف دیگران گفته، می‌گوید موضع او تماماً مخالف هاشمی نبوده است. با این حال هاشمی را متهم به دروغ‌گویی می‌کند و می‌گوید: «هاشمی می‌آمد یک شکست بزرگ را در نماز جمعه پیروزی عظیم جلوه می‌داد، و ما متعجب می‌شدیم که اصلاً چطور ممکن است و ته این مسیر چه می‌شود؟ اما با او تقابل نداشتیم» او همچنین می‌گوید که هاشمی در نابود کردن حریف بسیار متبحر بود، «مثلا می‌گفت غربی‌ها مثل گاو تحلیل می‌کنند، خیلی‌ها از این حقیر کردن دیگران توسط او خوششان می‌آمد، اما من [فکر می‌کردم که] اینها تعابیر خوبی نیست، ولی موضع ضدی نداشتیم و وقتی آقای هاشمی آمد مجلس چهارم را گرفت، حتی خوشحال هم بودیم چون جناح چپ را افراطی می‌دانستیم» او همچنین هاشمی را در سیاست‌های فرهنگی متهم می‌کند که در حالی که خودش [از نظر فکری و در مورد اعضای خانواده خودش] آدم بازی بود، گشت‌های ارشاد را راه انداخت و حمایت کرد و در حالی که مردم «نداشتند»، دختران او در لندن خرید می‌کردند، و در حالی که خودش از میرحسین موسوی حمایت می‌کرد، دوستی‌اش با رهبری را برقرار نگه داشته بود. او همچنین هاشمی را متهم می‌کند که در دور اول حکومت خفقان ایجاد کرد. اما در دور دوم وقتی مشکلات اقتصادی بیرون زد سیاسیون فرصت اظهارنظر پیدا کردند،



▲
ششم آذر ۷۲، با وجود تمام انتقادهایی که تا اینجا به هاشمی وارد می‌دانسته، سمت استانداری ویژه اردبیل را از بشارتی که در این زمان وزیر کشور است می‌پذیرد. احمدی‌نژاد با این که می‌گوید از پذیرش مسولیت ابا داشته است، در تعریف خاطره آن و همین طور خبر دادن به خانواده در مورد مسئولیت جدیدش کاملاً ذوق زده است.

«دوم خـرداد اعتـراض مردم به عملکرد هاشـمی بـود ولی هاشـمی زرنگی کرد و همه چیز را به گـردن جریان راسـت انداخت و خودش تبدیل به منجی شـد.»

استانداری اردبیل

پسـت مشـاور در وزارت علـوم باعـث می‌شـود احمدی‌نـژاد مسـوولیت‌های دیگرش در دفتر رئیس دانشـگاه علم و صنعـت و همین‌طور در آتی‌سـاز را کنار بگـذارد. ششـم آذر ۷۲، با وجود تمـام انتقادهایی کـه تا اینجا به هاشـمی وارد می‌دانسـته، سـمت اسـتانداری ویژه اردبیل را از بشـارتی که در این زمـان وزیر کشـور اسـت می‌پذیرد.

تشکیل استان اردبیل اوایل سـال ۷۲ تصویب می‌شود. تابش حالا از استانداری کردسـتان به معاونت سیاسـی وزیر کشـور رسـیده اما نگرانی‌ها در مـورد اردبیل زیـاد اسـت چـون در رقابت بـا تبریز از نظر شـاخص‌های توسـعه زیرسـاخت عقب اسـت، و آن طور که احمدی‌نژاد می‌گوید اعتراضاتـی هم در منطقه وجود داشـت: «وزیر کشور جلسـه‌ای گذاشـته بود برای بررسـی وضعیت دانشگاه‌ها و ما هم در آن جلسـه حرف زدیم، وسـط جلسـه آقای تابش یادداشت داده بود به آقای بشـارتی که [ایشان] پیشـنهاد ما برای اسـتانداری اردبیل هستند. آقای بشـارتی هم خیلی خوشش آمده بود از تحلیل ما که کسـی آمده و در یک سطح بالاتـر و عمیق‌تری حـرف می‌زند. بعدا بـه من پیشـنهاد دادند که اسـتانداری را بپذیرم ولی مـن گفتم نه.»

احمدی‌نژاد می‌گوید پیشـنهادش این بوده اسـت که محصولی کـه زبان آذری زبان مادری اوسـت بـرای اسـتانداری انتخاب شـود، اما [وزارت کشـور] «هی



رفتنـد و آمدند و بالاخره افراد مختلفی که ما پیشـنهاد دادیم جور نشـد، بعـد به من گفتند که آقا آبروی کشـور می‌رود، و آنجا هم [مسـئولیت] سـختی اسـت و کسـی حاضر نیسـت آن را بپذیرد، و اگر تو نروی ما مانده‌ایم. من هم گفتم بسـیار خوب من مـی‌روم، چون یک کاری سـت که دیگـران آن را انجام نمی دهند و آسـیب به کشـور وارد می‌شـود، ولی تـه دلم [راضی] نبودم. دوسـت داشـتم که بهـم بخورد، چـون در تهران مشـغول کار فرهنگـی بودم اما به هـر حال روز ششـم آذر حکم را زدنـد و روز نهم آذرماه معرفی شـدیم.»

احمدی‌نژاد بـا این که می‌گوید از پذیرش مسـولیت ابا داشـته اسـت، در تعریف خاطـره آن و همین طور خبر دادن بـه خانـواده در مورد مسـئولیت جدیدش کاملاً ذوق زده اسـت: «شـب، مـا منزل خواهـر کوچک‌مان مهمـان بودیم، گفتیـم تلویزیون را گـوش بدهید امشـب، ما رفته بودیم جلسـه دولـت، و چند دقیقـه در مورد اردبیـل صحبت کرده بودیم» در جلسـه صبح آن روز در هیـات دولت نجفی که وزیر آمـوزش و پرورش دولت هاشـمی اسـت به او می‌گوید درس چه می‌شـود، و احمدی‌نژاد می‌گوید که امتحان جامع دکتـری را گذرانده و مشغول نوشـتن تز دکتری است و مسئولیت مانع درسـش نیست. هاشمی در این جلسـه می‌گوید هرچه آقای تابـش معرفی کرده خوب اسـت. ایـن اولین حضـور احمدی‌نـژاد در یکی از جلسـات هیات دولت اسـت. پیش از این، یک بار در دوران ریاسـت جمهوری رجایی در سـال ۶۰، که هر ماه جلسـه هیات دولت در یکی از اسـتان‌ها برگزار می‌شـود و اسـتانداران هر کدام یکی دو معاون را در جلسـه شـرکت می‌دادند، احمدی‌نژاد به همراه اسـتاندار آذربایجان غربی، در حلقه پشـتی جلسـه هیات دولت در این اسـتان حاضر شـده بود.

اسـتانداری در این مقطـع در اردبیـل امکانات و سـاختمانی در اختیـار نـدارد. در نتیجه اسـتاندار در دفتر فرمانـدار مسـتقر می‌شـود و فرماندار جـای دیگری بـرای خـودش پیدا می‌کنـد. بعـد از یک مـاه، خانواده احمدی‌نـژاد هم بـه اردبیل می‌روند، و پسـت اسـتانداری اردبیـل تا مهـر ۷۶ در اختیـار احمدی‌نـژاد باقی می‌مانـد.

احمدی‌نژاد می‌گوید در این دوره اسـتانداری به این نتیجه می‌رسـد که اختیارات اسـتاندار کافی نیسـت. او مکرراً دولت هاشـمی را متهم به سیاسـی‌کاری و بی‌انضباطی مالی می‌کند و می‌گویـد پروژه‌هایی که در دولت انجام می‌شـود، تـا ۲۵ درصد گران‌تـر از آن چه واقعا لازم بود تمام می‌شـده اسـت. دولت به جـای حمایت از مردم طرفدار سـرمایه‌داران بود، و....

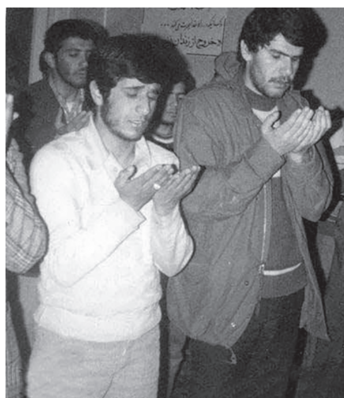
در ماجرای تاسـیس حـزب کارگـزاران هـم بـار دیگـر از در مخالفت بـا فعالیت تشـکیلاتی می‌گویـد برای انتخابات مجلـس پنجم حزب کارگزارن را درسـت کرده بودنـد و می‌گفتند بیا از این لیسـت حمایت کن، اما «من قبول نداشـتم و با دیدگاه‌هایشـان هم اشـکال داشـتم، در مورد صنعت، کشـاورزی، فرهنـگ و آموزش و پـرورش نظرهای دیگـری داشـتم، اما تصمیم‌گیـر نبودم»

احمدی‌نـژاد در ایـن دورهٔ اسـتانداری بـا طیـف وسـیعی، از وزیـر نیـرو گرفته تـا وزیـر کشـاوری و آموزش و پرورش، وزیر مسـکن و بهداشـت و دیگران در هیـات دولت درگیر می‌شـود. وزرای دولت را متهـم می‌کند که بـه رئیس جمهـور اطلاعات نادقیـق می‌دادند و هاشـمی هم خیلـی وقت‌ها متوجـه نادقیق بـودن اطلاعات نمی‌شـد. و با وجود این که می‌گوید مخالف سیاسـت‌های اقتصادی دولت بوده و آن را «نگاه سـرمایه‌داری» می‌دانسـته، علارغـم تصویـر قدرت‌طلبانـه‌ای که از هاشـمی ارائـه می‌دهـد، در تمام چهار سـال بر مسـند اسـتانداری باقـی می‌ماند.

احمدی‌نژاد می‌گوید نظام ترمی واحدی را که در دولت هاشمی برای آموزش و پرورش تجویز شد، به ضرر آموزش و پرورش می‌دانسته است. معتقد بوده است که کارخانه‌هایی که توسط دولت به استان‌های تحمیل می‌شد بدون در نظر گرفتن آمایش سرزمینی و امکانات استان‌ها ساخته می‌شدند، سیاست‌های کنترل جمعیتی را که در این دولت اجرا شده است، استعماری و در راستای افول جمعیت ایران و از دست رفتن هویت کشور می‌دانسته است.

یکی از بزنگاه‌هایی که در آن احمدی‌نژاد با دولت هاشمی دچار مشکلات عدیده می‌شود، گزارشی است که در استانداری اردبیل در مورد هزینه پروژه‌های عمرانی آماده شده و طبق آن استدلال شده است که پروژه‌های عمرانی و ساختمانی کشور گران تمام می‌شود. احمدی‌نژاد خلاصه‌ای از این گزارش را به هاشمی تحویل می‌دهد و بعد بنا می‌شود این گزارش را در دولت ارائه کند. وزرا نسبت به این گزارش موضع تندی می‌گیرند ولی آقای هاشمی در حمایت از احمدی‌نژاد با وزرا تندی می‌کند، و احمدی‌نژاد می‌گوید «از جلسه که بیرون آمدیم من گفتم این وزرا دیگر پدر ما را در می‌آورند» (۷)

اول عاشورای ۷۳، آیت‌الله خامنه‌ای در فتوایی برگزاری مراسم قمه‌زنی را ممنوع اعلام می‌کند. احمدی‌نژاد در زمان اعلام این خبر به همراه فرماندار اردبیل راهی یک سفر استانی است و هنوز آن قدر به اردبیل اشراف ندارد که بداند این اظهارنظر در اردبیل چه معنی دارد. فرماندار با شنیدن این خبر می‌خواهد که به اردبیل برگردد در نتیجه سفر لغو می‌شود و همه با هم به اردبیل بر می‌گردند، و به منزل نماینده رهبری در استان که آیت‌الله مروج است، می‌روند. آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله موسوی تبریزی هم در منزل آقای مروج هستند، و بحث است که امکان اجرای ممنوعیت وجود ندارد. با این وجود ستادی برای کنترل قمه‌زنی ایجاد می‌شود و مراسم به شیوه سال‌های قبل در میدان اصلی شهر برگزار نمی‌شود. اما مردم جلوگیری از قمه‌زنی را از چشم احمدی‌نژاد می‌بینند و همین موضوع باعث بدبینی‌های نسبت به او می‌شود که خودش می‌گوید بعدا وقتی به آمار آرای استان‌ها در انتخابات نگاه می‌کنیم علت پایین بودن رای او در استان اردبیل است.



▲
محمود احمدی نژاد
و صادق محصولی در
جوانی.

زلزله در اردبیل

ده اسفند سال ۷۵، حوالی عصر، زلزله‌ای به بزرگی ۶٫۱ ریشتر اردبیل را می‌لرزاند، و حدود ۱۱۰۰ نفر کشته به جا می‌گذارد. در نبود سازمان مدیریت بحران که تازه در سال ۸۶ افتتاح می‌شود، امدادرسانی به روستاها با تسلط هلال احمر و با کمک اهالی منطقه و بسیج تمام نیروهای اداری استانداری

و ســایر‌های نهادها انجام می‌شــود. در روز ســوم بعد از زلزله ســعیدی‌کیا از طرف بنیاد مســتضعفان به منطقه مــی‌رود و یک چــک ۲۰ میلیــون تومانی به احمدی نــژاد می‌دهد. احمدی نــژاد چک را نقد و تمــام پول را بین مردم توزیــع می‌کند. به همین ترتیــب پول‌های دیگری کــه برای مدیریت زلزلــه از طرف دولت و ســایر نهادها اختصاص پیدا می‌کنــد هم بین مردم توزیع می‌شــود. عملیات بازســازی در تمام بهار و تابســتان بعــد از زلزله در ســال ۷۶ ادامه دارد و احمدی‌نژاد در ۳۰ مهر ۷۶ تودیع می‌شــود و جای خود را به اســتاندار جدید می‌دهد.

احمدی‌نژاد در طول چهار ســال اســتانداری، ترتیبی داده بود که به تمام شهرســتان‌های اســتان سرکشی کند. هــر ۳ یا ۴ ماه یک بــار، او به همراه فرمانداران و ســایر مقامات اســتانی در مسجد یا ســاختمان فرمانداری با مردم ملاقــات می‌کند و در مورد علت این ملاقات‌ها می‌گوید: «بروکراســی مرکزگراســت و ما باید آن را بشــکنیم، در نتیجــه می‌رفتیــم نزدیک و می‌گفتــم آقا این مشــکل را حل نکردی، چون می‌دانســتم که خبرها نمی‌رسد یا ماســت‌مالی می‌شــود، یا گزارش‌ها دســت‌کاری می‌شود.»

سواپ نفتی و پرونده صادق محصولی

جنگ اول قره‌باغ از اســفند ۶۹ تا اردیبهشــت ســال ۷۳ ادامه دارد. احمدی‌نــژاد می‌گوید در ســال ۷۲، ۷۳، آذربایجــان حاضــر بــود حاکمیت منطقــه نخجــوان را به ایــران واگذار کنــد، و در مقابــل ایــران در جنگ از آذربایجــان حمایت کند، اما به دلیــل آنچه احمدی‌نــژاد آن را «تعلل در تصمیم‌گیری» می‌نامد، این پیشــنهاد عملیاتــی نمی‌شــود. با ایــن وجود ایران بــرای تامین ســوخت مورد نیــاز آذربایجــان در این جنــگ همکاری می‌کنــد که بعدها باعث می‌شــود پای احمدی‌نژاد به ســازمان بازرســی کل کشــور کشــیده شــود.

احمدی‌نژاد در مورد این موضوع می‌گوید: «در ســال ۷۲، در جریان جنگ ارمنســتان و آذربایجان، ارمنســتان راه ارتباطــی آذربایجان بــا نخجوان را بســت و آذربایجان برای این که به نخجوان ســوخت برســاند از وزارت خارجه ایــران درخواســت کمک کــرد. وزارت خارجــه اســتانداری آذربایجان شــرقی را بــرای کمک معرفی می‌کنــد، و قــرار دادی بــرای ســوآپ ســوخت با نــرخ ۲۰ درصــد منعقــد می‌شــود»، اما بــه گفتــه احمدی‌نژاد اســتانداری آذربایجــان شــرقی در این توافــق خلف وعــده می‌کند و ســواپ به درســتی انجام نمی شــود، در نتیجــه «بچه‌های وزارت خارجــه [در ایــن دوره از رفقای قدیمــی علم و صنعــت، ثمره بعد از خروج از ســپاه بــه وزارت خارجه رفته اســت امــا احمدی‌نژاد مســتقیمًا از او نامی بــه میان نمــی‌آورد] به ما گفتند که شــما به عهده بگیرید. مــا گفتیم که خوب مــا دولت هســتیم و نمی‌توانیم دخالت کنیم، اما ســازمان شــهرداری‌ها که در این زمان تازه ایجاد شــده بود اساســنامه بازتری داشــت در نتیجه ما به سازمان شــهرداری‌ها گفتیم که شما برو قرارداد ســواپ را منعقــد کن، آنها گفتند ما قــرارداد را منعقد می‌کنیــم اما کاری نمی‌توانیم انجــام دهیم. در نتیجــه یک قرارداد با آقای محصولی بســتند که او کار ســوآپ را انجام دهــد، و از آن ســهم ۲۰ درصدی که در قرارداد متعلق بــه طرف ایرانی بــود، یک دهمــش را بردارد.»

احمدی‌نــژاد می‌گویــد در این دوره عملیات ســوآپ توســط محصولی به قــدری خوب انجام شــد که وزارت خارجه از مجریان آن تشــکر کرد، و ســازمان شــهرداری‌ها هم خلف وعده کرد و بخشــی از پولــی که متعلق به محصولی بود را با او تســویه نکرد.

در دولت خاتمی، رئیس ســازمان شــهرداری‌ها بــه دلیل اشــکالاتی که به این قرارداد ســوآپ وارد بوده اســت

محکوم می‌شـود و بـه زندان مـی‌رود. احمدی‌نـژاد هـم در مورد همیـن پرونده احضار می‌شـود، «مـا رفتیم دادسـرا، یک نفـر آمد به مـا گفت کفیـل آوردی؟ گفتیـم کفیل بـرای چـی؟ گفـت می‌خواهم بازداشـتت کنـم. گزارش سـازمان بازرسـی کل کشـور می‌گوید شـما تخلف کردید. ما هم گفتیم سـازمان بازرسـی غلـط کرده گفته مـا تخلف کردیـم، و گفتیم ببیـن اصلاامضایی از ما هسـت؟ اصلاً مسـئولیتی داشـتم؟» در نهایت بازپـرس در ایـن پرونده قـرار منع تعقیب صـادر می‌کنـد. احمدی‌نـژاد می‌گوید: «اینهـا [دولـت خاتمی] می‌خواسـتند بازی در بیاورند، یکی دوتا آدم در سـازمان بازرسـی کل کشـور داشـتند که هی بـرای مـا پرونده درسـت می‌کـرد، مـا می‌گفتیـم خوب بـه ما چـه ربطـی دارد، می‌گفتند شـما اسـتاندار بودی، می‌گفتیم خـوب بالاتر از ما هم کـه در مملکت هسـت پس هر چـه در مملکت اتفـاق می‌افتد مسـئولیتش به عهـده آن بالایی هاسـت، چرا مـن را می‌گیری؟»

به نفع ناطق نوری؟

خـرداد ۷۵، ناطق نوری بـرای بار دوم رئیـس مجلس می‌شـود. احمدی‌نژاد که تـا پیش از ایـن هم بـا ناطق نـوری رفت‌وآمـد دارد، می‌گوید «من پیـش او رفتم و گفتـم می‌خواهـی رئیس جمهور شـوی، کاندیدا هسـتی ولی با ایـن فضا رای نمی‌آوری، و باید بـا کارگزاران مرزبندی کنـی، و بگویی من اینهـا را قبول ندارم، اینها مسـئول فقر مردم هسـتند، و مـن می‌خواهم یک جور دیگـری عمل کنم. او هم در ظاهـر نگفت نه، اما ایـن کار را انجام نـداد. به جـای آن گفت من نوچه هاشـمی هسـتم. خوب مردم هـم در انتخابـات نوچـه کسـی [را] نمی‌خواهند انتخـاب کنند.»

احمدی‌نـژاد می‌گوید در دوره هاشـمی «بدتریـن خفقان» به کشـور حاکم بود، با این وجـود می‌گویـد کـه او و ده دوازده نفر دیگر از اسـتانداران در جلسـات آشکارا منتقد سیاسـت‌های مختلف دولت بودند و در مورد آن موضع می‌گرفتند امـا در ایـن دوران بدترین خفقان، در پسـت‌های خودشـان باقـی مانده‌اند. او همچنیـن می‌گوید کـه «زرنگی» هاشـمی بـود که همـه کارهایی را کـه خودش انجـام داده بود سـر جناح راسـت خـراب کرد و کسـانی که خودشـان خفقان ایجـاد کردنـد پرچـم‌دار آزادی شـدند و ایـن حمایت هاشـمی بود کـه باعث شـد خاتمی به ریاسـت جمهوری برسـد، «آقای هاشـمی آمد اعلام کرد تو را به خـدا تقلب نکنید، مـن زنگ زدم بـه معاون وزیر کشـور و گفتم مـن می‌خواهم [در واکنش به این حرف] اسـتعفا دهم، اسـتعفایم را هم نوشـته بـودم، اما من را منصـرف کردند.»

خبرنگار روزنامه سلام در اردبیل، در گزارشی از فضای رقابت‌های انتخاباتی در این شهر، احمدی‌نژاد را متهم می‌کند که از ظرفیت مدیران و منابع استانداری برای حمایت از ناطق نوری در انتخابات استفاده کرده است



رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶، بلافاصله بعد از انتخابات مجلس آغاز می‌شود؛ انتخاباتی که در آن احمدی‌نژاد علی‌رغم آنچه که خودش خواست دولت می‌دانست از لیست کارگزاران حمایت نمی‌کند. ناطق نوری در حالی به گفته احمدی‌نژاد «تلقی‌اش این بود که رای می‌آورد» که مدعی است یک سال قبل به او گفته بود که اگر با کارگزاران فاصله‌گذاری نکند، در انتخابات باخته است اما به هر حال «ناطق پرچم‌دار وضع موجود و خاتمی پرچم‌دار اصلاح شد در حالی که ناطق در برابر رهبری از استقلال رای بیشتری نسبت به خاتمی برخوردار بود.»

احمدی‌نژاد همچنین درمورد انتخابات ۷۶ می‌گوید قرار بود پیش از انتخابات جلسه‌ای بین رهبری و هاشمی برگزار شود و در آن جلسه در مورد این که چه کسی رئیس جمهور شود توافق شود اما این توافق رخ نداد، چون «هاشمی نمی‌خواست که کشور یک دست بشود، و به دست رهبری بیافتد، از دید هاشمی [دراین زمان] رهبری همه جا را گرفته بود و تنها ریاست جمهوری مانده بود؛ یعنی معنایش این است که از اول انقلاب رقابتی بین رهبری و هاشمی وجود داشت چون [در مقابل رهبری در دوران ریاست جمهوری] هاشمی از موسوی دفاع می‌کرد، و تمام وزرای چپی که در دولت [موسوی] روی کار بودند مورد مخالفت آقای خامنه‌ای بودند و هاشمی از آنها دفاع می‌کرد.»

با این که احمدی‌نژاد در مثال‌هایی اشاره می‌کند که به غیر از رای هاشمی، رای عمومی هم به سمت خاتمی بود، می‌گوید که خودش ناطق نوری را گزینه مناسب تری برای ریاست جمهوری می‌دانست تا خاتمی، «ناطق مخالف کارگزاران بود، من هم مشی کارگزاران را قبول نداشتم، و به لحاظ پیشبرد امور کشور ناطق را گزینه مناسب‌تری برای ریاست جمهوری می‌دانستم.»

دوم خرداد ۷۶، انتخابات با پیروزی قاطع سیدمحمد خاتمی تمام می‌شود. احمدی‌نژاد که از مدت‌ها پیش نگران عدم پیروزی ناطق در انتخابات بوده، می‌گوید تنها برای ۲۴ ساعت بعد از انتخابات بابت شکست ناطق ناراحت بوده، و بعد به‌این نتیجه رسیده که پیروزی خاتمی خوب است، «بالاخره یک موقع آدم تحت تاثیر احساسات یا فضای تبلیغات و عواطف است و یک موقع می‌نشیند و واقعیت‌ها را ارزیابی می‌کند، و [انجا بود که] به نظرم خاتمی برای انقلاب خیلی هم خوب شد؛ من تصور می‌کردم که تیم خاتمی کشور را می‌برند به سمت دعواهای سیاسی، و همین هم شد، اما بعد فهمیدم که بهتر شد، چون بالاخره مردم باید حرف می‌زدند، البته نمی‌گویم که‌این [آزادی ها] در ذهن خاتمی هم بود، اما محصول آن [دوران] این بود»

دولت خاتمی مرداد ماه سال ۷۶ بر سر کار می‌آید و احمدی‌نژاد در مهرماه توسط وزیر کشور تودیع می‌شود. یک روز بعد به تهران برمی‌گردد تا آن طور که خودش می‌گوید به دانشگاه برگردد و ارتباطش را با نسل جوان برقرار کند.

در جریان رقابت‌های انتخاباتی، خبرنگار روزنامه سلام در اردبیل، در گزارشی از فضای رقابت‌های انتخاباتی در این شهر، احمدی‌نژاد را متهم می‌کند که از ظرفیت مدیران و منابع استانداری برای حمایت از ناطق نوری در انتخابات استفاده کرده است. بعد از پایان انتخابات احمدی‌نژاد در نامه‌ای به روزنامه سلام که توسط موسوی خوئینی‌ها اداره می‌شود، ادعای استفاده از ظرفیت‌های استانداری برای انتخابات را به شدت تکذیب می‌کند. سلام طبق قانون مطبوعات این نامه را منتشر می‌کند اما در متن دیگری که در

ذیل نامه احمدی‌نژاد منتشر می‌کند، «بدترش کرد» و احمدی‌نژاد هم که در این زمان هنوز استاندارد اردبیل است، در واکنش «همان خرداد یا تیر ۷۶» از روزنامه شکایت می‌کند اما شکایت تا سال ۷۸ و آغاز دادگاه سلام مسکوت می ماند.

احمدی‌نژاد می‌گوید تازه وقتی وارد دادگاه شده متوجه شده است که «اینها می‌خواهند بهره‌برداری خودشان را بکنند اما نمی‌توانستم شکایتم را پس بگیرم چون [به معنی] پذیرش اتهامات بود» به ادعای احمدی‌نژاد در حالی که موضوع اصلی دادگاه سلام انتشار «سند محرمانه» داخل وزارت اطلاعات بود، اتهاماتی که احمدی‌نژاد به روزنامه وارد می‌کند بیشتر به چشم آمده است، «خوئینی‌ها دو تا جعبه دستمال کاغذی مصرف کرد [چون] یک بند عرق می‌ریخت، ما هم یک پارچ آب خوردیم چون واقعا نمی خواستیم وارد این عرصه‌ها شویم، اما دیگر شده بودیم. در اندیشه سیاسی، خوئینی‌ها، با هاشمی و ناطق و خاتمی خیلی فرقی ندارند، به‌این معنی که همه‌شان اهل بگیر و ببند هستند»

در نتیجه این دادگاه روزنامه سلام برای پنج سال توقیف می‌شود. احمدی‌نژاد می‌گوید «من هیچ حسی نداشتم، در جلسه دادگاه فکر می‌کردم که می‌خواهند آقای خوئینی‌ها را محدود کنند، فکر نمی‌کردم که بخواهند به‌این تندی برخورد کنند، اما بعدش هم هیچ موضعی راجع به‌این قضیه نگرفتم.» احمدی‌نژاد همچنین می‌گوید «بعد که [روزنامه را] تعطیل کردند، در ذهن‌مان بود که روزنامه‌ای که اصلا مشتری نداشت چرا تعطیل شد؟ ماست ریخته را نذر حضرت عباس کردند، و یک سود سیاسی بردند»

احمدی‌نژاد از مهر ۷۶ به دانشگاه برگشت اما کلاس‌هایش از بهمن ۷۶ آغاز شد. از این زمان تا وقتی که روزنامه سلام توقیف شود و مسائل کوی دانشگاه پیش آید، دانشگاه‌ها یکی از پرتنش‌ترین دوران خود را پشت سر گذاشتند. احمدی‌نژاد در مورد این دوران می‌گوید کسانی که تحولات را هدایت می‌کردند، پتانسیل دانشگاه را به دعواهای قبیله‌ای بردند. در این دوران، در واکنش به روی کار آمدن سیدمحمد خاتمی، جامعه اسلامی مهندسین، جامعه ایثارگران انقلاب اسلامی، و بعد از آن بسیج اساتید دانشگاه، بسیج هیات علمی، و مانند آن‌ها ایجاد می‌شود که احمدی‌نژاد هر کجا در آن‌ها حاضر بود، با همان ادعاها در مورد لزوم کار فکری و عملی که در مورد جامعه اسلامی مهندسین مطرح کرده بود پیش می‌رفت. بسیج اساتید، در این میان، از سایر گروه‌ها مهمتر است، احمدی‌نژاد، به همراه طائب، رئیس دانشگاه

مناظره احمدی‌نژاد و تاج‌زاده

تصویری از مناظره بین احمدی نژاد و تاجزاده را مشاهده می‌کنید که مربوط به شهریور سال ۷۸ است. مجری مناظره نیز امیر محبیان، سردبیر وقت روزنامه رسالت بود.





علم و صنعت، کامران دانشجو، دکتر سلیمانی و دکتر دامادی و حدود ده نفر دیگر از اساتید علم و صنعت، به این جمع بندی می رسند که بعد از دوم خرداد، «فضای علمی در حال آسیب دیدن است و باید برای فضای فکری کاری بشود، تا فضای اندیشه ای و علمی [ایجاد شود].» سال ۷۷ بعد از چند جلسه تشکلی ایجاد می شود که بسیج اساتید نام می گیرد، «[گفتیم] تشکلی درست کنیم که ماندگاری داشته باشد، و فقط هم بسیجی باشد»، برای ایجاد این تشکل، گروهی به دیدار سردار حجازی فرمانده وقت بسیج می روند، و به او می گویند که می خواهیم کارهای نظری انجام دهیم، و بر این پایه بسیج اساتید را ایجاد می کنند، که یکی از کارهای آن این است که در واکنش به طرح ایده های سروش، جلسات سخنرانی برای آیت‌الله مصباح برگزار می کند که احمدی نژاد می گوید «در آنها یک مقداری بحث های فکری درمورد آزادی و تلورانس و نمی دانم این بحث ها مطرح شد.»

سال ۷۷ احمدی نژاد از طرف جامعه روحانیت برای عضویت در شورای شهر کاندیدا می شود، در حالی که شورای شهر تهران ۱۵ نماینده دارد، احمدی نژاد نفر بیست و دوم تهران می شود. او در این جا وزارت کشور خاتمی را تلویحاً به تقلب در انتخابات شوراهای اول متهم می کند و می گوید «آقای تاج‌زاده یک سفارش ویژه‌ای در مورد من کرده بود که این طور شنیدم و نمی‌گویم که چقدر درست است؛ اما بعدا خیلی خدا را شکر کردم که رای نیاوردم، چون شورا[ی اول] صددرصد سیاسی بود.»

از دوم خرداد تا تابستان ۷۸ و توقیف فله‌ای مطبوعات را بهار مطبوعات می نامند. احمدی نژاد این عبارت را برای توصیف فضای مطبوعات کشور در این دوره قبول ندارد: «سیر طبیعی باید این باشد که روزنامه

محصول اندیشه‌ای باشد که تریبون ندارد، این که دولت بیاید به طرفداران خودش پول بدهد که روزنامه راه بیاندازند به چه دردی می خورد؟ این غلط است. تیم جناح چپ آمدند همه روزنامه‌ها را خودشان گرفته‌اند، و از طریق روزنامه خفه می‌کنند، اسمش را هم می‌گذارند بهار مطبوعات، این غلط است.»

احمدی‌نژاد مطبوعات این دوران را متهم می‌کند که با رانت دولتی می‌چرخیدند، اندیشه‌ای نداشتند و به همین دلیل هم تعطیل شدند و نه به دلیل توقیف. او همین طور معتقد است که «ما رای ندادیم که بروند از پول ما بدهند روزنامه درست کنند» او در مورد این مسئله که نشریات در این دوره اغلب با سود تک‌فروشی اداره می‌شدند هم شبهه‌هایی را مطرح می‌کند و می‌گوید ممکن نیست که روزنامه‌ها بتوانند این چنین خودشان را بچرخانند و حتما حمایت‌های دولتی از روزنامه‌ها در کار بوده است.

تیر ۷۸، به روایت احمدی‌نژاد جلسه‌ای توسط دانشجویان عضو انجمن اسلامی در دانشگاه علم و صنعت برگزار می‌شود که «یک آقایی را آورده بودند که به امام توهین کرد» در واکنش به این سخنرانی احمدی‌نژاد به همراه تعدادی استاد و دانشجو در مسجد دانشگاه متحصن می‌شوند، «تا به‌این موضوع رسیدگی شود که عامل چه کسی بوده»، در این جا به روایت احمدی‌نژاد شایعه‌ای به خوابگاه‌ها می‌رود «که اینها می خواهند حمله کنند» و احمدی‌نژاد می‌گوید خودشان و دوستانشان از بیرون به مسجد دانشگاه حمله کردند و شیشه‌های مسجد را شکستند؛ از آن طرف حزب‌اللهی‌ها که شنیده بودند تحکیمی‌ها حمله کرده‌اند، آمده بودند تا از متحصنین دفاع کنند، اما به هر طریق اجازه ورود به دانشگاه و درگیری را پیدا نمی‌کنند، و «قضیه ختم به خیر شد» اما بعد «یک طراحی پیچیده‌ای بود که کشید به دانشگاه تهران». احمدی‌نژاد در این جا نیروهای امنیتی را متهم می‌کند که در طراحی حوادث ۱۸ تیر دانشگاه تهران نقش داشته‌اند. می‌گوید کسانی که در خیابان علیه نیروهای امنیتی شعار می‌دادند دانشجو نبودند و دو طرف از یک جا هدایت می‌شدند. او همچنین وجود کشته در حوادث ۱۸ تیر را زیر سوال می‌برد و می‌گوید طراحی آن تیم امنیتی بود که از این طریق دولت را از کار بیاندازند.

سال ۷۸، بعد از شکست جریان راست در انتخابات شوراها، «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب» تشکیل می‌شود. احمدی‌نژاد می‌گوید ایده این شورا متعلق به او بوده است، «قبل از انتخابات شوراها، آقای ناطق یک سری جلساتی برگزار می‌کرد که شاید حدود ۳۰ نفر از روسای جریای مختلف در

احمدی‌نژاد همچنین می‌گوید که هر چند از استیضاح عبدالله نوری خوشحال بود اما همزمان معتقد بود که استیضاح‌های مجلس غلط است



آن حضـور داشـتند، و بعضی ها را هم اضافه دعـوت می‌کردند که یکـی ازمدعوین من بودم. در این جلسـات عمده بحث هـا در مورد اخبـار روز بود، و بعد هـم بحث های در مورد ایـن که مجلس را چطور بگیریم» شـورا با این پیش فـرض که انتخابات ریاسـت جمهـوری را از همین حـالا به خاتمی باخته اسـت بـه دنبال راهی بود تا یـک اقلیت قوی در مجلـس ایجاد کند، چون مجلس ششـم را یـک خطر عظیم برای کشـور می‌دید، و از همین رهگذر لیسـتی برای تهران ارائه شـد کـه احمدی‌نژاد هم در آن حضور داشـت. او که مدعی اسـت معتقد بـوده جریان‌هـای امنیتی در حـال هدایت فضا به سـمت تندروی بیشـتر هسـتند تا دولـت خاتمی را از کارکـرد بیاندازنـد می‌گوید لزومی نداشـت کـه در آن مقطع ایـن جمع‌بندی و تحلیـل را علنی کنـد، و آن را برای کسـی ارائه دهد. در مورد احیای شـوراهای شـهر و روسـتا می‌گوید مجلس پنجم قانون ضعیفی نوشـت و دولـت هم از همـان ابتدا بنای کار شـورا را بر دعواهای سیاسـی گذاشـت در حالی که باید تـلاش می‌کرد تا شوراها حق اظهارنظر سیاسی نداشـته باشـند. احمدی‌نژاد همچنین می‌گوید که هر چند از استیضاح عبدالله نوری خوشـحال بود امـا همزمـان معتقد بود که اسـتیضاح‌های مجلـس غلط اسـت، و باید به دولـت اجازه داده شـود کـه کارش را انجام دهـد. می‌گوید که بـه نظرش دادگاه کرباسـچی سیاسـی بوده اسـت و همزمان می‌گوید هاشـمی در نماز جمعه برای تخلفات مالی کرباسـچی «ماله می‌کشـید»، می‌گوید از ناکامی شـورای شـهر اول تهران خوشـحال نبوده اسـت اما همزمان می‌گوید که معتقد اسـت اگر شـورا این قدر کوچک است که بازیچه دسـت شـود آنچه برایش اتفاق افتاده هم حقش بـوده؛ در مورد قتل‌های زنجیـره‌ای می‌گوید در ۲۰ سـال گذشـته علی‌رغم همه حساسـیتی که رسـانه‌ها به این موضوع نشـان داده‌اند، قتل‌ها هیـچ وقت موضوع اول جامعـه نبـوده اسـت، در مـورد قتل‌های محفلـی کرمـان می‌گوید هر چنـد این قتل‌هـا را به خاطـر ندارد اما اگـر جامعه طوری اداره شـود که عده‌ای احسـاس کنند به خواسته‌هایشـان توجه نمی‌شـود خودشـان آن چه درسـت می‌داننـد را اجرا می‌کننـد، در حالی که اگر اکثریت احسـاس کننـد آنچه درسـت می‌دانند اجرا می‌شـود چنین اتفاقاتـی رخ نمی‌دهد و قانون حاکم می‌شـود، «این که سـه نفـر بخواهند به خودشـان اجازه دهنـد و بروند با یک آقـا هم صحبت کنند و کاغذی بگیرند و آدم بکشـند همیشـه در تاریخ محکوم اسـت» با ایـن وجود او در مـورد این که چـرا در همان زمـان رخ دادن ایـن وقایع از قتل‌هـای زنجره‌ای گرفتـه تا غائله کنفرانـس برلین، موضعـی علیه وضعیت نگرفته اسـت می‌گوید «شـاید آن وقـت به من می‌گفتیـد می‌گفتم که خیلی ناراحت هسـتم اما چرایش را نمی‌توانسـتم توضیح دهم، می‌فهمیدم که یک جایی از کار ایراد دارد اما الان اسـت که می‌توانم آن‌ها را تشـریح کنم چون خود انسـان رشـد می‌کند و اندیشه‌اش بسـط پیدا می‌کند.»
احمدی‌نژاد در انتخابات مجلس ششـم هم مثل انتخابات شـورای اول رای نمی‌آورد. سال ۷۹ توقیف فله‌ای مطبوعـات پیـش می‌آید که احمدی‌نـژاد می‌گوید هـر چند بعد از آن مدتی آرامشـی برقرار شـد امـا از نظرش رفتار درسـتی نبـود و رفتار درسـت آن بود «بایـد اینها را کنترل کننـد، وزیر ارشـاد، رئیس قوه قضائیـه، بالاتر یا پایین‌تـر می‌آمدنـد هـر دو هفته، یـک ماهی بـا این‌هـا جلسـه می‌گذاشـتند و اولویت‌بنـدی این‌هـا را تغییر می‌دادنـد، [اما تعطیلـی منجر به] رادیکال‌تر شـدن فضا شـد.»
احمدی‌نـژاد می‌گویـد در انتخابـات مجلس ششـم منتقـد عملکرد شـورای نگهبان بـوده اسـت. در نتیجه شـورا او را به عنوان بازرس انتخابـات به آذربایجان غربی می‌فرسـتد تا بـه انتخابات نظارت کنـد، «من رفتم دیدم اصلا هیچ نظارتی نیسـت، نه آموزشـی هسـت، نه انسجامی هسـت، اصلا نمی‌دانسـتند که باید [برای



برگـزاری انتخابات] چـه کاری بکنند، به آقـای جنتی گفتم این جـور نظارت که معنـا ندارد، [خیلی جاها] اصـلاعددها را حتی جابه جا نوشـته بودند، و من گفتم باید این‌هـا را آمـوزش بدهید، ایشـان گفـت تصمیـم گرفته‌ایم که یـک معاونت ایجـاد کنیـم، [برگزارکنندگان انتخابات را] در کشـور سـازمان دهـد، و گفت بیا تو [این معاونت را بگیر] اما من نمی‌خواسـتم» با این حال معاونت تشـکیل می‌شـود و احمدی‌نژاد مسـوول واحد آموزش استان تهران می‌شـود. سیستمی برای گزینش کسـانی که انتخابات را برگـزار می‌کنند برقرار می‌شـود، آیین‌نامه‌ای نوشـته و طرح درس برای کلاس‌های آموزشی تنظیم می‌شـود، تا ناظران و داوطلبان آموزش ببینند و این فرآیند تا اوایل سـال ۸۰ ادامـه پیدا می‌کند و تیم جدید ناظـران برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری سـال ۸۰ انتخاب می‌شـوند. انتخابات با رای دوباره به سـید محمد خاتمی و بدون اعتـراض در صندوق‌ها پایـان می‌یابد.

▲
تبلیغات انتخاباتی شورای شهر دوم
گفته بودند احمدی‌نژاد خیلی [انتقاد] می‌کند، سر کارش بگذاریم که کمی مشغول باشد، در نتیجه در یکی از جلسات گفتند احمدی‌نژاد مسئول انتخابات شوراها باشد.

شورای دوم، شهرداری

جلسـات شـورای هماهنگی همچنان ادامه دارد و احمدی‌نژاد در مورد حضورش در این جلسـات می‌گوید هم بخشـی از آن بـوده و هم نبوده، «تصمیم گیران شـورا افـرادی مانند ناطـق و باهنر و عسـکراولادی بودند، مـا به عنوان [عضو] مشـورتی حضور داشـتیم و آنجا هم من [مثل] جامعه مهندسـین منتقد بـودم، و می‌گفتم آقا شـما باید برنامه بدهید، چون کسب مجلس مشکل کشـور را حل نمی کند. من در این جلسـات منتقد بودم و حـالا نمی‌دانم که با هـم هماهنگ کـرده بودند یا چه چیزی بود اما بعدا شـنیدم که گفتـه بودند احمدی نژاد خیلی [انتقاد] می‌کند، سـر

کارش بگذاریم که کمی مشغول باشد، در نتیجه در یکی از جلسات گفتند احمدی‌نژاد مسئول انتخابات شوراها باشد» و این بعد از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۰ و در آستانه برگزاری انتخابات شورای شهر دوم یعنی اواخر سال ۸۰ است. احمدی‌نژاد می‌گوید اولین واکنشش به این پیشنهاد رد آن بوده است، «گفتم من این کاره نیستم، بحث‌های من چیز دیگری است و اصلاً یعنی چی که من مسئول انتخابات شوراها باشم؟ بعد گفتم من شرط‌هایی تعیین می‌کنم که اینها نپذیرند، و گفتم اگر قرار باشد من انتخابات شوراها را سامان بدهم اصلاً جناحی برخورد نمی‌کنم. برای اداره شهر برنامه‌ریزی می‌کنم و نه برای توزیع پست‌ها، و افراد متخصص و جوان را استفاده می‌کنم، سهمیه‌ای به این جناح و آن حزب نمی‌دهم و در نهایت هم گفتم هیچ کس نباید دخالت کند. من می‌روم و شورا را می‌گیرم، چون معتقد هستم که باید کشور را خوب اداره کنیم، جناح و باند و اینها نداریم. [اعضای شورا هم این شروط را] قبول کردند، و گفتند برو خودت می‌دانی و آقای ناطق گفت که ما چک سفید امضا به تو می‌دهیم و اصلا یک دقیقه هم روی این موضوع بحث نشد در حالی که این شروط نقطه مقابل کل حیثیت جناحی است، اما گفتند قبول، بعدا من در جلسه دیگری از آقای ناطق پرسیدم که نظر شما در مورد این کار انتخابات شورا چیست؟ و آقای ناطق که آدم بسیار صاف و صادقی است به من گفت این سرکاری است و تو هم خیلی وقت نگذار، اما من گفتم شما به دیگران بگویید که در این کار دخالت نکنند، اما با وجود این که از شهرداری خوشم نمی‌آمد می‌دانستم که در شهر کارهای زیادی می‌شود کرد.»

احمدی‌نژاد در مورد این که چرا از کار شهرداری خوشش نمی‌آمده می‌گوید حوادثی که برای کرباسچی پیش آمده بود یکی از دلایل این عدم استقبال او از شهرداری بوده است. با این وجود احمدی‌نژاد آماده است که برای انتخابات کاری بکند و این کار را به تنهایی پیش ببرد. در نتیجه طرحی برای تشکیل شورای هماهنگی نیروهای انقلاب با دو سه اصل محدود می‌نویسد، تا از طریق آن در شهرها و روستاها و مناطق مختلف کشور «نیروهایی که انقلاب و آرمان‌های انقلاب را قبول دارند و می‌خواهند آن آرمان‌ها را دنبال کنند» دورهم جمع شوند. یک سال مانده به انتخابات شوراها در تهران ستادی برای هماهنگی این «نیروهای انقلاب» تشکیل می‌شود که ستاد هماهنگی برای انتخابات نام می‌گیرد. مقرر می‌کند که در هر شهری کاندیدای مورد نظر اعضای «نیروهای انقلاب» برای انتخابات شوراها تعیین شود، از اول اردیبهشت ۸۱ تا اسفند همان سال، احمدی‌نژاد تماماً درگیر سازمان‌دهی نیروهای انقلاب برای انتخابات شورای شهر پیش روست. تنها چند هفته مانده به انتخابات شوراها، مسئله برای فعالان حزبی جدی می‌شود. احمدی‌نژاد می‌گوید یک بار با باهنر و بار دیگر با فدایی بر سر این که چه کسانی باید در لیست تهران باشند درگیری لفظی جدی پیدا می‌کند و در نهایت زیر بار اضافه کردن کسانی که مورد نظر جریان‌های سیاسی نزدیک هستند نمی‌رود. می‌گوید «از یک ماه قبل، دو ماه قبل، شش ماه قبل و شاید از آغاز کار» می‌دانسته است که جریانی که به راه می‌اندازد در انتخابات دور دوم شوراها برنده خواهد شد؛ مجموعاً در تمام کشور برای این ائتلاف حدود ۶۰ میلیون تومان هزینه می‌شود که عمده هزینه آن مربوط به تشکیلات دفتر تهران است. از خلال بحث‌های همین دفتر نام «آبادگران» برای ائتلافی که به راه افتاده انتخاب می‌شود، و شیوه تبلیغات هرمی و سینه به سینه برای جذب رای توجیه می‌شود.

احمدی‌نژاد می‌گوید در این ده ماه تا انتخابات شوراها در بیش از ۳۰۰ جلسه در مورد این که اداره شهر باید چگونه باشد، سخنرانی کرده است، و تراکت‌های کوچک با فهرست اسامی اعضای ائتلاف منتشر شده

است که بین مـردم توزیع می شـود. این در حالی است که اعضای شـورای شـهر اول مـدام درحال موضع‌گیری علیه یکدیگر هسـتند و صدا و سـیما هـم با تقطیع و دامـن زدن به درگیری ها از تند شـدن مواضع اصلاح‌طلبان علیه یکدیگر اسـتقبال می‌کنـد. همزمان جریان‌هـای اصلاح‌طلب لیسـت‌های متنوع و متکثـری را بیرون می‌دهند کـه باعث سـردرگمی بدنه رای دهنـدگان آنهـا می شـود. در نهایت در ۹ اسـفند ۸۱ انتخابات شـورای های شهر و روسـتا برگزار می شـود. در این انتخابات که یکی از سـه انتخابـات تاریخ ایران با مشـارکت زیـر ۵۰ درصد مشـمولان حق رای اسـت به روایـت احمدی نژاد تقریبـاً در تمام شـهرهای بـزرگ و مهم ائتلاف آبادگران برنده هسـتند.

بعـد از پایان انتخابـات احمدی نژاد دو جلسـه با ۱۵ عضو منتخب شـورای شـهر تهران برگزار می‌کنـد، و به منتخبان می‌گوید بروید چهار سـال برای مـردم کار کنید و شـهر را مرتب کنید، و گفتم خودم هم برمی‌گردم به دانشـگاه! «به دوسـتان گفتم شـما را خدا بالا آورده اسـت، و از عدد رای هایتان هم روشن اسـت، اگر دو میلیون رای می‌آوردیـد معنی اش این بود که محبوبیتی دارید و مردم شـما را می شناسـند، اما بالاترین رای شما ۲۰۰ هزار و پایین‌ترین رای شـما ۸۰ هزار تاست. خدا از دل این [ماجرا] نشـان داد کـه همین دموکراسـی بی اعتبار هم می‌تواند شـما را بـالا بیاورد، شما بروید برای شـهر کار کنید»

احمدی نـژاد می‌گوید بلافاصله بعد از نهایی شـدن نتایج انتخابات به دانشـگاه برگشته است چون «کار شهرداری را دوست نداشـتم» با این وجود ظرف چند روز چند نفر از اعضای شـورای شـهر جدید، نادر شـریعتمداری، زیاری و زریبافان در دانشـگاه به دیدار او می‌روند تا از او برای شـهرداری تهران دعـوت کنند. می‌گوید پاسـخ آنها را به تندی داده اسـت «گفتم بروید دنبال کارتان، مـن نمی خواهم فردا بنویسـند که فلانی آمد شـورا را راه انداخت که خودش شـهردار بشـود، ضمن این که من از کار شـهرداری خوشـم نمی‌آیـد.» اما به ادعـای احمدی نژاد بعـد از این جلسه فشارها به شـورا آغاز می‌شود: «این‌ها [که انتخاب شـده بودند] با دو جناح ارتباط داشـتند، در نتیجه فشارهای مختلف [از جمله] فشـار از دولت بر آنها آغاز شـد. کاشـانی رفقایی در جناح چپ داشـت، خـادم جناحی نبود، شـکیب هم همین طور. فشار دولت از یک طرف بود، فشـار دفتر رهبری از طرف دیگر. جناح راسـت، ایثارگران از طرف دیگر اینها را برای تعیین شهردار در فشار گذاشته بودند، و درنهایـت، دولت و دفتر رهبری روی آقای سـعیدی‌کیا به توافق رسـیده بودند.»

احمدی نـژاد می‌گویـد گروه‌های مختلف شـاید ۱۰۰ نفر و بیشـتر برای شـهرداری تهران گزینه داشـتند، یکـی از گزینه ها احمد توکلی بوده اسـت که شـورا هـم به او رایی پایین داد تا اصلا مطرح نشـود تا این که یک روز «آقـا مجتبی پیام داد که من

آقا مجتبی پیام داد که من را ببیند. من رفتم دفتر رهبری، گفت آقا این شورا اصلا آقای توکلی را دعوت نکرده برای گفت و گو، تو با این‌ها رفیقی، بگو اقلاً توکلی را دعوت کنند حرف‌های او را بشنوند



را ببینند. مـن رفتم دفتر رهبری، گفت آقا این شـورا اصلاً آقای توکلـی را دعوت نکرده برای گفت و گـو، تو با این‌ها رفیقی، بگو اقلاً توکلی را دعوت کنند حرف‌های او را بشـنوند، گفتم باشـه. و به اعضا گفتم توکلی را دعوت کنید. گفتند نه، او را می‌شناسـیم و باآن روحیات مایل نیسـتیم کـه او را دعوت کنیم. من خواهش کـردم و آنها به حرمت رفاقت با مـن توکلی را دعـوت کردنـد، و رای گرفتند با پنج رای او را کنار گذاشـتند. شـورا افتاد در اسـتهلاک، از ۱۲-۱۳ اسفند تا ۹ اردیبهشت، باید شـهردار را معرفی می‌کردند وگرنه وزارت کشور برای شهرداری سرپرست تعیین می‌کـرد و دیگر به‌این سـادگی نمی‌توانسـتند کار کننـد. اواخر فروردیـن دوباره به دفتـر من آمدند گفتند شـورا به بن‌بسـت رسیده و هر کسـی که مطرح می‌شـود ۶-۷ رای بیشـتر نمی‌آورد و ما نگران هستیم که شـورا از هم بپاشد، من هم ملاحظاتی داشـتم و [می‌گفتم] شـهردار تهران بشـوم باید دولت و رهبری همکاری کنند، بـاز آقا مجبتی به من پیغام داد که اگر به شـورا نروی شـورا به هـم می‌خورد، و ما رسـیدیم به‌این که من بروم به شـورا، با اکـراه البته.»

احمدی‌نژاد روی دهم اردیبهشـت سـال ۸۲، برای حضور در جلسـه شـورایی که قرار اسـت او را به عنوان شهردار انتخاب کند، آماده می‌شـود و پیـش از ترک خانه قرآن بـاز می‌کند که با آیـه «و لقد کتبنا فی الزبـور من بعد الذکر ان الارض یرثهـا عبادی الصالحـون» رو به رو می‌شـود، می‌گوید: «من یقین کـردم که‌این شـهرداری به معنی یک سـری تحولات و تغییرات اسـت» او در مسـیر به دوسـتی که آماده تا او را به سـاختمان شـورا برسـاند هم می‌گوید «ایـن رفتـن ما به شـورا یک دور جدید در کشـور اسـت، معـادلات طوری گـره خوده که‌ایـن تغییر کل شـبکه را عـوض می‌کند.»

در رای گیری آن روز شـورا، احمدی‌نژاد با ۱۲ رای مثبت، یک رای مخالف و دو رای ممتنع شـهردار تهران می‌شود، در این زمان موسـوی لاری وزیر کشـور اسـت، و احمدی‌نژاد می‌گوید بعد از انتخاب او به شـهرداری، لاری فشار سـنگینی به شـورا اعمال کرده تـا از رای خودش برگردد، «پوشـه گذاشـته بود روی میزش، اعضای شـورا را سـه تا سـه تا دعوت می‌کرد، می‌گفـت احمدی نـژاد در دوران اسـتانداری‌اش پرونده داشـته و اگر بیاید ایـن پرونده‌ها مطرح می‌شـود، و بسـیار بد می‌شـود، من به اعضای شـورا گفتم شـما بروید بگویید این پوشـه را باز کـن، هر چه که هسـت اعلام کـن، چند روز گذشـت و روزنامه‌ها شـروع کردند بـه گفتن همـان حرف‌هایی که سـلام قبلاً زده بود، منتها ایـن بار سیاسـی! می‌گفتند احمدی نـژاد آدم تندی اسـت و...، یـک روز آقای باهنر زنـگ زد، گفتن مـن می‌خواهم شـما را ببینم، و آمد گفـت [علیه تـو] گارد گرفته‌اند، و دولت به شـدت مخالف اسـت. من گفتم آقای باهنـر تهش را بگو، گفـت وزیر اطلاعات آقای یونسـی من را صـدا زده، گفتـه احمدی‌نژاد پرونـده دارد، و اگر بیاید آن پرونده رو می‌شـود و نظام آسـیب می‌بیند، گفته شـما بـرو راضی‌اش کن که خودش کنـار برود. گفتم این حـرف را جدی می‌گوییـد؟ گفت بله، من هـم گفتم به آقای یونسـی بگویید هر چه دارد منتشـر کنـد، و اگر مرد هسـتند پای آن بایستند.»

احمدی‌نـژاد با وجود ایـن که می‌گوید شـهرداری برایش مهم نبـود، در برابر فشـارهای مورد ادعـا از طرف وزارت اطلاعات یونسـی و وزارت کشـور موسـوی لاری اسـت مقاومت می‌کنـد و می‌گوید که کنـار نمی‌رود. بـه روایت احمدی‌نژاد، یونسـی او را به وزارت اطلاعات دعوت می‌کند و به او می‌گوید که وزارت کشور گفته که نمی‌خواهد اجازه دهد که احمدی‌نژاد شـهردار شـود و از وزارت اطلاعات خواسـته اسـت که «یک چیزی درست کند». اما یونسـی بـه او می‌گوید که «ما هیچ مشـکلی با تـو نداریم و اکثـر بچه‌هـای وزارت اطلاعات طرفدار تو هسـتند، و تو هـم [این غائلـه را] فراموش کن.»

بعداً وزارت کشـور هـم احمدی نـژاد را دعوت می‌کند، «وزیر کشـور دعـوت کرد و خیلی احترام گذاشـت. او که اعضای شـورا را چند بار صدا زده بود و آن ماجرا ها، آمد نشسـت و گفت ما با شما مشکلی نداریم، سـابقه‌ات هم خوب است، اما شما اجرایی هسـتی، خوب کار می‌کنـی جریان‌های سیاسـی از کار شـما بهره‌برداری سیاسـی می‌کنند، یعنی [به نظرش] جریان‌های سیاسـی بر منافع مـردم ارجحیت داشـت، من گفتم آقـای لاری شـهر تهـران کاری نـدارد؟ گفت چرا، گفتم بسـیار خوب من مـی‌روم کار می‌کنم، بهره‌برداری سیاسـی اش مال شـما؛ ما خداحافظی کردیم و شـاید یکی دو روز بعد حکم ما را زدند، بسیار خشـک و اداری. در حکم بود کـه باید قانـون را رعایـت کنید وگرنـه با تـو برخورد می‌کنیـم، ما هـم هیچ چیز نگفتیم.»

دسـت‌اندرکاران شـورای دوم برای جلسـه معارفه شـهردار تازه تهـران از محمدی گلپایگانی، رحیم صفوی، و محسـن رضایی و دیگران دعـوت به حضور می‌کنند. وزیـر کشـور بـه روایـت احمدی نـژاد بعـد از ۴۵ دقیقـه از آغاز جلسـه به مراسـم می‌رسـد، و بعـد از ده دقیقـه آن را تـرک می‌کنـد. احمدی نـژاد می‌گویـد: «اصلاً ناراحتـی‌اش را نشـان داد، خیلی غصـه‌دار بود»

احمدی نـژاد با ایـن که می‌گویـد از ابتـدا برنامه‌ای برای شـهردار شـدن نداشـته اما پیش از رسـیدن به شـهرداری افرادی را بـرای معاونت‌هـای مختلف انتخاب کـرده اسـت. در سـوم خـرداد ۸۲ او رسـماً شـهردار تهـران اسـت و یکـی از اولین جابه‌جایی‌هایـی که انجـام می‌دهـد منصوب کـردن اسـفندیار رحیم مشـایی به معاونت فرهنگی شـهرداری اسـت. از اینجا، تـا پایان دوران ریاسـت جمهوری احمدی نـژاد در سـال ۹۲، او و دسـته‌ای از اسـامی تکـراری کـه در ایـن سـال‌ها همراهـش بوده‌انـد در قدرت هسـتند.[۴] ▷

پی‌نوشت:

۱. احمدی نژاد خـودش در دوران ریاسـت جمهـوری از همین تکنیک که به مجاهدین نسـبت می دهد برای زیر سـوال بردن جواد آملی لاریجانـی و متهم کردن او و خانواده لاریجانی به فسـاد اقتصادی اسـتفاده کرده است.

۲. هسته‌های گزینش در دوران نخست‌وزیری میرحسین موسوی تشکیل شده است.

۳. هادی غفاری سـابقه مبارزات روشـنی دارد، سـال ها پیش از انقلاب به دلیل مبارزات سیاسی اش فـراری و تحت تعقیب بوده اسـت، احمدی نـژاد می گوید او یـک بار دیگر در سـال ۶۴ در مسـجد نارمک هم علیه ریاسـت جمهـوری مقام معظـم رهبری اظهـار نظر کرده و موجب شـده اسـت که فضای مسـجد به هم بریـزد. او همچنین می گویـد در سـال ۹۰ آقای غفـاری دو بار به نهاد ریاسـت جمهوری رفتـه و تلاش کرده احمـدی نژاد را قانع کنـد که می خواهـد مواضع قبلی اش را جبران کند و «ممکن اسـت نامـه ای هم برای من آورده باشـد که الان در خاطرم نیسـت»

۴. در مورد سـابقه و سیاسـت‌های احمدی نژاد بخصوص در دولت نهم و دهم، کتاب پوپولیسم ایرانی نوشـته علی سـرزعیم، توصیف جامع و دقیـق عرضه کرده اسـت که خواننـده را از مراجعه به منابع دانشـگاهی متعدد در مـورد این دوره بی‌نیـاز می کند.



